













در نشأت نفس انسانی و نظرات نفس رحمانی که روح مجرد در صورت  
نحیه سیاه و جبرئیل در هیات دجّه چون نوب اشراق برسد و دولت  
اشراق این دریا از غرزد و توجّح من غیر جد باز میستد بارقه محبت  
و جامعته صیانت شایسته غیبی هستی را هر و را محرق و منصف مینماید انگاه  
خاطر خسته میشود و فراوانی یابد و زبان بسته میشود و خاموشی بیاید تا  
غیرت بجزر و مد حیرت از غرمن وجود نکند از دهنم در باد اباد و هوا  
نما منور و بها که ما داشتندت به الیخ فی یوم عاصف تحتین اشراق  
صبح حقیقت خواجه دسر اشب و سبحان اندی اهری عبده الموده  
من عند الله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله کاتبی تعلیم الهی ربّی  
حاکم کوبد بار و گیر و وادی رب زدنم تحیر آید تا بدانی ای در مانده تا  
سرگردانی که نتیجه علم تحیر است و صورت مطلوب فوق تصور تو بزرگی و  
در پسته کوچک تمنائی

و این بنده را در استادی شباب بتوفیق احباب بسروان اشعار و نمود  
غیبتی تمام بود و بدون تکلف و توقف معانی لطیفه را که در خاطر محزون  
محزون بود در می نخی موزون بسیر و آورده باقصای مود را خوا

ما در خورشید مدح خود آن که دو چشم روشن نامرست

مولد این بنده دار اسطغه تبریز است در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری از قراقریز حرم و والد ام در طفولیت که بودم شیر جوی  
جاری مبتلا و از یک دیده نابینا شدم ناخستی و با در تبریز بروز کرد و بهانه  
و امه فرار کردند چون بقای من رجائی نداشتند و بوجدم عثمانی  
با مایه آبله بدایه فایده دند و سفارش فخر تجنیز و تحنن کردند و هزار مرض  
موش و با کفر فار شدم و بغایت الهی از آن در بیدر مان بهبودی یافتم و ما  
حدری و نابینائی چشم رفعت عسی ان کز هوشیا و هوشیر فضل سبب است  
لا غیر و جناک الی کم در شش سالگی مرا بکتب گذاردند و مرحوم  
عبد العلی که شخص بهیز کار و معلم عموم بهیزادگان و الایبار بود و قرأت  
صحف شریف مبارک را باین بنده تعلیم کرد و در اندک زمانی قرآن  
مجید را ختم کرده با خوشن خط و فوکر قن کتب فارسیه متعول شدم در هر  
قیل مدت بطور خارق عادت از بهیله قرآن و اخوان پیش را ندیدم و ش  
خواندم و بمقامات علم صرف پرداختم و صیغ مشکله را بهدولت ختم  
یازده ساله بودم که در خدمت پدر بزرگوارم بهار انخلا فیه سهران آمدم

در مدرسه ملا قاضا علم نحو و منطق را از جناب غفران آب راحلی و ماوندی  
 که از جسد خضلا و صلیحا بود میآموختم و بعون الله در مقبله بقدر یکماه و یکروز  
 میماند و ختم در خاطر دارم تازه بلسان عربی استناده بودم تراوش قصبی  
 و نایش غلیظی انگشت موزونه را نوشتیم و ارائه و اشاعه کردم صغیرا و  
 شاکیه الاولاد علما برادرانم تحت بجز و شنیدند و ضرب و شتم و تنبیه  
 در انجمن خودستانی و خودنمایی بنده کافی ندیدند معلم بشت و سگویی کردند  
 و عرض نموی که در آن حب کبیر کرده و چوب کبیر منجی مد آن فی یوسف  
 و خواته آیات فزون دارم از اینگونه حکایات چهارده ساله بودم  
 که در کتاب والده جدم بزیارت ارض اقدس و مشهد مقدس تشریف  
 شدم پدر و االتبارم در آن بلد طیب مرحوم و در توحید خانه مبارکه  
 فی جوار رحمة الله مدفون شد و عجب هیبت بنجام حلت و موقع و وعظ  
 و وصیت از حضرت یعقوب لموت با هر یک از حاضرین عالم اختصاص  
 چیزی میفرمود بهین که دیده گشود و مرادینش میفرمود فرزند نشو بعد از آن  
 صیبت غشی بطهران آیدیم خویشان و خیر ندیان گفتند حال صلیت  
 وقت در آن می سپنم که با همی سرزادگان عظام در سنگ انجری نظار

با اینکه والده ماجده ام باقصای تقوی و انقطاع از دنیا قبایل نیست  
 که راضا دادند بام حجاب غفران آب میرزا محمد خان قاجار سپسالار عظمی  
 به رسم نظامی سپردم شد قریب دو سال مندمه و حساب میخواندم و  
 قوسدق تبریزی میانم همه روزه در میان شوق و فوج و مازند عرض  
 و موالیه از تفکات سنگین بر حمت فوق الطاقه شاه و قصبه در شایسته  
 می نمودم با اوقان و تراب و بهرسان احباب مناظرات و محاربات  
 داشتیم و منت سرح الخطا حیث اساموا ولی در ان وضع که باید باقصای  
 جوانی فرسندی و رضامندی داشته باشیم باطن طول بودم و ان ببار  
 عاریه می بنداشتم و هم در ان ایام همه روزه در محضر جناب ذوالعنون  
 شیخ جعفر ترک حمد الله حاضر شده بانهایت استقامت و شوقی تمام میبکتب  
 ادبیه و معانی بسیار بشغول و مشغوف بودم بخرشوق قلبی و محرک روحانی  
 بر حسب صورت مربی نداشتم اتنی ربی و قوی والده ماجده هم بغیرم  
 مباحثت ارطهران و قصد مجاورت در خراسان حرکت کردم و بنده هم  
 فرمود یابنی ركب معنا جذبه و توفیق موری مسجد کرد که بشغای تفکلی  
 و عشای صلی است پازده بموافقت بروم نواب والا شایسته و محمد

ششم میرزا امین التولیه بجانب اقدس وستان مقدس حضرت ثامن اله  
 روحانده الحقا ودریم و بانیت پاک والده ماجده تاسمه حاجه ای کریم  
 توبت سرکار فیض آثار بجانب منفعت آب حاجی قوام الملک شیرازی  
 طب شاه بود بلا خطه سابق حقوق و ناسبتهای موروثه درنگا داری  
 بنزیرانی ماحق فوت را داد کرد بلکه شرط ابوت را بجای آورد من جمیع الوجوه  
 کفالت و کفایت امور را را بعهده مردمی و رعایت خود گرفت در ضمن  
 ان مل طفه های پدرانه نواب اخوی را امین التولیه سرکار فیض آثار نمود و  
 برای تبس بنده لباس اهل علم و آزادگی و خلع لباس شاهزادگی  
 بزرگ ترتیب فرمود مرحوم ملا محمد تقی مزینانی را کاشت که فنون ادبیه  
 و علوم ادبیه را با او مذاکره کنم و در محضر جناب میرزا نصر الله شیرازی  
 مدرس ریاضی و مقدمات کلامیه میخواندم چون غرق نعمت حاجی قوام  
 بودیم در کمال آسایش تجلیل علم پر خستم و مرحوم حاجی قوام بشعرهای  
 بنده رغبتی داشت و حسب احوال از شعرهای شیوا و قصاید غزل  
 و مجموعه بزرگی شده بود و اکنون این سیح تمهید کریمه تخلص این بنده در شعر  
 حیرت بود و بهر بنویسم تمهید دهقان بچه کار کشت ما را بعد از طاعت حاجی

قوام اسکنه فی دار اسلام میل علم حکمت و کلام کردم دوز و مرحوم  
 ملا ابراهیم حکیم سبزواری که از تلامذه مرحوم فخر المصطفی حاجی ملا نادری سبزواری  
 بود بمباحثه کتب کلامیه مشغول شدم و شرح منظومه حاجی ملا نادری سبزواری را  
 در محضر او خواندم و غالب کتب معموله را دیدم اتفاق سفر طهران پیش از  
 در مجلس مرحوم آقا علی مدرس حکیم حاضر و دو سال بمباحثه اینها را در بعد از آن  
 و خطه از متبع کتب و تصنیف علمیه سفر او محضر او خود داری نمیکردم بعد از آن  
 بخراسان بمضمون منتهومان لایشبان طالب العلم و طالب المال علم طب قیما  
 فراگرفتم علما و علمای شرح هباب و شرح نفیس و کلیات قانون درس  
 کفتم چون از این مقام فراغت حاصل شد بعلوم شرعیه قبالت کردم شرح  
 لمعه و قوانین را در محضر مرحوم جناب ملا محمد رضای مجتهد سبزواری استفا  
 نمودم فصول و رسائل اصول را در خدمت مرحوم و حیدر لهر جناب حاجی  
 میرزا لهر لیه مجتهد طاب ثراه فراگرفتم فقه خارج و تقریرات درس مرحوم  
 خلد استیسان فرید و بهره و علم العلماء فی عصره شیخ رضی انصاری قدس  
 الله روحه را از جناب نهران آباء حاجی ملا عبد الله مجتهد کاشانی تعلیم کردم  
 برای اینکه از ذلت تقلید در سایه غایت تدبیر و انیم از شهید مقدس

بعثت عیالات مسافرت کردم شش ماه در کربلای معلی مجالس درس  
 شیخ و حضار دیدم و مسه روز حاضر میشدم چهار ماه در نجف اشرف  
 باستمع تقریرات عالیة اساتید عظام و ساجین فقام بسر بردم تا اینکه  
 برآید مقدسه سرن رای شرف شدم و از حضور معارف ظهور حضرت  
 علامه و الدین اعظم الفقهاء و المجتهدین مرجع السیلمین و الموحیدین نایب الاله  
 علیه السلام آقای حجة الاسلام سرکار ترغیدار میرزاد مظهر العالی  
 شدم و در آن حوزه مبارکه که محل اقامت آنقدرم روزی فرمودند جلوت  
 یافتید محافل علیه عبات مقدسه راعرض کردم هر کس صلوحی کرد پیش  
 بر کدام شش و می بردم بدار بی گفتم اکنون که بوجه مبارکه حضرت  
 عالی و جت و جعی یقین دارم تربیت بنده بدست توج و ظل غایت  
 انخست رجعت از همه باز ایدیم و با نوشتیم الحمد لله بر رتو  
 این انسان کامل و مرکز نگارم الاخلاق و الفضائل و اعلی و جات کوا  
 و جت و با استفاده و استفاضه مشغول بودم و حضرت استا بنا  
 اعلام حجة الاسلام باین بنده توجعی خاص داشتند و التفاتی ممتاز  
 بر کس فیوضات از ان شخص مکرم و بدو ان غرق میسوت



گفت و آن رجل دنیا و آخرت را از مصاحبت عارفین انصرفت  
 و خصوصین جزو شریفه که هر یک در علم و فضل و قدس و تقوی و اخلاق  
 حمیده و ملکات مرضیه و علوم و فنون و مکرمت و صفای نظرت یگان  
 عصرند و وجد و در فضیلت ابروم و ببادله افکار طریفه بستم و دو سال که  
 از اقامت در آن ناحیه مقدسه گذشت من حیث لا یجیب اسباب زیارت  
 بیت الله الحرام فراهم آمد بساعت بمنفردان فرج لقاء با محبت و صفا  
 عظیم القدر و بزرگ نفس با اجازت حجت الاسلام عازم حجة الاسلام شد  
 و از راه جبل عبور سهل و آسان و ایام در نهایت تسلیش و راحت باین محاذ  
 غنی فائز گردیدیم و من لطائف الروایه چند ماه قفل از انقطاع لوازم این سفر  
 الی الله جناب کتاب علامه فاضل تخریر القامیز الابریم شیرازی زاد  
 فضل و دام تابیه و توقیع خواب دیده بودند که گویا با احباب و رفقا  
 در کنار سبزه استاده اند و در طرف دیگر شط باغی نمایان است پر از اشجار  
 و از بار و بهشت و نصیب روی راه عبور بان جنت عالیه منحصرت تخیلی  
 از نیزه که صحن در باب تمرکز است و سنانشان با هر سرفصل و عقلا  
 هنوز در خیال منعم و صعب عبور بودند که این بنده کالبرق انخاف از

آب که شتم در هنگامی که عازم حج بودم با جناب مستطاب فاضل شاریه  
تصادف کردیم نادیده ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انی ذنب  
الی ربی و ذلک تاویل رویاک من قبل

بولصل الماوی شتاره امر | بنه و اطراف التراح کعبه

بعد از رجعت از کوه معظمه نیز یک سال در ناحیه ستم من رای توقف کرده متفقی  
سائل دینیّه و مباحث ترمجیه مجاهده نمودم همین که موقع مرجع بطون  
مقدس ارض اقدس رسید چهارحت و روحانیت اساسیش در هفت  
تودیع کردم بعد از ورود در خراسان کشته افساد من الحساد و دفت الی برتن الاسا  
ولی با محال استقامت بواسطه مقدسه دینیّه موجب بودم و بمنبره نظر  
و ند کره با طدب سعادت مکان حتی الاسکان تسلی خاطر از در  
میدوم تا دبت حکومت جبهیه آمد کلمتی نفقت غلبه بر حریف توقع حصه  
مرتب ز او احوالی نمود که در کجیف خود را در محرت و بدیهه تعبیه  
امیر خراسان و حکمران قویان شجاع الدوله میر سینخان شاد  
و نگا هاری من بنده بذل و صرف خیال کرده که موقوف  
خیزی که مایه همتان و تشدد انجی بنده است ان اسف منی

حکومت متعلقه سبده بروز دود و حال آنکه در نگهداری بنده همه روزه نواح  
 تنهید و تحلیف باد میرسید و حکمران خراسان رحد و برقی می نمود و آن میر  
 الامراء و یگانه مردوخ و اسان اصلا هر اسان غنید و برتری و ج و تائیدی افزو  
 و کر نه انفاق بی هر چه کرده باشد باز دادن استحقاق بنده و بخت او  
 بود و بخت الدنیا جل من الله هر زیاده بر یک سال موعظه دارشاد و  
 تدیس علوم شرعیه در آن دارالامین بهر برده مباحثات استخاره از اهل عشق  
 آباد و طرفی قطعه ثانیاً غنیمت حج کردم حاجی ملا محمد قاضی خراسانی  
 که در حساب دوستان فرد بلاتانی است و بوجود بنده مجد و ب فانی  
 همراه بود بعد از تجدید عهد باز یارت حرمین محترمین و عرض تظلم عاجزان  
 بمتبه عوش مرتبه سلطان سیر صطفی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله  
 باسد ببول مرچیت نمودم و قریب دو سال بطور حکمت و موعظه کسبه  
 شهرت تدریس کردم و طلب قلوب خاصه و عامه بحد الله ابواب کشایش و استیلا  
 ایست باز و فرهم بود با آنکه وضعه دانی و موقع شناسی و لیای دوست علی  
 ایران مقتضی بود که حول اقامت مرا در آن مرکز سلطنت اسلامیة بنشینم بشمارند  
 و از وجود من استفاده روحانی نمایند بهر ملاحظه که بود اصرار در معاد

بایران کردند من ملک بودم و فردوس بن جیم بود و دست جناب  
 اجل عالی معین الملک نصیر کبیر روحانیت را مجبور کرد که حفظ مرتبه ایشان  
 مقدم بر صلاح شخصی خود بدانم و با علم بمال مو عید و عقیقه خود را به تنگه ملتبه  
 و چارکنم از راه رشت بدار اخلافه طهران آدمم از انصاف نمیکند و من و نهضت  
 نیز میگویم جناب مستحاب اجل افخم وزیر اعظم این سلطان معاند  
 در محانداری و پذیرائی بنده از ایشان ظهور کرد با احدی از قسم معمول  
 نشده بود در عمارت مخصوص و دشان با نهایت عزت و احترام منزل  
 دادند و دقایق ضیافت و نجات لطافت را رعایت میکرد و بطور  
 خصوصی صحبتهای دوستانه میداشتند و هنگام تودیع یک بخشش  
 گرانها دیده دادند و فرامین و احکام در حال سختی و استحکام صادر و بدست  
 بنده سپرده شد ولی چون اصول اجرای احکام دولتی در ایران جاری  
 نشده و میل شخصی یک حاکمی بقول هوولین حاکم بر همه حکام بلکه و در بر  
 ارقام است در ورود و نجرسان هزار رحمت و اشکال میشد و بکنید  
 اشکال تمهید امانت داعی و تعطیل احکام صادره را بیفای نمودند و بر  
 هر وقف بی پایه و سقف بی پایه که در زمان غیبت بدست بکاران افتاد

بود باید سوال و جواب رفت و رافعه و جدال کرد چون تولیت خانه  
 شیعنه بود که حضرت وزارت اعظم دعه کرده اند که تولیت است  
 قدس را بدعی و اگر عارفانند که بطور شروع و مطبوع اداره شود  
 ضمیمه مفاسد عقیده و مزید علت کیده بود در این اثنا انواع بلاهای است  
 و مصائب ناکامی پیش آمد آن الله و له الحمد است بلا بمصائب جللیه  
 نقص اموال و نفس و ثمرات هجوم آوردند و اعظمها رجم العدی و جفا  
 اجائی تسلیم همه و ربات را از طرف حضرت مستجاب اشرف  
 رکن الدوله حکمران خراسان ترصد بودم که بانبده محبت و عاطفتی  
 ساده داشته و ارتباط و اتحادات این بر جبه بود که هر چه سکینه  
 می پذیرفته و اصلاح مقاصد شروع مردم را توسط مخلص میخواستند  
 و در ترویج و برای احکام شرعی و حمایت حدود و حقوق داعی  
 خود داری نمیکردند از انجا که نزعات شیاطین و نفوس امر و  
 سلطین کاهی سورتاثری دارد برخلاف نظار را نه غضبی کردند  
 و اسانه دبی و لی من درن مقدمه غیر رضیه از شخص ایشان آزرده نشد  
 باینکه

وظم ذوی القربی الله مضاضته علی المرمن وقع بحمام الهند

این بود در دفعه ثانی که زیارت که معظمه و دین منوره مشرف شد میفرمود  
 و لم یهرأ بهی منیکرد که در حق ایشان بدو عائی کنم را بطبع این شنید و اسطین  
 کید را از مقام سلطنت خد حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و توسل صاف  
 کفر خواستم بنور با سلا بسول بزبانته بودم که قطع دابر القوم الذین ظلموا  
 در این وقت ثانی که حج گذاردم چون بخیال مباحثه دیدم که حج  
 بعد حرکت میکردم ناگزیر با خیال و اولاد متوکلا علی الله رب العباد و زیارت  
 رمضان هزار و سیصد و نه هجری در آستان حضرت ثامن الائمه روحی  
 الهه زیارت تو دین عتبه بوس شده از روحانیت انعام رفیع علی  
 بامید واری و دو ملک ربک و مافی استمداد کرده بیرون آمدن  
 رصراط مستقیم عشق آباد آمد مطرب عشق سباز و نوانی دار و  
 چون موسم حج اینروز و سستی بود و سیاحت را بجمال و فرصتی سیر  
 فی الارض را کار بسته بادل گشته بجاظ فافظ و الی آثار رحمة الله منفر  
 الحسیف عری تناه عن الخلل سمرقند و بخارا را کلا سیاحت کردم در  
 ذناب و یاب مرو و چهار جو و حمرانی ریحان شن ر با نظر عبرت

ویدم گفت

جان حلت این بیابان در ۱۱ که از ما گرفتند با قول زور

جان که کمن ذباب و سباع بود و کمن قوم و حتی الصباع باین در جبرامی و آرمی  
 که کجا آمد آرام و جرة فی آساده خان بهامای روم بهمان غیب وصف  
 این حال گفت

حیت خود لا حق این ترکان ۱۱ پیش پای زه پیلان جان

خیز که آنحضرت دم و دنباله بود و بقول عیسی علیه السلام حق است  
 که هر دم صاحب اختیار از وی جبر و تحدید حدود بدولت سحر ارفع و کس و  
 انون که دلف جبر تو اختیار من است عجب ترا که بواسطه جبر دفع اگر خیر  
 خاک مزاج سرحدیه خراسان میگذاشته و مصتب آن بار ضعیف جدید اضر  
 بهجاری بوده زیاده بر شرب مخضری و شرب مخضری حق و حالت تبعه ارباب  
 و سرحدین خراسان داده اند این خمس هم مجرای استلای آن بجا رکان  
 شده ان الله متکلم بخر هر روز که خاند که تخم زیا که کاشته شد و آب نهاده  
 رود شده آید

اگر از چال کر کم در بودی ۱۱ چو دیدی وقت کر کم تو بودی

در اوایل ثوال از شوق آباد و در تقفقا زیه حرکت کردیم آنچند سده همه جا شناسان  
 و جانب و میدان نمرد و محراب شرالط برای و موخواهی را مرعی میداشتند  
 از قلعیس عالیجاه عمده التجار و زبده الاسرار حاجی محمد باقر تاج تهریزی  
 که مردی است بلند قامت، خوش فطرت و با غیرت مهادری حسن  
 پیرامی را بر وجه قصوی و پایه اعلی رسانید جانب محمد سلطان میرزا  
 رضا خان معین الوزراء که شخصی است با ذوق و صاحب وجدان کرم  
 اخلاق و زبان مراد قتی شناخت، به استفاد و صحبت پر خست  
 که موقع حرکت نزدیک بود و دلی، همان چند مجلس مصاحبت با کمال تمسک  
 از ایشان وداع کردم در ورو اسد بوال مالی بران بجنوب  
 از بایجان که دوستان صمیمی و آشنایان قدیمی بودند و لازم تلمیذ  
 اصل آوردند خاصه مقرب الخاقان قبله الا عاظم و الاعیان عمده التجار  
 حاجی محمد تقی تاسبار که مرجع عموم مالی و حامی حقوق تمام تبعه ایرانست  
 و به دیت با کمال دیانت و پاک طبیعت معتدل الاطوار و صاف  
 در نهایت عدل و نهایت مهات ملت را بعد از دیت گرفته حاضر  
 و محکوم از او رسید و شاکر و باین بنده همه قسم مهربانی و جان



درین مذاشت خرابسم الله خیرا درینچند روز اوقات سوت حاجبانی  
 که شعر حال داشتند شعر حرم در مسجد حاضر میشدند و همه روزه مسائل  
 اینیه و معارف یقینیه استماع می کردند چند دفعه دوستانه با جناب  
 اجل فاطمه الدوله بغیر کسیر دولت طبعه متبوعه اتفاق ملاقات و معاللات  
 شد ولی مجال بعد معال و نطق عقل مضیق بود و در مذاکره سفر خطر بود  
 و پریشان خاطر از طرف فرزند عزیزم حسام الدین حفظه الله زیرا که شیر  
 خواره بود و ناچار بودم که از والدہ اش جدا نشود و همسرا باشد تا  
 فوادم سوسی فارغا بایک جمعیه از دوستان حاجت کردند که او را  
 بدایه سپاریم و در اهلبمول بگذاریم دل من قوی نداد و استخاره ساخت  
 نکرد و یکی از خوارق عادات و لطاف خفیه الهی که شیشه را در بغل کند  
 تخم سیدار سلامت این بطلعت در اینراه دوره دراز داشتند و گرمی حجاز  
 علی مخصوص جناب رضاع و المفضل مصطبره الله الحمد با همه سمران حاجت  
 او رحلت از زیارت حرمین شریفین معاودت شد نور چشمانی که در اسد بود  
 که از راه بودیم بسببست دیدیم و شکر خدای بجای آوردیم کیان  
 نریاوه در اسلامبول بنوقت و تکلیف مالی ایران اوقات گرم

و بوطائف مقدسه علمیه طوعا و لرا مشغولیت حاصل بود. از صحبت و دست  
 اگرام و آشنایان عظام که هر سابق داشتند و حب صادق رخصندی  
 فرسندی داشتند رضی الله عنهم در این نوبت با حضرت سعادت کبری  
 ملاقات دوستانه بحدی رسید که توافقی یافت شد و توکید یکجائی و مصافحه  
 با قضای اصالت حب و نسب و ادب مورث و مکتب در دعوت  
 عمومی و خلوت خصوصی باس مقام و حفظ احترام مرابضوری لازم الترتیب  
 و وجوب احکامیه میداشت که نمیشد گفت در آیت مرتب اولی شد  
 از حق نمیکردم بعد از استتاف مقایسه قی که موجب تسک خاطر بود  
 و نتیجه اش وضع حاضر و تمجید لوازم حسیان برآمد. مکاتبات نافعه  
 نوشت و جو بهای مساعد گرفت و بی عیب و نقص که طشت زینت  
 پیوند نیرم بر سرش بهر حال باطل استنان از آن شخص معصوم در شهرت  
 اشانی هزار و سیصد و یازده هجری بغیر عتبات یدیت از سد مهمل  
 حرت مزیم عمده دوستان همراهم مساعد کردند باستماع عمده التجر  
 و اراشاه اشرف الحجاج حاج حبیب آقا تاجر سیم سی ش رالیه بهش  
 خطش از سه به تاجری زیاده است با ائمه سوار است بهر

پیاوه است بطورفت وکی و سادگی رفتار و گفتارش محد و مرتب  
 بسیار عاقل و مودب است اصول تقریر و حسن تعبیر استادانه آموخته است  
 نمیدانم از کجا اندوخته است انصاف بلند خیال و با اثر است و در جوین  
 شمر شریست بعد از او و در پیرت سید محمد از زیارت بت المقدس تصمیم  
 کردم ذاتم القی بن حنیفه عنه مجد الله من خرج ارادت تحصیل شد  
 و معراج سعادت انجیل از مسجد الحرام مسجد اقصی آمد میت محم و قدس غلیل  
 و جمیع مقامات مقدسه که در آنجا کثرت خیر و جی انجیر بود زیارت کرده  
 و انکشافات قلبیه و موقوفات غیبیه دست داد بعد از مر حبت از بیت  
 المقدس از طریق کانال سویس حکم استخاره پل فایده دهد وستان کرد  
 است حدیث از طواف نهایی برادر کرد و بحسب یی ابتلاجات یافته بعون  
 ملک الملک هوالدی یزجی کلمه افلاک در خسته شجر جادی الاخره بشکر کاف  
 بند بستی فرود آمدیم جمعی بر من احاطه کردند کا حاحه الظلمه علی النور و انطلق علی  
 اعرو و سیاه صورت تباہ سیرت قیر کون و برهنه و سحیک در صراط  
 آدمی بر نه لایکا دون نفیقون قاله بند اشتم تند ذی القرنین خراب  
 شده و یوم انحر ج است و ضویر جوج و ما جوج یومند بعضهم علی بعض

بکه تعب و مضب دیده بودم من سفرنا هذا از سیان حوت و نقصان  
 قوت محل آسایش را نزد یک بود بدانره سوزنود استلا خواهم و بنا بره ضو  
 هسود اصطلاح نامیم بعد از استعلام از احوال مسلمین بنهار لعل و لبست و اجزا  
 فیه غیرت و هو اول میت وضع لئاس للوفود و الاستیاس لیس  
 ثان بر بیدل و تیغاس و هو لواء فین خیرنا د سوالها کف فیه و لها  
 بمنزل مقر الخاقان مرجع الایمان و مجاز الاخوان حاجی عبدالحسین صاحب  
 این تجارت دالت شدیم و هو صاحب الموار و ابو اخر و صاحب المریا  
 و المفاخر این لایخون و لایمن سلام علیه من اصحاب ایمین شون  
 ضیافت مافون لطافت مرعی شد و لوازم راحت من جمع الوجوه  
 میا کردید و دوستان و جباب شیدند و انما لوالی کعرف اضعع همه  
 روزه کاسکه مخصوص حاضر بود و مواقع عمدہ مبسبی را که از خشت و سبت  
 و پاکیزگی معابر و شکوه و رونق مکاتب و معابد و عمارات حایه و بنیه  
 سامیه نموده شهرهای فغانستان میتوان گفت تماشا کردم و در اهل  
 شهر جرجا لمرجب کوکبه جمال نواب سبطا بنالت نصاب اشرف  
 و الا و خرا خاندان جنیل و فخر و دمان اسمعیل مجمع الحامد و المکارم و ان غلنا

بین کسری و مائه سلطان محمد شاه نژاد اجل له و علاه از تفریح اطراف  
 و نواحی معاودت بیسی کردیدی الور و این بنده را دیدار و محبت قبی  
 ضعی را پدید فرمود چون این شخص جمیل من نسل خیرسلیل با این که سید و نشو  
 احساسات روحانیه و ادراکات و جدانیه اوست با نظره صاحب  
 بخار عمیق است و اطلاعات دقیقه در نخستین مجلس در طی سوالات بار  
 و نغز و مکالمات با منظر اهورشمنندی و فطانت خود امیدوار و متعقد نمود  
 هم سؤال از علم خیر و هم جواب مجمل بر زبان و او لوالا را حامی بعضی اول  
 بعض از جناب حاجی این التجار خواستند که ماه رمضان را در این  
 بیت اشرف و سعاده نقل و تحویل کنم مع التراضی در او آخر شعبان  
 باین دستگاه معظم و دولت سرای نظم نقل مکان شد مانند سایر  
 رسد در وطن خویش بدون تکلف و توقف دقائق مهربانی و قدر دانی  
 از طرف این میزبان محترم اجراء شد فروش مرفوعه اکو اب موضوعه  
 اثواب طحفه غارق مصفوفه همه خیر لطیف و تمیز مینا و هنر گردید  
 رمضان را در سجده که مخصوص ایرانیان است بموجب تسلیم و تقدیمی که  
 از مقام و آئینه اسانیت جناب فضایل نصاب شریعت آسب حاجی

شیخ عبدالحسین علیه السلام امام جامع ظهور کرد نماز جماعت کرده و منبر و خط  
 و افادت برآمده بعد از فراغت از جامع مجلس خاص حسن آباد که در حکم <sup>حسنیه</sup>  
 و مرکز اجتماعات خیریه و قلمیه این خانواده محترم است بنیادم ساعی هم در  
 این انجمن عالی تظفی میگردم هر کسی از من خود شد یا من بعد از انقضای  
 شهر رمضان قصم غم زیارت اماکن تبرکه و مشاهد شریفه عراق و جبهه  
 بان عتاب عرش رواق داشتم اشک و گرمی عربستان و انقلاب دیربا  
 بند و ستان وسیله اجرای خویش دوستان شد لطائف محبت و  
 گرامت غم رحیل را بدل باقامت کردم که ماه محرم و صفر را به هم <sup>نفس</sup>  
 شریعه و تکالیف دنییه پروردم مرید مهربانیم و قدر دانیهای جناب <sup>نفس</sup>  
 اشراف آقای سلطان محمد شاه آیده الله و طبعه الی مایه واه نوارش و مراتب  
 نواب علیه عالیله والدۀ ماجده ایشان شد که انصافا باید وی را از فخر  
 رجال گفت نه زربات مجال فلک شمس و نه سار کوکب اطلعت  
 لم یبدنهن کوکب انما لوه خادۀ با سالیب سیماسته عالمه قادره وکی  
 از نیک بختیها و سعودیت فل این جوان فرشته خضبال است که <sup>شیخ</sup>  
 در حجر حضانت و دامن تربیت چنین حلقه کامله پرورش داده و بعد از

رحمت پدر در سن صغر بطیفة الیم نجدک تیما فای ده کن چنین درسی کاروان  
 نخبه تیغ مبار و بر سه کار آمده اکنون که عشر اخذی انچه احسن ام هزار و پند  
 یازده است از تحریر و توفید این ترجمه احوال بطور استیصال فراغت حاصل کرد  
 مادر فی نفس با ذاکتب خدا

هو محمود

این سیمط بدیع الترتیب نفع الترتیب رادش  
 ذات ملکوتی صفات حضرت اقدس مولی الموات  
 ینوع الفاخر و المعالی ابوالأتمه و سراج الائمة  
 علی بن طالب سلام علیه و بنائه المعصومین  
 نجواش نواب استطاب اشرف ارفع و الاااقا  
 سلطان محمد شاه زاد محده و علاه و اوقات کوفه  
 و تفریح محاسبشوزنرنگاه معروف ممتاز سرود  
 اند

منجکا زایزم باد ف. سازا وید  
 در همه قضا حریف محرم رازا وید

بحسبان برک عین باز سازا وید  
 مظهر بن میان بسته و باز ا وید

	عشرت نور و زار باده فرار آید جشن تاجیون عید یانده رجم یادگار	
باز بچرخ آید همسر ناهید را خواشته باشید اگر دختر حمید را		یزدان بر کس نبست چون در امید را از افق خم کشید اختر باشد را
	دختر حمید را خواهر خوشید را مهرش نقد و کیت بجان خواستار	
یکی برانه اخته یکی بر افروخته بترن نورستان جامه نو دوخته		سر و کل ای بساغ خرمی اندوخته یکی نقد ساخته یکی بخت سوخته
	بیل گویا بود طفل نو آموخته کر نی کرد در درس بی سر آید بزرگ	
بطلبان بلبان نسته و خاسته ما شط است منع چاکه خود خواسته		ز خار و خس تا خاکیره پیر بسته بر برونیم نغمه افزوده و گاسته
	همه عوسان باغ بخونی آراسته روی چمن آید ارموی سمن تابدا	
بعدی غی شاب شک تر سنجیده		بر سرشان از بخت نثار در بختیده



خوردن سبب باغ بروی هم نخته | بکرم در خشنده شد ز خاک انجمن

خوشه انکور بین ز تاک آوینخته  
راست چو عقد برین ز طارم ز رنگا

ایدل اند و کمین تا کی افسرد | همچو ورق در خندان خشکی و پژمرد  
آب رخ اهل دل ای دل من بود | تا نخوردی غنیمت غم کز تو قسم خورد

یک دم پنهان برادر گزیده می رود  
ز کف ز زمین این زمان و نفس استگار

باد سر ایل و شش آمد با فتح تصور | بانقی روح بخش کرد بهامون عبور  
زنده بکندم نمود یکسره اهل قبور | کاشن در الهیم سبتان دار اسرور

یاقه باشی اگر ز کذاک انشور  
می تهر ز بجا را به ز در شمار

شما عباسیان من سیه کرده دوش | ره بنی ناستی چمن شده سبز پوش  
برز دروئی پای ز سرخ ده بوش | پس بد نخی طلب ز صغیه اله که دوش

می سرودم سرودش بخت نیرود  
که می جا به سرود بویه فصل بهار

باقه ناساج صنع سبز قصب راه را	حریر الوابن باغ بر سر هم تاه تاه
باز شود تاه تاه از ششم گاه گاه	بیل بروی گل می تند ماه ماه
	کلب کهسار را خنده کند قاه قاه
	ابر گلزار را کریه کند زار زار
گریه او غنچه را شکفته خندان کند	سبیل سیراب را تاب و خندان کند
ترکس شاداب را گریه و شادان کند	فصل خسین منع می نه مرد میدان کند
	اگر کند زاهدی ابله و نازان کند
	نه بچو شخ این حق تعالی شفا
ای همه خوبان شهریت به جویدم	سرمایون خرام ماه مبارک قدم
غیر و تعافل کن غفلت آر دندم	وقت پسیده دم است از غنی چرخ
	خون حریفان بخرباده بده دهم
	گریه صبوحی ز نیم می بکشد انجار
شاید در و دین داد مافات دی	ساقی غنقین زیای باده بده بی بی
چون نه سیراب شد کام من ز شری	باید زمان کنی جان من از هر می
	بوش مرا دشمن است ماهه بود صحرای

	هوشزدایم کار بصیرت می گسار	
تانه در آتش بدی این دل بر جگر کاشکش کشته بود خشم من کوشش		تازوی نفس غم نخت سیه پوشش من تانشی روز و شب غصه هم خوشش من
	کاف جان من است فهم من هوشش نخت برنج اندر است جان من شیش	
نمی سنده در بهار تنی گرفتار غم کنون که کل بر میدکش ز پا خار غم		زاینه دل زوای بساوه زنگار غم رسیده دور خوشی گذشت اوار غم
	بر دباری فکن زدوشن ل بار غم که حاجت خرمی است فیضیه ربو	
بتان سیمین بدن سمن نابکوشش بین انده دی در بهار همه فاموشش بین		بطرف گلشن خرام سرو قباوشش بین بجام کخیره ی خون سیادش بین
	ببس باکل کنون دست در آغوشش بین که یازده نه کشد پای کل نطف	
باسپر برف بین ز تیزران شکاف همچو علی ذوالفشار بحرب ابل خلاف		ماوزره کر شده با بهادرع باف گوه کر بسته بازخ کشید از خلاف

	شیر سخن در بر و پیل سخن در صاف جید را در شکر صدف در حب ثناء	
آمد به با عقل کل در همه جا بمقدم رایت تو حید را کرده بکیمان علم		شاه ولایت پناه خرد ملک قدم کاتب خط و جو صاحب لوح و قلم
	بر همه کاینات علی ولی الهنم بر سر خوان عطاش خلق جهان غار	
گفته حسن الباب خاتمه هر وجود معنی فصل الخطاب مقصود		نقطه ام الکتاب فاتحه فیض وجود حاکم یوم الحساب ناظم یوم الودود
	اول توس نزول آخر توس صعود سزیمه بنیا ظهور بروردگار	
بسیرت آدمی صورت رحمت بجملات نبی صراط دینان علمیت		و قریباً در اطرار عنوان علی است بناش نور و حی شریک عنوان علمیت
	بصدق دین نبی لیل و برهان علمیت که که نه تصدیق دینی نبی شدی استواء	
بنیروی دست او نوی است شرع و علم		بیکانه اصل قدیم حجت فرغ کریم

بهرام کتاب اوست علی حکیم	که خضر اوطاعی نیست رهی مستقیم
ز برق تیغش شود کوه کران دل دوشم	نیست فی چون علی سیف چو نذو
طبع من نافروده بود ز کار فدا ده	لب زغن به نصبت واداده
ز جام غمی رسید بکام جان با ده	نطق مرا باز کرد و برادی آرا ده
چون دم تقدس آمد و مسازین	به انش و نظم و شریعت کس انبار
گرفت یکسر جان به آه و دین	اگر چه زمین برتر است هنوز پر دین
خروزه ایزدی طبع غیر من است	بهر دوش زغن خرد شیر من است
توانی صعب و سخت حکم پذیر من است	اگر ندانی چرا سخن اسیر من است
از انکه اندر بیان علی میر من است	اوست امیر کلام من از پیش سپار

سبل سلطان بن خدیو مصر لعین	چاره جاب تو تحت غم کن
شکسته مانند گل بموسم فرو دین	بخرمی و خوشی چو سنبل و یاسمین

همیشه عدای تو بصدق داده قرین  
غنج صفت تکدل لا سمت خدا

در شکایت از گرفتاری بدر معده لقمه ارشیری  
فرستاده اند

مرایخانه میدان و دل من مرد میدان	که از خجانه میجوید حریف آستان
جهان بدر عهد و ظاهر شده واطن برودر	که بس است پست کاین تمیز کذب است
بر از خویش و پیکانه بقض پر میخانه	که میکرد به پیامه مدار عهد و پیمان
جهان زن و ان مرد حق او پیوسته	که یوسف لریمی بردند از زن و پند
رفته ختم یک زن بین مراد به سخن	بسی ندان بر ندان کرده ان جا و بی
دولت ان ای بران ربه باز یوسف	زد ام کمر بر با نشت خداوند ابراست
بخی جان من آماده شو یا ماده شود	نری ان چه سود بخاک زن سام نری
هر کس را بوسه بکسی و بکسی این سبک	نمی سنجد با صاحب تیر نیت برست
دل را بار دخی قوی بسوزدش درین	که آتش میخوردان که شد باز فریاد

بخور در رک رحمت نیتیم بکند طیب  
 در این دنیا ی پر ارمق نذر در دحق و  
 بهل خا در که مهر و نشل ان مغرب کند  
 علی آتوم برون آید در ان خست غنی یا  
 تعاطف ان افغانستان تا کافوستان  
 و ایرند از چپ و از راست بس حاضر ترا  
 سلیمان جنت است اما ندارد ملک و  
 لعه دابن بنی جهان با مال جان سنکر  
 که گو ستم کرد و بنی آدم جوابین  
 سلیمان از شیاطین دشت بنایان  
 و با انجا که با سوسی از این دیوان می  
 سلیمان از تفقه قائل می اری کند  
 و سیمع از ریمک پر دگس نمی رسد  
 بن سنج الیس است اندر این عصر و درین  
 بر اهر و نامردی اندر دیش در

سر در وی است بی دکان درانی مدرک  
 که بنی دل هر هانش به مشکل آبروش  
 برون آت چون آسان بکند از ملک برون  
 که ثبانی است در بانش که شیطانی است  
 کشتا شاه دین پرور و چنانشد افغان  
 نمیدم چه خواهد دید بین این دو سر  
 که دیوانند دیوانه سر اسه اهل دیوان  
 ز امر فافند و لا تقفون الا بسط  
 ز انجست سلیمان بر و خاتمه بدست  
 تایش در خانش محارِب نمایان  
 از خود بیت معمورات خرابی دیدیر  
 جو خالی دید جای مرغ سکینی را پویش  
 جواد و ند طیرانش کجا گردند جرش  
 که میاید بکشتن قح آل خانه ش  
 فاشد زمر اگر دی بدان بگریه و اما

بر از دست برزکی طبیعت اوم خدا را نابی بر دم قمیص غت مار مراش داد و نان چون حکم کوناگو اگر چه غت کتا خانه کردم این نظم تخواد کرد یا مالم جود قهر و دیرا	نود بخار کون آینه طبع و خناس زلفانی بدست کید سید و کرباس ولی فوسس کن ماجوی بحر و کلم و فوا یقین درم نمیر نجدسته از شیخ شاد و هم لا تسیرن از مورا ابد با سیماس
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

هر انکو صدق میوید سخن سیکونه میگوید  
درینا شه میگوید دل چون من خندانش

### مطلع غزلی است

دل زلف تو کرد قصه خفا  
عشق گفتا ولات حین زلفا

### از مضمون

نابروی زلف شکفتان پیکانی  
صبح و تمام ماسیه روزان تو بجان  
جوده عطاران کران بستنیم شکرا  
شک از آن مکنی تارلف لرزان

بوسه کردم طلب از لعل خندانم  
ان شوخی تا کی بستان و بستان

رباعی داده تاریخ وفات مرضیه



رضیه بسوی خبه حاجیه بشنید جراحی الی ربک	تاوت سیش قلو فهادیه تاریخ وفاتش ارجی ریه
<p>بجانب معتمد السلطان حاجی میرزا محمد رضا مستشار الملک وزیر خراسان بر قوم و شهر</p>	
<p>صبا سوی بدر بار قه ارازمین شخت انکه در اشتیاق دیدن پس بکوی که ای اعتبار من از تو بخشیم که سرایم یک ابد سخن اگر چه خاه و دفتر نظم و شرا و چرا ندانی ای خواج سخن پرور بحرم فضل و سز که چه تمام سخن بختات بفرستادم این چکان نغز</p>	<p>بیا بکوی سیر کار ستار از من بدان مشاب که بر بوده اختیار من چرا نگر دی پس خط اعتبار من بمع میر که آبی دهد بکار از من همی سزد که نایند افتخار از من که رسم شعر فردشی نشمار از من از این بیاده کشف چرخ کجای از من که تا بخونی در نظم خستبار از من</p>
<p>طراز شاهی پد ز طرز و طو سخن نار مخت این در شاهوار من</p>	
غزل	

خرم آن دل که دیدم تو گرفتار فتنه	غیر از زاده زاندریشه هر کار فتنه
عجایبه طرار تو ای فتنه روم	کمر بنا کوشش تو بردوشی تو بکار فتنه
یا یکی ز کنی رفاص که در سطح طور	دست و پا بقیه بیکبار کنون ساز فتنه
چشم او دیدم ضعف دلم آمد چو گنیم	عالم نیست اگر دیده بهیمت ساز فتنه
نخل امید من از روز و بهر که گذر	بر سر دارم چون می شوم قمار فتنه
قل این بسکینه در درخت بخت بخت	اتفاقی است که در کوی تو بسیار فتنه
بابی اینده پشال بکار من و تو	بدر شیخ ز با کار را با خوار فتنه
بعد از این با قدم صدق بپیمانه روم	کار سهلت اگر بر در حنر فتنه

حیرت نایب سر غم که رستی که رخص  
 باز من از سه بره میگذره ساز فتنه

حسب المناسبه در حق جناب دولتماب حسین  
 پاشا ناظر عدلیه دولت علیه عثمانیه قلمی داشته اند

قد افضل حسین الی الرضا و فی حکم الرضا عدل اقصا

عزل

گفت راه عشق تن پیا بر کفیم چشم  
 گفت در کام نخت از سر که کفیم چشم

گفت اگر باشد بوسل من بنور چشم  
گفت اگر خواهی جان بروانم در دست  
گفت باید سینه اش خیزد و دیده پل  
گفت باید از استخوانین نمای باز  
گفت باید پای گذارد خیال روی  
گفت اگر عین ایضین جونی جوانی پهل

باید از عالم کنی صرف نظر کفتم چشم  
تر تر کانم نشیند تا بر کفتم چشم  
حق عاشق این بود از خشک تو کفتم چشم  
رشته تر جان بی عقد کفتم چشم  
خطه از حلقه حشمت بدر کفتم چشم  
خاک پای پر کن کل لمصبه کفتم چشم

گفت اگر سودای حق را چچی حیرت درین  
چشم پوشش نفع و ضرر خیر و شر کفتم چشم

شیرین تر و پالیده تری در نظر امروز  
روی تو بگردم که برای دل بیمار  
شیرینی کار تو بازدمت تر و دست  
زاد روی شکر زید و صد ستاره که چند  
مانده طوطی که بنجایش شکر  
روی تو بهایافت ز شکر نه که شکر  
ان قامت موزن رخ تو فی و شکر

اندازه بر دل امر شکر امروز  
خوش ساخته پردخته کل شکر امروز  
بر روی کلفها بشکر از قمر امروز  
شد طوطی طبع من شکر شکر امروز  
بر روی تو بجاشده دلم بال امروز  
افزود روی تو بهای دگر امروز  
فی فی شکر صاف تر و پاک تر

بر روی چاره بروت کشید	پیدا است که انداخته رویت سپرد
یکسوی تو بروی تو افاده ندانم	باینجه بر سرخ محلی سگ تو امروز
و شب تو کفتم بدیم سیم و زر آما	در دست که ختم صنما جان و سر امروز
از روی تو می نیمان لطف و محبت	شیرینی دیگر سختم را اگر امروز
کز ننگ زدودی زرخ خوشین	ای آینه روز ننگ دل ما بر امروز
بمسایه خورشید ز غمت شوم نا	از مهر کراسی بمرمن کذر امروز

قطعه در تاریخ فتنه شعله ای سکه تنباکونی مجلس  
بدیه فرموده

صحر کردن چون دخت	فتنه بر خاست در مهر لعل
و دود این فتنه قیامت خیز	چون دختان بسین گرفت چنان
پی تاریخ ان بن از سر دور	خواستم مادی آدم به بیان
گفت حیرت سرم بود بود	الغرض سر کشید از این زمان
دود پا در میان نهاد گفت	یوم یاتی سما کلمه بد خان

از غلی است

ای سیم بر من با کوش	ای فتنه عقل و فتنه هوش
---------------------	------------------------

<p>این عهد که با تو بسته بودم</p>	<p>یاد است مرا ترا فراموش</p>
<p>من انکار ه لعلیه</p>	
<p>انان که دوستی خدا داد کند بسته شد چو ز درستی بحر عشق انام که اند بگوین از روش ابل و لای راه بلا عاشق عریان چاک چاک قناد بخت فردا که حق بوحده خود میکند سزانش چو شرم نکرود از خدا پارشان نداشت بجز خون</p>	<p>باید که کار در غم این بر کند باید که آشتی محیط فن کند باید که سینه اسپر تر بلا کند باید که اقتدایه که بلا کند انان که خاک را نظیر کیم کند ایا بود که گوشه شمی با کند کردند اگر جدا ز هر روز گفتند تومی که در دجله عالم دوا کنند</p>
<p>ماده تاریخ وفات مرحوم مغفور خست و ضو آرامگاه حاجی میرزا محمد حسینیان مصباح السلطه طاب الله ثراه</p>	
<p>صبح سلطنت ز بل صر صر آمده است صبح حقیقت استغیان اطفی اسرار</p>	<p>چشم و چراغ ایران روزت سر آمده است خورشید روح از افق تن در آمده است</p>

صبح بان جبهه غیبی مقام است ای فخر اقران گذر کمال فضل وی پور با سعادت مسعود حسینی عون در مقام امن حسینی بخوابد	شکوه تن بهل که تنی نور آمده است در وقت سینه ترا گتر آمده است نور علی ترا به جابر جبر آمده است کان خاک تابناک ترا بستر آمده است
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

شیخ ابرین گفت که سال فات تو  
(صبح سلطنت اجل مصر) آمده است

ماده تاریخ رحلت مرحومه مغفوره ضیاء السلطنه  
طاب ثراها

ستوده دختر خان ضیاء السلطنه ان که چو شد با بایه خوبی بر ریسایه طوبی	یکانه عصره در طبق بیان ملک بنان ضیای بنم حوران از رخ بر تو نشان
------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------

پی تاریخ و تشکست ضوای جان  
ضیاء السلطنه طوبی لهای جان آ

از قصیده غرضی طوایف این چند شعری ترتیب بد فدا

بنو بهار چو بگشت تو بهای کهن بمن ز من نشود نفی ما و من ساقی	بمن بهار و بدو پاده ساقیان بجای من من باید بسی ز من دن
----------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------

سر و شغیبستان بی بشارت هزار کدک نوبته یک شب آورد همه طبع پوشش همه مرصع و دوش	نوبه لا تحف آورد و دومی لا تحزن عروس باغ که نه ماه بود آبتن همه سترق باج حیدر پیر این
------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------

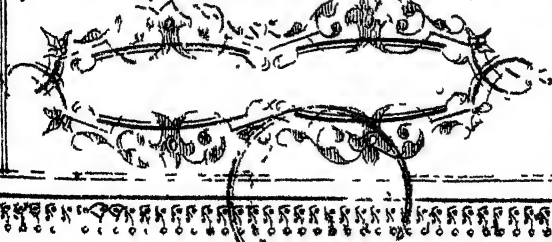
صبح سان نشوی نامقیم چارم رخ  
برهنه باشم چاودل مدد برسون

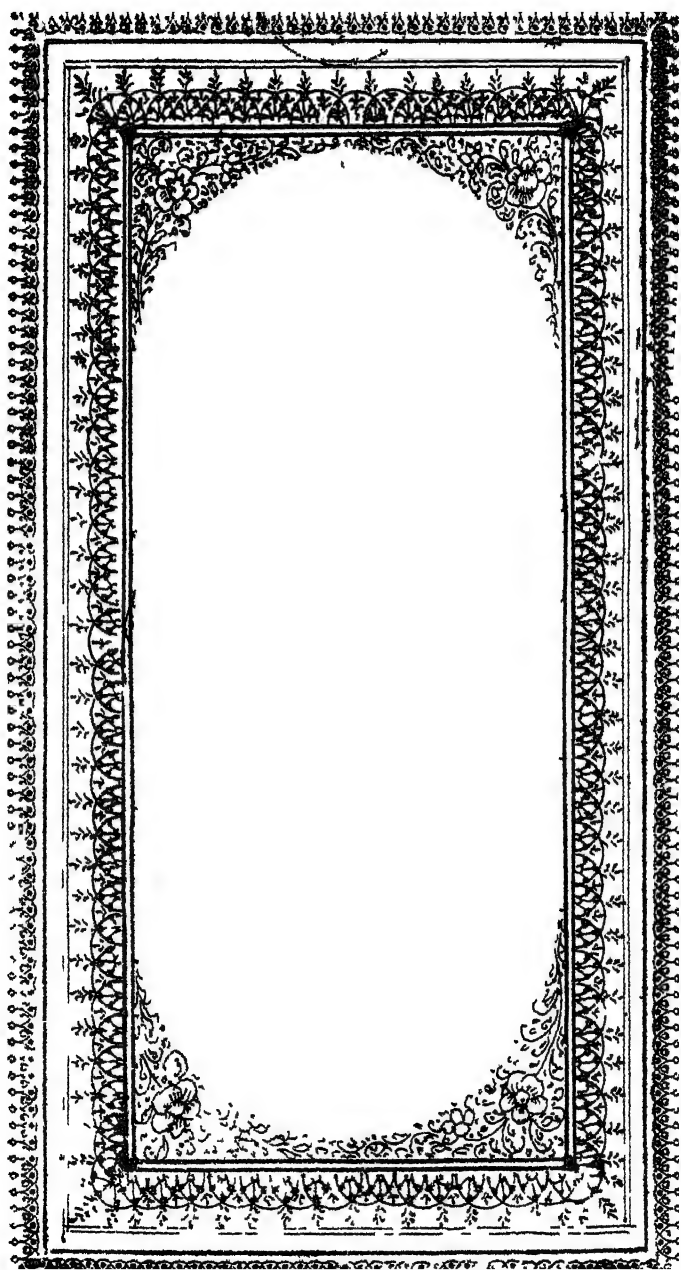
ایضا از قصیده فریده

زمانه یانسه شوم پرز خنج و دلال هزار شوا همچون نوشته این شوا اگر بخیل عیشی ترا که از رفت که غمراو همه جمر است و آرا و نمنا	که می بزیاید خنج و دلالش رنج و مال عجب تر از که هنوزش کجارت است کجا همی بیسنی کرنیکی بچشم مال که ساز او همه کار است و او چکار
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بمیز شهاب شاعر مرقوم داشته اند

یا ناقص الرای خلف الای و بطل لست لشهاب لان لشیب متهمة	قد كنت في الخلف بعد الوعد عتوباً وما سمعنا بها ما قط مشقوباً
----------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------







در تیره المیوسل الی خام الرسل صلی الله علیه و آله و سلم  
 بعد نیت طهره عرض و تقدیم کرده اند عقبه غش تر

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الله ببر بالکرام بیا دی	ما ارض طوس حال منک بیا دی
لا تقصوا ابا عمو و وادی	با جبرتی بجی الرضا خمیسه
فد کد رته اعین احتاد	لم انس ورد انکم اهل الضفا
شف اکیل بذکر طیب و	انی لم شوف بذکر کم کما
انی لغی واد و هم فی واد	وع لای و ذر هم فی خوضهم
سأه عن الاوطان و الهالود	ایهن عدالی بانی سال
نزل لا ماجد و تله الا و خاد	و اقیم فی و جنب و بنا رجا
حکم الثالب فی شری الناس	والا سد من غایاتها تجلو الا

ما خفي من اني لهي اهل النجى  
 نسب الحكيم الى السقاية ساطر  
 ذوة ما سمعت بما جرى لما سطر  
 لكن خالنا الغني ليدفعني  
 يا صاح لا يحوموم فوادي  
 وغدا بقي في النفس وعن لنا  
 وجهت وحي للرسول ويا به  
 وجاه العالي مقام آمن  
 والله لا يصفو كذرة خاطري  
 قطب الوجود ومن فوق لسانا  
 والله أظهره على دين تقي  
 عطاءه بالنصر العبد الزمان  
 من شأنه انهي تعالى شأنه  
 فلا جمل نفسي صطغت محمدا  
 بالصاود والقرآن في الذكر الداعي

ان سبني خصم عنود عاود  
 لما سني فرعون ذوالاود  
 ان الذي سبني بسيد السجاد  
 ويريد طعنا ما على ابن زياد  
 طرب تشيد ولذة الانشاد  
 اعن لي فرح بصوت لسان  
 من كل باب قبلي ودمرا  
 ساوي عكوف حرية للباد  
 الا تبرت صفوة الايام  
 المصطفى الطهر لتبني لاهي  
 غلال كل نفس ولا تحا  
 عزوان كبريت ذود ولا  
 في ليلته الاسرار والاصا  
 ولدت له العليا خلقت عبادي  
 يرهني خلاصا دعي بحسب انصا

المرسل الای خبر صادق  
 بشر و لکن فیہ معنی عاقبت  
 دلہ مناقب ان تعد و ادنا  
 یا ارض طیبہ طیبہ ادر شرفین  
 تجم الہدی فی فنی ترکب قدیمی  
 یا سید الثقلین انی ملہ  
 فاصبر و تسئل مشک مظلوم  
 یا ایک یا خیر الانام المستکفی  
 یا صاحب الشریع المقدس تقم  
 یا لیت قومی یعلمون بانہی  
 عیبت حیو نعم فہم صلاہ صبر  
 یا منطق اصحاب راہک منطقی  
 و ویت لی فلک لبیان فہذہ  
 و لہد اتیک سلا من مائل  
 و اذاد انی و دست نکر

انی لافصح من اتی بالصدق  
 فالعود لیس کسرا لاعدو  
 لا تنحی کرا تب الاعدو  
 جسد برو حی طیب الاحسا  
 و بنورہ ہدی الوری برشا  
 و قصیدہ قی ہدی کر جل جبرو  
 یا سید می موتی و نساوی  
 من ہم عدون اصحاب فای  
 منہ و برد حشرہ الاکبار  
 من ہار جذبک اقدخت زنا  
 و مضان بارک من خلل رماہ  
 فلک لبیان انہی کجاوی  
 خیل البلاغہ صفات جانی  
 یحب سکین باب جواد  
 محمد فی الحاد مات عادی

وَأَوَّا تَزُوْا تَقْلِبُ عَادِي	فَوَلَّا رَأَيْلَ لَبِيتْ زَادُ مَعَاوِي
يَا دَاوُدَ عَدُوَّ مَنْ شَيْئَةٍ	فَوَدَّ أَدَالَ مُحَمَّدًا سَادِي
لَا تَحْبِسَنَّ اللَّهَ مُخْلَفٌ وَعَدُهُ	أَنَّ الْكَرِيمَ لَصَادِقَ الْمِيَادِ
وَلَسَوْفَ يُصْرِعُهُ مِنْ عِنْدِهِ	فَا صَبْرُ فَنَاقَةِ اللَّهِ بِالْمِرْصَادِ
بَاتِيهَا الْبَدْرُ التَّامُ وَنُورُهُ	عَالٍ عَنِ الْإِطْعَامِ وَالْإِحْضَادِ
فَخَلِيكَ أَلْفَ لَيْلَةٍ وَلَيْلَانَا	مَاطَبُ الرُّؤْيَا بِلَا وَرْدِ
وَأَنْصَارِ دُنَيْكَ لَا تَزَالُ اعْزُهُ	وَمُقَرَّبِينَ تَعِيشُ فِي الْأَرْفَادِ
وَأَخْصَامِ شَرِّكَ لَازِلِ الْوَلَدَةِ	وَمُتَعَرِّضِينَ تَقَاوُ فِي الْأَصْفَادِ

قصیده طمع و حکایه مرصع هنگام  
هجرت از خراسان نمود

بند

نگار من ای کیو انت سلسل	عقاص لمانی مشتق مزل
صحیح است مسد بر من جیشی	که آرند از کیوان تو مرسل
مرا خال کوشه لبست دوده واک	مدام سرت کار حق مفضل
یسی بوسه میچیدم ز قامت تو	خوابی زنا من خباک الملعلل

فراق تو هر چند کارست مثل  
یکی راز مرسته ات باز گویم  
مر آسمان خواست مغرول و کفتار  
بمان به که جدید معارف تانی  
من رنشنفری نیت کم که گویم  
نیم من آن خانگی مرد زن خ  
بچشمه ذکر تیر نرند مرغان  
مرا خون فروست زان که بخت  
دم طعمه خور و نیشاید عجل  
ولی روز سختی و هر سنگام شد  
چو زلف تو دور و زمین بگرش  
زابر سیه کوشه نه نمایان  
بگو تا بیارند اسبی که ماند  
نجیب میل کریم مردوخ  
شیره موئی و موئی بیند

و لکن فی الوصل فالامر مثل  
ولا تبس منه یا ام قطل  
که کرر امجی باش یکجدا غل  
ز طبعه بیان تو باشد مثل  
خانی بقوم سوا کم لا میل  
یطالعهما و اما کیف فعل  
چو تیره شود ز قضا صاف مثل  
اگر نشترم برودانی با کل  
الافاسمیع اشیع اقوم اعل  
شتابه می مرد مرل برل  
بتاریکی و تیر کیل لیل  
سیاهی سپیدش چن چشم اول  
بکلمه و طهما استل من عل  
اگر مفر غسه محبت  
دو چشمش و خاشاکان و

چو پایست بند ملائق مایه  
چو در سایه مردی پس بزم  
بتازم بصرهای قهری که فیما  
مر ابل باید رسید غلغله  
هم لابل لا منم السرخس  
برای دومن نان چربنی منان  
ز باران فخش مجونا امیدی  
و من تنق الله یحیل له مخرجا  
ز آب بصر نوش خاک دین  
بر زیر سر خویش بگذار بگذر  
رکف ایمان چو زهر است  
برای مدرس رسوم و کس  
تغایبک من کرد و اراجبه  
چه داری فوشش با کس  
ایا بچو مردن دل قوی کن

بیتقید الرومی لاسیر لجل  
بیکانی دلیل یعود بقدر  
از ناب عوت کا خلع ایمل  
زار قسط طول عرفا حلیل  
ولا من جبی فیم فو یخذل  
الا فاصطبر اما اصبر اجل  
فان لم یصب و ابل حبس  
ثم یدخله فی خیر مدخل  
قد انیر شرب و ذایر کل  
که این نرم پرست یا خجندل  
ر دست کریمان چو شهید خنجل  
چه کوفی تو چون مر لیس و خل  
بتقط لوی من و خل فحول  
بفتح الهوی من خوب شاول  
که از مرد دل جو نقد از نان و

برو در پناه علی شاه مرد  
 علی قلب عالم علی روح آدم  
 علی اسم اعظم علی سببهم  
 فروغ ازل او خدا مثل او  
 نفوس ملک پیش ریش سخن  
 شما ای که مفتاح لطفت گشت  
 بکار آینه شرح زنگار رفتی  
 تویی آن کتابی که آیات یگنا  
 بمن بگزار صحر کز آفت نو  
 بدست غصب ساز فرعونیا  
 مرا فیض جود تو فرمود جاری  
 کس انگو نه از کوهر آسمانی  
 سوچری ایمان سخن اندیشه کن

فعل غیره فی الدوایم  
 علی نفس خاتم علی شخص ازل  
 علی نور اقدم علی فردا  
 خدا برین در شانش ممثل  
 شمس فلک زیر پایش ندل  
 سران در که کرد و سختی  
 نمید کرد و افت از تزلزل  
 همه در جود تو آمد  
 بنیکی شود سور عالم محول  
 و چارضا و ع کرفا ر قتل  
 ز طبع سخن ریز شعری چو سلس  
 نکرده است باج سخن مکتول  
 کجا شعر شاعر کجا و حی منزل

در تبرک عید و دست سعاد

حضرت صاحب الامر علی الله فرجه مستجاب رحمت السلام

## در آیام قامت سمرقانی موده

جهان ز بهجت امروز باغ رضوان شد  
 کدام غنچه نورس لغزشی شکفت  
 گرفت جمله آفاق جلوه اشراق  
 بحال شرف الارض از زمین پیداشت  
 حماره پرتو افلاک تافتی بر خاک  
 شکفت آنکه همی از زمین درخشان گشت  
 کدام عیسی و لهای خسته را بنواخت  
 حدای گفت که قرآن شای اهل حق است  
 سخن تبعیه تا چند گویت روشن  
 بحال حضرت قائم ز برزگاه و جوب  
 هنوز مهدی زب قضاط مهدی بود  
 هنوز ساعد قدش تمیله طلبید  
 هنوز در نظر خلسل خود می آمد

فضای کبیتی از فرمی گلستان شد  
 که باز گلشن سستی زود چندان شد  
 مکر ز جیب عیانست پود عریان شد  
 مکر ز غیب عیان نور پاک یزدان شد  
 زمین تیره از این رو برین حسان شد  
 که از طلوعش در عرش نور باران شد  
 که از شهوتش هر درختان شد  
 که بود آنیکه معنی شریک قرآن شد  
 غلغله شمس حقیقت باه شعبان شد  
 گرفت پرده نقابان بصقع یکان شد  
 که بر فلک زود تا جلوه گاه جان شد  
 که تاج غرّت بر نهاده و سلطان شد  
 که میر عقل بر تنش کودک سبغان شد



اام عصر و آتی خد اکیفیل می  
 وجود پاکش کا نذر کمال بهیاست  
 خضر بنجاک دشمنی که سود و رنجی از  
 جو اسم پاکش در خاتم سلیمان بود  
 هر که پروا ورده سپاس خست  
 به از حرکت یحیی بی شکفت آید  
 نه داشت دیده مردم چو تاب دیدن او  
 ز چشم مردم پنهان ولی یعنی فاش  
 اگر که روح بصورت زتن بود غلب  
 خواست و میک به بسینیم صبح خلعت او  
 نشست بر زبیر اب یلین شاهی  
 گرفت تیغ در نشان بری خونریزی  
 دست عدل جهان را بر میسای کند  
 از فیض مهرش بنیان این عالم است  
 امکان او نموده کس که است اینهمش

که ظل مستی از خلقت دو کیهان شد  
 یکانه بار خدا را دلیل بر آن شد  
 بر بنمونی او سوی آب حیوان شد  
 گرفت سر منی خاتم سلیمان شد  
 هر آنکه دشمن و سزاگو بنیوان شد  
 که روز اول وصل است ای پیران شد  
 چه آفتابی در زیر ابرنچان شد  
 که ماسوی همه حکیم و شخص ای جان شد  
 دست بین که ز اطراف تن نمایان شد  
 ماه پرده شام فراق پایان شد  
 بدان صفت که بعرض استخوان رحمت شد  
 بر همه بسط زمین غیرت بد نشان شد  
 انگنده رتبه ظلم و فساد و طعیان شد  
 به دست مهرش بنیان کفر ویران شد  
 به چشم دشمن بر کان بسان پیکان شد

که در مناقب او عقلیات و حیران شد  
 که فخر اقران چشم و چرخ پیران شد  
 که راستی ملکی و بهر سربان شد  
 بین ملت گشت و امین ایمان شد  
 بصدق همچو ابوذر بزرگ سلمان شد  
 که مر که رویش دیدار کرد و شاد شد  
 از آنکه شرع نبی را بجان نخبان شد  
 بفکر صائب و عرضه رفت و آید شد  
 اگر بپایه صبا بود بدرتابان شد  
 گرفت خطه ایمان و فخر دوران شد  
 از استقامت ایت قویم نیزان شد  
 که کرد تو احسان آری توان که حشمت شد  
 نه مرچه باران در حایت عینان شد  
 و کر بصورت چشم مرد و گیان شد  
 کسی گوید که باشد و خندان شد

نخن شناس کند فرق حرف از حرف	نه هر که گفت الف لام و میم فرقان شد
نزار درستان دار، نواد بخنی نهام	بگر و درستان توان نزار درستان
بر پیش گفته من عشر شماران ند	بدان عصی و جالی که خور و شعبان شد
بغای نعمت و ذات تو از خداویم	که هر که حق تو شناخت زایل کفر نشد
سپای تو گلستان بگشاید و خندان	بیاره تا که بهاران پی درستان شد

در ایام مهاجرت از مشهد اقامت تو جان فرموده شد

ولا تا خدیج حاصل علاقه جسم جان بسنی	بیا از جسم و جان بکسل که تا جان بپنی
کشای خیم محرابین بار ستم را	سکن بر آن ستم را که حق بی زردن می
ایک بر دای از دل شک که چو صافی بود	الم شرح لک صدر ک زینده و عیان
تو ای نه دیسان ترف بازار بگل و زلف	که ز جهت و آن اعرف عیان کمر نهان
بر دست کس از میان خدو ندیکه دوت جان	زد و نان جراب و نان تو مایه تنان
زخ و زنی است کردنی حجاب جسم انسانی	خدا روید توانی تو تا خود و مسبان می
بنده رسم خلف را بنی تا مسقف را	بر مغر و دش یوسف که این بود زبانی
بیارایان سبیل تا شاکن مضایق	نظر کن در فضای ل که باغ و بوستان می

زبان پر زغال و فرخانی کانی	بکجای جان ز نور کجای دل
که در مصر پر شکر بکفای کاروان	حلاوتهاست در آن هر خطا جی
گمروزی به پیدائی رخ صاحبان	زبانای زمان جانی نیاسانی
الا فرخندان عجمی که ویران	زین مقدم محمدی شده کام جهان
جو خار و خس پر دازد جهان گلستان	چو دست راستین یازد بدی از ریشه
جهان پر جور و کین پر از عدل	زین صیقل بروی دین کند آینه
اقامت کن بکوی او اگر خواهی	بکش می رسبوی او بری باستان
کشاید عهده از صدرت چو میره	عدو نداشت که قدرت ندید تا
که دست جووان باذل قرار بجزوگان	شجاع الدوله عادل یکانه میر

## قصه شکوی و شکر

اهل هنر انصیب چو دهن	هر دهن در وظیفه چو دهن
فضل چو دار و نیتجه خاطر ترمان	علم چو دار و ذخیره قلب شوش
ایمویه شمع کمال جو و نقصان	افهم چو زاید طالع عقل چو اندوه
دقت و راق و نجار ترس عصیان	دانش و دل کی سطر درختی است

مرد شواریست به تفت

هوش پسندان بر سر لوت و خوار

بنیایاید برنج و صد مد کرفار

طیبه صاحب دلان چه کیدل بر خون

ره نبری کربابل معرفت آنان

هر که ز تقوی لباس کرده پوشید

نعمت حکمت چو خورد شربت نوشید

شیوه خلق جهان گستن میثاق

بیخ و بن عاقلان فشرده ایم

چیت ساره حد و جان خرد

رو نخستین جو سر و شت و نیت

ایدون هر غم که بود قیمت چهل

کر نه ملک و پست از پیش

امل خراسان چو شکر شانه خرد

والی مایک فرشته بود و بجا

شخص نگو کار گیت خستیان

و انشدان و چار خفت و خندان

و انشا پیر و غصه کردگان

ایه اهل نظر چه دید و گریان

از دل بر بیان شمس و سینه نوزان

تس باید بر بنه ماند و عیان

جانش باید که سینه پاید و عیان

عادت اهل زمان گستن میان

جان تن کا طاف فشرده و در

گیت زمانه مرید مردم نادون

بود غم کسی برابر و یکنان

یکسر و بر اهل هوش آمده توان

زاده و دهقان بجای زاده خلاقان

نخت ازیشان کشد کفر کفران

دیوی آمد ز تنگنا و سلیمان

کس نتوان گفت غیر مصلحت و کثبان  
آمد و یوی فسر کرده بزرگ  
فطرت و زیوتنا زیر همه طغیان  
بر دهمه حرست اعظم و عیان  
داسنج خلعان پوشیده جا خلعان  
خاطر مجموع اهل علم پریشان  
تندی چنان خویش و تیزی ندان  
در سرم افتاد غم هجرت هجران  
تا با ما نگاه حکمران خویشان  
مجا رب جبران شجاع دولت ایران  
مهر فسر زانه ایمان هجران  
از پی دین کرده فتح نمیان  
روز عطار است بجه بر بنیان  
که چون صیثش بر دهنش آید  
کرد و نمکداریم خداش نکبان

خاطرش آزاد با وز غم کام  
 و کف لطف او برحت خاطر  
 دو شس برید بهار و پیام  
 چند نشینی بدخمه همچو معان خیز  
 اگر چه تو شیخ الرئیس عصری لیسکن  
 بهاشنوی از زبان طفل شکوفه  
 کو دک نا خوانده نهجد از آب و چینی  
 که چه بسی گفته و قافیه تنبیل  
 دست بیانی کرده دست سبیل  
 زین پس خاموش باش تا که چه کوید  
 مرده نور و ز را بطالع فیسرو  
 غنچه بر آید ز شاخ تازه و خندان  
 برق یمانی چیه نیمه درخشان  
 باغ ز اشکو مکان بسبر درخشان  
 و چمن افتاده و رشهای سبزی

همچو من آزاد و پیش بنده احسان  
 فصل ما کرم بود فصل نستان  
 کای ز تو روشن و پریشان  
 کاتش نداشت کرد و کل بستان  
 جانب بستان که اچ طفل بستان  
 هستی خوار از حجت و بران  
 سخت شکفت آید قدم در نستان  
 که چه بسی خوانده و قافیه سزان  
 حکمت یونانی وین حکمت لسان  
 ببل کونیده و بنس باغبان  
 مطلع و بر نمود و طبع بخندان  
 ببل آید باغ مست و درخشان  
 ابر بهاری چو دست سیر در نشان  
 همچو سپهر است پر ز انجم تابان  
 در من افکنده شد نمارق الان

باز نسیم سحر بسان زینجا  
 زینق کوبیده شب بر بید  
 گلشن کوئی برسم موسیان کرد  
 فاخته کوئی که پاک بانچه دل را  
 سبل سیراب را دست بویید  
 دوش چرخ خورد دست با گدازد  
 نیک بر بید کرد دیده کس  
 این مکرانی دلیل گشت که او نیز  
 فی فی ماهر دور است آبی و تابی  
 شک لیمی گشت اگر چه دل  
 یاد نیار و ز خاناش هرگز  
 از رخ شاد و کف جواد و دل  
 در سرافیت بر اطاعت خسر  
 از دم شمیر و رنده عادی  
 زهره پیل و مان چشم بشکاف

یوسف کل را در چاک کریان  
 لشکری را سرباز تنی آن  
 ندج از هر کنار آتش قربان  
 کاینسان اندر عشق خسته نالان  
 اگر چه تمایل کند چو مردم سکران  
 با سر بر زخارفستن خیزان  
 خیره بماند دست خمشن بفرمان  
 مانده بکارش چونده و آیدان  
 من ز کف میرد او ز بر باران  
 دست کرمی ز مهر و دوش جان  
 هر که بد دولت سراسی او شده جان  
 می نتوان یافتش قرینه بجهان  
 در دل او نیست جز ارادت سلطان  
 همچو کرازان ریشیر برز که زبان  
 چون سوی میدان شود چو نیم غصبان



سایه اقبال او کشید بگیتی  
 باد سرش نیز و چهره سرش پناهی  
 به چسبایش استاد بخیل  
 مرده و در مبارکی رمضان

پایه اجلال او رسید بکویان  
 تا به عجب اران مند لاله بکوان  
 همچون علان بطرف روضه خوان  
 تا رمضان می یابید از بی شعبان

چاه هجرت و نایه عبرت اثر خایه غیرت و  
 رضامندی شجاع لاله و پسرش

گرفت آینه خاطر مرا از کنار  
 صبا بگو بسیمان عصر ازین  
 بوشن طیر بایان تو رحم فانی  
 چه گشودی پس دست دیو بدو  
 شبا اگر کنی کرده ایم تقصیری  
 خط مغر با جسته رضا چند  
 شبا تو منظر لطف خدایم تری  
 روا مدار که اهل شرف دلیل شوند  
 پلنگ طبعی حناس میرتی شاک

زنج صفای یونوی تاجار  
 که ای بدولت تو شرع تو اجماع  
 که کس نیار دشان کرد شکا شکا  
 برای همد حرم ز آستان فیه  
 از ان کنه دو صد بار تو به دست  
 خوشکار زار دست یوم خوار  
 چه شد پروی زار بدست این قمار  
 بدست بد کبری غلظه را و طه  
 و نیک وضعی ناس صو قی خد

هوایستی و دلازکرامتی مکار  
پس مرتبی خود پسند زشت طوار  
که کاه کاه زاجار بر جبهه نه  
اگر بهشتش حق پس در تمام بجای  
بدست کفر به چید شرع اطوار  
عهد قواعد شرعی را نمود انکار  
طریق اول من قاس ز نمودن  
درید همچو عدو حکم احمد مختار  
که میگویند پسند و بغیر کفار  
برون کشید پناه آورند کازان  
چو غش افنی و مسلم بکوجه و بان  
غلام دارستان پیش این جبار  
همینکه هست بسی کم نبوش و رکفت  
نمی پذیرم هر حکم کاذب از بان  
اقول فاعبر و امنه یاده ای صاحب

خواست من دید رنگ بریدی  
 مرا بخاری کفتی خسته طبع  
 ولی ندانم این لب که آتش او  
 گرفت منصب و شغل مرا از این  
 بدو چه کنم کفتم که قتل برزنگ  
 من انکم که فضل و حسن برین  
 جو بودی تو بن من بخت شمع  
 بسک سفر کن از انجا بری می کر  
 بطوس و کج مرا طاق نهنگ  
 بی زیم ابو جهل عقل کل بجزید  
 ز که جانبیب و سهیل نهنگ  
 چاکه موسی یحیی ز قلیا ز کشت  
 زیم فرعون و رب نجی بکفیت  
 سوی غلشی زد مهرک و اهل غناو  
 مرا بایده اسل و عفر انور

با آن شیطان طغیان نمود و سبک  
 غریز خواندی خود را خستنی زین  
 فسرده کرد و از آب دید و احرا  
 که شغل منصب از من گرفته عرفا  
 بدو چه خواند من خودم که موت بر  
 سر که فخر نمایند و دو قبا  
 در آن دیار که کشتی عظیم مردم  
 مهاجرین را کفتم که ایها الانصا  
 سوی خوشان باد یغیر کم ز دنیا  
 شکاف کوی بزغوانی از پانی نهاد  
 بس که جور و جفا دید ز لاسم و  
 ز مصر جانب بدین شبانه فرما  
 که طعنش از پی بد ز راه سپا  
 بسان مرغی پر چوب سفر طیار  
 که زعفرانی کرد و رقیب رخصا

که زعفران قرص و خنده دور و ناچار  
 ملا و باید زین جانان پاک تبار  
 یگانه سیر خراسان میسر شرق و غرب  
 که پای جلی آرزو نیست از سرخا  
 بجان فشانی آماد است در همه کار  
 اگر بودی فرمان شاه محمد آ  
 ز طوس بجو ستاره برو نشسته ام  
 الی حاکم کتقم که پیش آرم حاکم  
 خریکه صدر به بستر زمرود بگرد  
 از این شب که بشنایست خلق از تو  
 ستور راه روز مردان بزفا  
 همه نازل با فضل این دود آ  
 بهر کجا که فردا دیدیم هماد آ  
 که حق پرستان استغفرون فی الحاق  
 تره رسید فریاد و غلام سواد

کمان نموده که مار را بخت گیرد	خدا می خافد با بود و بخت با بیدار
سستی ساسی من میربان نامی من	کشید تیغ و برون جیت می جان
ز قهر گفت بمندی که ای خرد خال	ز جان گذشته داین جا یکدیگر نمود
مگر ندانی کاین شیخ میهان نیست	بیا می جهان با جان و سر کیم نثار
اگر قدم بگذاری بسوی شیخ من	ز روزگار تو بی شک برآوریم نام
چنان بخت و اقبال را که کیم بعد	کسی که دولت و ملت از دست برود
بدست دشمن هرگز نمیکذارم دست	مگر نماز ازیل من کرد تیار
بحکم عالی بیاید و برو و افس	با مروالی غمزه شو کوب بسیار
بکوش قهر کیان چن رسید از غوغا	ز بهر کنار تند از انجن صغار و کبار
بنا خشد سواران بضر و عیب چا	یکی بدر گزینان و دیگری بجدار
بفرقان آمده چهاره و سنجیل	شدند همچون صاحب غل خوار و کمال
ابو الحسن جان مردی نمود و بخت کرد	چنین کند بزرگان چه کرد و بدکار
چو آفتاب برآمد مطلع قبل	روان شدیم و عده خوار و خیر و با
تجماع دولت ازیر و نون و نشت	گرم نما فسر و اینفلک اینجا با
از آنکه قوجان هم از بخت خالت	سنت بجان دلم سخت شایق دیدار

باسن خاطر راحت کرنین بخانه خود  
 کرم فروود و نوازش نمود و یکی کرد  
 اگر چه در خور منیت شاعری لیکن  
 زمانه در گذر عوسه کوته است سجا

که عون زبان آسان کند بی شوا  
 مراد من خاطر فاشد هر چه عباد  
 برای عبرت یاران حدود امین است  
 ولی هماره باید ز نیک و بد خبا

پس از چند ماه توقف تو جان لغبوان کجا به خاسته  
 الدوله ایلیانی قلمی داشته اند

ایا میر منبر پرور فرشته خصال  
 خدی برد و کرده فرض کرد بنکته  
 خوش کردی ثل چو بخش کردی  
 خدی عود جل بر کنیده است لطیف  
 تو حق خویش گذار نمی تخی شکید  
 کف جود تو چندان جریص داد و ست  
 سوال باشد و دست پر کند ز تو  
 و یک چاره افروز کنده است کن  
 رحمت و کلام و لغت زلفه و صول

که هست در که عالیت قبله آرا  
 یکی بصاحب ثل دویم باطل کمال  
 همی نساید علم و همی فراید مال  
 مر بفضل کمال و ترا با مال مثال  
 کشاده وستی از بهر جود در همه حال  
 که فرق می بخند ز مال را ز ثل  
 خوش است جود که سبقت همی کند بوال  
 ز علم و دانش بر تبه ام زبان مثال  
 ز نحو و صرف و معانی منطق و زربا

چو بحث می بخنی کی روی بگوهر  
 چو خاک می بخند مرد آب می نکند  
 اگر بخندن بخاره دهم سریند  
 چنانکه دست کرم تولدت عادت  
 هر طبیعت بادر بحث یافته عی  
 چنانکه طبع تور و ز طرب بوجد آید  
 مرانساط و مسرت از آنکه در درسی  
 کنونچه از اثر فضل حق بدست تو ام  
 بعون و نصرت که شام نمود صاحب  
 خدای رحمت من احوال کرد و تو  
 اگر چه تو چنان پیوسته جانی از لای  
 مرا که دشمن و جان کرده بود و ز  
 اجازه فرمایک مدرسی طرا کنند  
 ثبات چنان بنه انا و دم و عا و ستر  
 قرین صحت و در حق میقت شریست

چو غص می بخند مرد کی رسد بآل  
 کجا بچو شد از قهر چاه سب زلال  
 سگفت نیست که کرده و زبان یافته  
 که هیچ وقت نیاساید بخل و نوال  
 ز ترک عادت خیر و نه از رنج و مال  
 چو خوش نواز و چکی چو خوش نواز  
 یکی بیار و قیسی یکی بر آرد قال  
 برست کوکب اقبال از مبوط و و مال  
 نجات یافتم از شر فتنه و جال  
 که گشت ساحل بر تو ام آفتاب من  
 و لیک خاطر من انجا برون شد از زلال  
 فصار حالی و الله حسن الاحوال  
 بدس خیزم و بگریزم از هجوم خیال  
 تر بدار و پیوسته ایرو و تعال  
 حلیف مانع منال حرفی چاه و مال

رو خدا و در عدل ظلم و ستم خود  
بند و باز کن و بر کن و کمر و آل

هنر شری بنی زین فارسی طواریت که یک شعر بگفت نتوان گفت  
و نه قصیده و نه فارسی و نه سبک گفت

فغان کز بستن این گمان کفر فغان	که در در و در شمش از کین او چست تا
چسان نالم از کج رویی که مرا	همی بدار و سرشته است چو پیکان
هر شبی شود آستین و جور و زم	ستم مزاید چون بر زمین که بار و بار
خاک رستم ز اندیشهای دل آری	که فروزی اندیشه مرد و غار
اگر ندانی بگویم که تا دانی	حسیت و شن من رو کار و نه کار
در ترسل که مگر بهشی بود با پیش	ربیم آنکه مگر خفته شود بیدار
سحر سحر ستم را بدست کینه می	فرو بگو بد مغرور مردم است بیا
فزونگی است که هر دم هر روز	که خیره کرد و از زنجیرهای این پند
هماره یا و در سحره مرد گردا	سمت و تمنی مدخواه مرد و نسوکار
ز چشم چشمش ناوک خلد بیده من	اگر مر بجان ابروی فتد ویدار
مرا چو لاله همواره دل که در د	مرا چو ز کس پیوسته میسکند بیا
مرا بار و پیرمان چو بر کهای صحران	مرا بخوار و درمان چو آرمای بیا



درون باختران چرخ کرختی نال  
 کمر سپارد بر آنکه بسته در پند  
 خرد ز غم من ماه و ز خوشه پرین  
 نگران ره را کا و سپهرم رودی  
 جهان نیست دل من تابش و آتش  
 و کر ز دوده شود زنگ اندوده  
 مرا چه سود ز اندیشه سهرورد  
 کهر چو ز چون نبویش کسی چو  
 همین بنده بیدل آرز و نرسید  
 دست است بر پنج لا زرد و زرد

بسای هر دم نادان غی غلدر خوار  
 کله گذارد بر آنکه در خور فشار  
 نیم خوشدیسج کاه بر خوردا  
 فرو بریزد روزی بر ایگان خوردا  
 اگر نشو آینه مر از نثار  
 بروشی شودش آفتاب آینه دا  
 مرا چه سود از این تکلک و کوبار  
 هنر چه در ز چون نیست کنون  
 چه خوش هرود هر آنکه گفت  
 که پیش آرزوی بیدلان کشد یوا

قصیده گوئی او قایم که موکب یونی در شهد مقدس شرف  
 اقامت نال بوده اند حسب علی فرموده

روزگار اشکوه زید طور می فیه  
 به طبع لبت شیوه وضع قدیم  
 کربخا بان آبی سینی بقا جونی که است

آسمان له از کج دور می زهر مسیدت  
 دشمنها با غیبت و دستیا با بلیدت  
 اورده و نان غنای یابی دعا کوئی زین

جابلان در سفره انسام بانصرت نوشت  
 از پی تدبیل هر فرانه امر تو میت  
 در جابا قبالان و قبالان زرق قریب  
 گوئی در عقل قاهر در فنون فضل ماهر  
 شاد باشد از مسرت جام پوشد از حریت  
 تا یکی اهل کرامت از تو در بند غمت  
 که بامیدی کنم خوگینه جوش غمت  
 کشت زار شادمانی زرع آمان آمان  
 که نه بر کردنی این ضباب جونی و نختی  
 تو اگر ابر بینی بندت کند آخر سیمان  
 که نه ترک جو که بد بعد از این طبع غموت  
 سکووات ریهرم بر حضرتی کش میراث  
 ای مبارک سنان بوحسن که قدر و قیمت

عاقلان در سفره ارغام از حضرت شریعت  
 وز پی تجلیل هر دیوانه حکم اکیدت  
 در ضبابا بدران و سکران نق غمت  
 کما و باطمینان خاطر یکدم از بائس شدت  
 بحر خود نشد از غدیرت لغمه خایدار شریعت  
 کز ره صدق سلامت من ندیدم جز غمت  
 و رشادی آدم رو پیش و سد سبت  
 یکسر زد اسرار زانی ای شکر شد حصیت  
 آسمانافاش سیکوم بهدید و وعیدت  
 تو اگر خود آهنی داود نرم آرد حدیث  
 و زنده سی مهر پوید زین سپهر ای عیدت  
 شیر کرد و چون سگ صاحب کفایت  
 عوش عظم خود فرو تر پای از قصر شدت

این سیاه برده هر دو در ظل جنابت  
 روشنیا دیده چشم حور از خاک صیعت  
 با ناز خراسان  
 بفرغ نظری آن عالمی

آفریده روانه سنان

باید مردی باشد بر باری داشتن  
 جز بجان او لیاقت نباشد پس خطا  
 شیم مردان عمر خودی رسم خردان  
 آنکه گفت اقل اولی من که ابعاد است  
 شیم مآثر از انجم خسار فرق  
 پیش آن که اگر از سبب جان جان بود  
 عمر چون که تا در ارض الله و نسیب  
 مردی در کسب فیم بعد از این مایه  
 حتم صورت را بنده و صیغی کن  
 شجاعت اند که تن بزند در این  
 بر پیر عقل باشد فی س از بقا و سال  
 با کبار فی س بر دولت و در غل  
 یا غرض دست را بود یکسب و  
 از نیت است به بساطه ان شمر چ  
 به کانی افه به سبب است و

آید راوی میزدن باری داشتن  
 با حق بودن مرد شیم ماری داشتن  
 جان بهرت و سپردن باری داشتن  
 تا بهر جان و دار عار حارنی داشتن  
 تا به دست و پا ماری داشتن  
 تن بکافی نون یا کامکاری داشتن  
 زندگی در قصر یا در صحاری داشتن  
 شیر خانی بر غاری کرک غاری داشتن  
 چشم بیدستش اندک شکاری داشتن  
 لرز و لرز و باید مرده اری داشتن  
 قلب قیری نمودن است قاری داشتن  
 می تواند با حریفان به قماری داشتن  
 عدل احسان تو وضع کساری داشتن  
 انبساط و کبرنی از طبع ناری داشتن  
 به بی بد شیم کو تعاری داشتن

من گرفتار نتاج تا جدارانی چو  
 هر که چون شمرده آزاده شد و گاه  
 فتاب سترق کن لدد که ز فرست  
 شاه چون شمر که فی امری برادر شود  
 چون ندرده پرده ناموس که لایعجا  
 ز آب علم از چهره نیک کرد و شست  
 گشت استبد کسی که دو سیر بکرد  
 اگر چه فرمان مانرا مایعش نشاند  
 نیکو شد مانی کار مانی در جهان  
 جز غریب کوس و تری نعلک ای تو  
 عشرت او نیکه کبشید حصار ای هند  
 شمر از خوی و دختی خسلق  
 همه یاد دل که عین کف کو هر باراد  
 از عروس ملک و از تونی لوی که  
 احاطه حید و من و اندیش

ناخلف باید نشان از تاجداری و  
 میواند فخر از و لا تباری و  
 نوسن چرخ برین میواری و  
 یار شه چون شد تو اندیش یاری و  
 بایدش ناموس عظم برده و  
 در جو خن توان ملک طاری و  
 بی نباید رستار ابر بهاری و  
 خوش نشینی ساده خوبی و ده خانی و  
 و معلو مان گفتن کندی و  
 می نخواهد چسکی و مانی تباری و  
 دیگر از لذت از ترک حصار ای  
 بی نیازی صدر از مسک تباری و  
 ابر میریزد عرق از سر تباری و  
 جز تو کسی نمی زید خواست تباری و  
 حرم و نه باید کج مداری و

آنکه در مازندران بچند دیوی گردید  
 محض حکم تو را زید حکمی بسچو من  
 خواج طوسی شود روزی که کور نصیر  
 کرد چه زور دست و لایقی و دامن  
 حکم الانسان الم یسلم از لوح و قلم  
 خاتم اعلام دین در دم زودری  
 نخل خورد زهر کلی نیز دین فرمودش  
 قطره باران شود کوه بر کن در صد  
 چون بد کلین نیز شش مرغ ستان  
 همچو من آزاد و در قید احسان گن  
 رونقی در کار ده من بخواجه از کار  
 من نه زلف غریب و یانم زمین ببار  
 مرغ خضر من نه الیاسم خارا باکی  
 تابش انوار طبع رشک ماه تابستان  
 بر دم من صد فز و ان ستارهای

در جهان خواستاری حکم ساری  
 چون سکندر را رطلو عکساری  
 بهر کاری بساید مرد گاری  
 لیک بر تنی نیار و لطف  
 کی رسد هر کلک را معجز نگاری  
 نشأت او بجز اندر جوی  
 کی زهر زبور آید شب باری  
 هر خرف را کی رسد کوه بناری  
 ناید زهر مرغی بجن سیراری  
 بنده را زینده فی از خود فراری  
 کار و بر ستخان زند فی عیاری  
 از چه رو دایم پریشانی قیاری  
 بایدم چادر بجا رود بر براری  
 بایکی روز و چون شام تاری  
 اعراف آرم کلاه بهوشیاری

<p>رستی قهید سل نه خواهد دیدن دانان  من بچو هم ز این د تا که د گیتی بود  دوستان بر تن من خنده آن  رای تو در حق من بهر چه خواهد آید</p>	<p>نست نامونی بخرش حاری دشتن  بهر کس شاد خواری کوهاری دشتن  دشمنان برسان کرید لیدی دشتن  طبع من در دوج بی خستیا ری دشتن</p>
<p>بطور مطایبه شرح حالی از سر کرده حوالی منکر خلص  پسر سلیمان خان به شکام ماموریت مشارالیه</p>	
<p>اهل دسترین چه رفاری بنو کر میکنند  چو لشه چو لای از این ظلمای حجاب  نیمه مرسوم ما عیان دفرمی برند  نیم روز دقت سال و کمره و خرج را  از مواجب نیست ما را و بد قوت لایموت  ما زواله زبخته سوی کرکان میریم  ایسمان زده شو بکر که در دیوان ظلم  خون لحن می غوریم چهرمان خاست  اگر تشنگ باشی و دهن در ده غم پرست</p>	<p>ظلم سجد جو بر عید بنی بر میبستند  کز قنطاول با سواران اهل دستر میکنند  باقی را بدیه ارکان شکر میکنند  الملک مرسوم ما هر روز کشته میکنند  بایموت کینه جو ما برابر میکنند  ذوق کرکان شد چو میان بق عکر میکنند  بچه کانت شکانت رو بصره میکنند  نام ما با خضم از ق موت احم میکنند  با چنین شکر مالک را مقرر میکنند</p>

اسبهای که در نه ماه صائم نمیشند	در سه ماه خسروین بخند و خجند میکنند
گاه اگر در گمشان بینند و جود بند	اسبهای با چو غرا ز شوق عسر میکنند
خضر در روز میدان اسبها و ادا	خیل ما و التازعات نرود از بر میکنند
بجز سر کردگان کج کار کن در هم و خ	چونکه روز فحل شد انکار و دیگر میکنند
بند که رنگر تخلص کرده ام شکر بایش	زانکه هر معروف را این قم شکر میکنند

این اشعار را در آتای که در کار ده نزدیک کلمات  
نادری قیفشه بودند و مرثیة مجهول النحاطه بود فرموده اند

اسیر و ارشدم تا که در بسیار کلمات	برده داشت و شصت و پنج زده در کلمات
عمیدین با من مجال نیست	ولی چو اشکوان است کو بسیار کلمات
چو که کن بشکافم می تبیه صبر	اگر چو صخره صما بود حصار کلمات
هزار گلشن عت و دیده در دل	تو خد روزار به منیم بخیر ز کلمات
سمند بوش جانم کند نفوسم	اسیر و ارشدم تا که در بسیار کلمات
چنان برانم بدیق بوجو بیت	که رخ پیاده بپایم هند سوار کلمات

ولا یحیر قضا جز رضا چه چاره که ما  
باختیار نکردیم خستیار کلمات

در سبکامیکه تحت حفظ بر حسب طایف کلمات و راه سپار بود و فرموده

نام گرفت خط بعد و نامری	و نذر کلمات نامزد چون کج نادی
بجرت نصیب از کید و لب	انده سیر موسی از مکر حامری
غیر از بس تقوی غیر از جایت	سنت ز جابه غم هم ساری
تیغ زبان من نتوان کرد و غلا	یا لحد که طبع کند غم شاهی
راز زد که شعری لا یمنع	اعجاز مینامیم در حق شاعری
گر خصم افتد از بنو و جب بست	بوجمل بر پیر تبت با حری
چون چرخان فوض امری الی	باجبر باطنی چه غم از کسر ظاهری

در سبکامیکه از طهران حاجی میرزا محمد رضای  
مستشار الملک عازم خراسان بوده اند بدیهه فرموده اند

مراد لی است که فدا مستشار ملک	ر بود کشته بر فدا مستشار ملک
به بند بند کیم در کشید و سخت بست	کن نیکلی از او استشار ملک
ندیده دید او را در خواب رحمت	میر طالع بیدار استشار ملک
بدان امید که باید بر استانش نام	نمک سمی برید با استشار ملک
سپایه کرد و با آفتاب مسایه	به انکسی که سود جاد استشار ملک



چو باز گشت زری ملک فادان  
زین رخ دور از مهر او منور شد  
همه جریح انسان ز روح حق صفا  
کفایت بنظم امور و حفظ ثلوه  
رود بساحت حق بود بر حقیق  
شاه که یکن آن برده دعا پویم  
نارنگه یاور خوبان یار مرد خدا  
زکر دشمنان و کینه نین باد

بهر توکب سرکار مستشار ملک  
زهی بیابش انوار مستشار ملک  
تمام آمده انصار مستشار ملک  
یکی اصابت پذیر مستشار ملک  
همه توجه انکار مستشار ملک  
که تا بپایه آثار مستشار ملک  
خدای در د جهان یار مستشار ملک  
مردم ساغر شاد مستشار ملک

در شکایت دیواندازان در تبرک ایالت میهنجان صاحب  
دیوان نموده اند و از طرف ناظم حکیم کی از شعر ارویت کرده است

تا ملک خاورستان صاحب دیوان رسید  
مملکت بی صاحب دیوان مانده  
آتش نضر جی در آتش فتح علی  
آنکه چون فرعون گفت اوی الی رکبت  
چو مله یابست جهان ساکن شد لاجرم

خسته راندرستی مرده را جان رسید  
شکر گز نزد سلیمان صاحب دیوان رسید  
موکب با اقامت خواجه دوران رسید  
ازید بعباس شکست سخت در ارکان رسید  
خواجه موسی شش شش سبکین جهان رسید

و در زندان ستم را روزگار بد گذشت  
 خواجہ رخسندہ چہران ثانی بوزر جہر  
 ملک خا و چون ملین در پناہ عدالت  
 بچو زلف خبر و بان ملک پاشوب  
 قهر مان غیب بیرون دست از استین  
 روضہ قدس نصار آب تابی و کراست  
 آسمان انعقد است آن نزل اندشت  
 چشم اہل ملک روشن کرد شمس الشیخ  
 چون بایوان سعادت باروت سود  
 کار ملک و دین این کشور بحال نقص شد  
 صولت و دکنی شد دولت شادی بود  
 انعم اللہ کرکف را دشمن سید ہیکل  
 ان نخستین مرد ایران کرنا کا شمس بجا  
 بردہ کار کا کھان انجہرم بر عرش رفت  
 در پناہ عین دان پادشہ شان زیبا

عیسی آمد دوی در دبی در مان رسید  
 بانوید عدل ہزار سوی نوشیوان رسید  
 حکمرانی تاجی بر فارسی سلمان رسید  
 منت ایزد پریشانی شد و مان رسید  
 اشک سیکمان مظلومان چہ بردان رسید  
 بارک لکھین مبارک روضہ رضوان رسید  
 لکھیزدان کاین سمارا وضع نیک رسید  
 آفتاب ابحان باری نور فشان رسید  
 پانچ ایوان نصار و سرشن کیوان رسید  
 صاحب کافی فی صلاح مرتقصان رسید  
 آہ طغیان برفت و مایہ حسن رسید  
 انجہر صحر او باغ از زیرش نیان رسید  
 بر قوامی کر برای دولت خاقان رسید  
 برد و ام شکست شایستہ ایران رسید  
 کاین غایت با بخت ز سایہ زیان رسید

در سامر حجب الاربعه حجت الاسلام و ملاقات سعادت حضرت  
ابن عبد الله سلام الله عليه نمى طرودند

<p>         باز آو مرا خانه زانده به پرواز          در تنیت عید همایون سرفراز       </p>	<p>         میخ پر پی سیکرای لبر طراز          مرد و بیکاشانه بساط طراز       </p>
----------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------

هم جام سپاسی ده و جسم بوسه مادام

بن عید یاد داشتن از نیک نهادیت  
خوش بودن امروز و بهرسم از پاک نژادیت  
ی غمزه دل خیز که مردی و رادیت  
امروز که گیتی همه بسنگاه شادیت

بیا آنکه که رو شود در روز حسین غم

مرو ز بزمه روی زمین مشک جان شد	ارخستر می دیدن فلک پیر جوان شد
پرده عیان وی خداوند جهان شد	مخیل ملائیک الامر و رعیان شد

نیکمہ کہ یہاں وہ خلقت آدم

تدبر حقیقت همه حسی نمودار  
کونک بشمار انی غالب ویدار

تافاش به بندرخ مقصود و دعا

انور محمدی یافت بافاق و نفیس

تا چند و لا رانده از صق تقدس	امروز فرای کس بر پابل چو طرس
------------------------------	------------------------------

از تهیت مقدم مولو و کترم
--------------------------

روزیکه زمین غیرت غلامک برین شد	چون از صد فلک جدا در تین شد
فرمان خداوند بحسب ریل امین شد	با خیل ملک از عرش تا زان بزمین شد

تا عرصه دهر تهیت حضرت خاتم
----------------------------

کاهی شاه رسل سید کل جوا بزمی	امروز حسین بی بی زاده زهره را
از عالم غیب آمده در ساحت دنیا	زین نوکل خدانت طوبی لک طوبی

با حالت شادانی با خاطر خرم
----------------------------

کیهان همه چون جسم و حسین بن علی جان	در کشور هستی نازل مظهر احسان
نوری است الهی شده در صورت انسان	دانش صفت واجب در عالم گمان

زین شبهه خرد مانده بسی خیره و دردم
------------------------------------

خوشید بود تابشی از نور جنبش	اصباح خنده پر توئی از رای جنبش
قبلیم بقا گیره در زیر جنبش	نه چرخ مکرر دندرسی طوع جنبش

چون آنکه در کشت کی حلقه خاتم
------------------------------

از ضرب تیغش بدو صفحه صفا	تیرش کند هیچ خا از دل احدا
--------------------------	----------------------------

رخش بو خایل دمان بر کند از جا	شبنم اندامه که در عرصه سیه
-------------------------------	----------------------------

از نیست آوب شود ز بره ضمیمه
-----------------------------

ای مجاز جن بشر ای شافع محشر	دی از تو پادین خدا شریع میر
تا صبح نور بود و شام کداز	اعدای تور انجبت و ادبار مقرر

آب تور دولت اقبال سلم
-----------------------

در جبات تو خرد و استخرق بلسان فطرت بدون فکر ت خا بر طران القاشده

در جهان همه ذرات	نور غیب را شکوت	غیر نفی و حق اثبات
------------------	-----------------	--------------------

لا اله الا الله
-----------------

ماهیان دریائی	آسمان صحرائی	جمده است گویائی
---------------	--------------	-----------------

لا اله الا الله
-----------------

بحر چون بگوش آید	موج در خروش آید	هر زمان بگوش آید
------------------	-----------------	------------------

لا اله الا الله
-----------------

رخت در جهان بستم	باطل چو بستم	از همه شنیدم
------------------	--------------	--------------

لا اله الا الله
-----------------

فتمه در جهان از کیست	اینهمه بدال انچهست	چون سخن بجز این نیست
	لا اله الا الله	
زبان بصف گویند	صوفیان بدف گویند	کف زبان کف گویند
	لا اله الا الله	
انچه گفته است فسونم	محو اگر کنی موموم	دره لفظ یک مفهوم
	لا اله الا الله	
عیسی تو یا موسی	نهایه دوس	نعمای نا قوس
	لا اله الا الله	
در تن تان جانی است	زیر کفر ایمانی است	جای سترو ایمانیت
	لا اله الا الله	
چندونی خسرانم آمد	ذکر ارم رانم آمد	زین سخن مرانم آمد
	لا اله الا الله	
سویشت شد ز درشت	اتیش اندرشت	شعله زن زهر نکشت
	لا اله الا الله	
مور و نامیکویند	نور و نامیکویند	شیر و نامیکویند

	لا اله الا الله	
خوبین بیکتائی	فی تویی منی مائی	بشنوازوم مائی
	لا اله الا الله	
ازین شیخ نه	جان هر که شد آنگا	اوشنوده از هر راه
	لا اله الا الله	
مطر بے برارنده	ساز عشق سازنده	زیر و بزم نوازنده
	لا اله الا الله	
چون شدم بهنجانه	دور زدو چوپیمانه	های سوی ستانه
	لا اله الا الله	
رو به بین تو در هر رو	جسلوه جمال او	لا اله الا الله
	لا اله الا الله	
کام جان کن ز بهری	کر طبیعی و دهری	سر زنده می قهری
	لا اله الا الله	
غیر نین شبکفت	شیخ شمر ما هفت	از ره تعجب کفت
	لا اله الا الله	

و اقامت قوچان روزی در محضر سر شجاع الدوله طاعنی عظیم  
 ایشان خراسان شاعری عاشقانه و بایاتی مجذوبانه بمیان آمدند  
 از طرف بعضی از حضار آن انجمن عالی تعدی بلکه تعدی شد که باین  
 روشن بیع و طرز جدید سخن نمیتوان گفت حضرت شیخ قلم  
 برواستند و بدون وید این چارپاره را نکاشتند موافق  
 اصطلاح قوم فلا مشابته و لا لوم

نکاری آمد از بید	زرویش فرقی پید	جهان برهن و شید
	تمشی کن تماشا کن	
بیمبر آمد زیر شب	طلوع خورشید از مغرب	زوجه آمده شوا ب
	تمشی کن تماشا کن	
بیاید عیسی از کرد و ک	برست از بطن فون النون	چه یوسف شد چه یزید
	تمشی کن تماشا کن	
شعبی پاک از عصبی	کلیسی ماه در حبیبی	رسیده کمن عصبی
	تمشی کن تماشا کن	
چو صبح جان بخشند	دم از نو تعدسند	باقاق و بانفسند



	تشی کن تاشا کن	
می نسکر باقی بین	بوجه الله باقی بین	جاری عوافی بین
	تشی کن تاشا کن	
اکهی پشت حار آید	کمی اشتر تو آید	کمی توسن یا آید
	تشی کن تاشا کن	
همان ست از دلم	ردن هست از دلم	قیامت در قیامت
	تشی کن تاشا کن	
یکی خورشید نهانی	امید از صقع روانی	بیا او از روانی
	تشی کن تاشا کن	
تهد و فوج آمد	تنزل کرده روح آمد	دم محمد و مسوح آمد
	تشی کن تاشا کن	
اکوبان طبل آزادی	که صد نوبت شادی	جهان را از نو آدای
	تشی کن تاشا کن	
مانی سر سینه آمد	همان خلق حدید آمد	همان رجب بعید آمد
	تشی کن تاشا کن	

قصه یوسف ثانی	دو چشم پر کینانی	دو باره کرد نرانی
	مستی کن تماشا کن	
بحال عالم بالا	نمود از این رخ دالا	تعالی ربیب الهی
	مستی کن تماشا کن	
ز خطر وادی امین	گرفته آتشی دمن	درخت سبزه شد تن
	مستی کن تماشا کن	
خوشد و یا حی جان دگر	در آمد کوهری فاخر	یکی دان اول و آخر
	مستی کن تماشا کن	
برون جیب ارجحان	غارت ازین فاقد	یکی شد صدر با ساق
	مستی کن تماشا کن	
شده آینه خالی	بحال غیب رها کی	که میکشد بهر بسبک
	مستی کن تماشا کن	
حلیل بت شکن	کلمه کوهرن آمد	صبی اندر سخن آمد
	مستی کن تماشا کن	
زمین به عدل ویراست	خدا در شکل اسان	تخی کرده دست نیان

		تشی کن تماشا کن		
	حجاب ملک پشیش	ضمیر غیب مطلقش	انما لهن من تحت شہ	
		تشی کن تماشا کن		
	ہمان سلطان دل	ہمان حسان شاعرا	ہمان نہان کامل	
		تشی کن تماشا کن		
	بوحدت کن دل غوی	بین حقرا بردوی	بہر دوری بیک طوی	
		تشی کن تماشا کن		
	بجی انس و نیک	بوش و طیر و بود	سیلانی بنام نیرد	
		تشی کن تماشا کن		
	چہ بچوی سوائی خود	بیر حسد برای خود	خدا در فای خود	
		تشی کن تماشا کن		
	نشین ای عاجز اندر	زدست پاک روح آ	شفای بر من و ک	
		تشی کن تماشا کن		
	نخون نقش متون خود	نظر کن در بطون خود	پس ان را بصون خود	
		تشی کن تماشا کن		

چه تشبیهی چه تخطیلی	چه تزیینی چه تاویلی	تو خود اجمال و تفصیلی
	تمشی کن تماشا کن	
بصادق کن فکری	که گویم نکته بگری	تو و لقا آتی ذی الکر
	تمشی کن تماشا کن	
توز اقیم بقا دوری	خراباتی و محسوری	زدل جویت معموری
	تمشی کن تماشا کن	
بجز نقش انسانی	خدا را دید متوانی	داین مرا تسجانی
	تمشی کن تماشا کن	
به بیفری بی عونی	چه داری که بفرعونی	چه موسی ملک بی کونی
	تمشی کن تماشا کن	
رمان کن خجک جالوتی	در این طالوت نالوتی	همه اطوار لاهوتی
	تمشی کن تماشا کن	
بختی آسن ارباشی	ز دست او نهیم پاشی	بند رندی قلاشی
	تمشی کن تماشا کن	
ادر کاسا و نا و لها	بمستی رود و لها	خدا در بند قنبر لها

	تشی کن تماشا کن	
بشت عدن خوابی	بنیغ فدیج راجی	اگر از خویش گاهی
	تشی کن تماشا کن	
کشود و دهنه ضوون	پر از روح و پزیریا	همه مر خان خوش جان
	تشی کن تماشا کن	
حجاب تن بکیوزن	بقدر نقشه سوزن	یگانه کن کاروزن
	تشی کن تماشا کن	
در ایک جذب تو چا	رسید ز کشور جانا	که سر زده نشین ابلان
	تشی کن تماشا کن	
شمسی از چمن آمد	نیمی از من آمد	خبر از من بمن آمد
	تشی کن تماشا کن	
بنه کلا و ماشا را	بین شاعطاسا	اگر خواهی تماشا را
	تشی کن تماشا کن	
رمان کن بستانر	چو میسکونی تو و درنا	زمین گیران کور انرا
	تشی کن تماشا کن	

در تبریک عید جلوس علیحضرت عید محمد  
خان ثانی سلطان عثمانی فرمایا

یوم تاسیس فی الدنیا و الدیم	و فاض الخلیلین افضل و انعم
ایوم جبل الهوی و الکفر منصرف	ایوم مثل الهدی الدین متمم
ضواحک اکثر بعد اکثر قدرت	فحل نعمین الاسلام مبتم
ایوم عادت علی الاسلام	ایوم طابت نفوس علما انعم
یوم عید علاه امین و اشرف	عید معید جواه المحمد و اعظم
یوم ترین کرسی بخلاف دن	خليفة سر منة کل و محرم
وانه من ولی الامم الدین بسبب	دام الامان و الدین منظم
اجت تاثیر عمت مفاخرهم	و منه طابت الاخلاق و اشیم
عید امیر طال الله شکوت	قد طیده لدوی الحاجات مقصم
جناب استجار الاذین به	و بابه لا ولی الالباب مقسم
له و صحابه اطوال و قد	تعاصرت و منها الافکار و المم
عن جبهه العدل و یا غیر منصرف	کانه عمر فی عدل و علم
وانه فی اصراف الدین الله و	ایشی سویا و ما زلت له اقدم

یا طیب علی الدافق واده	الهند والروم والاعراب والهم
یا سرون سوی حسنی اثره	ملائک بیدیا النون واطم
خلاصین فی اعقاب خضره	یا سانی این حسل الجود واکرم

در سفر ثانی که با سلا مبول تشریف برد و اندو از طرف  
 بهایون علی حضرت سلطان فی حضور رسم سلام جمعه دعوت و  
 زائد الوصف مورد نوازش و کرامت شده اند بلسان تشکر  
 بتوسط احمد سعادت فی کمال الفراشته نهی قصیده بجمع الأسلوب  
 بحضرت شوکتی سلطان فی فرستاده اند

هو یسبی الی الملک المجید	مواهب تطوق کل جید
هنا مسلمین فی حما	امان انخاف الوحل الطرید
دعنا الایمان بحسبنا	اکبنا العالیات علی الصغیر
مرکب روحها مدد الجنا	قوامه القومیة من جدید
الی دار العباد واصلنا	بطنی الارض بیداعه بید
رکبنا بعد واصلت حبه	نیاتبرک من کب جدید
مواهب ریات فی البحار	تقرب کل مرعته بعید

و یمنی الفلک مرآه هفت	الی بحر ابدی عبد حمید
الی مثل الملوک و من سنا	یریک الدین فی ظل مرید
له خلق و خلق ثم لخلق	حمید فی حمید فی حمید
و شوکت العظیمه قد اطلعت	الحی الاسلام کالدیه
و یلذ قصر دولته ارانا	هان الدین ذ النجم سعید
غدا بر معطله فاضی	منیع الزکون کا قصر شهید
ایت طلوع جمعتہ فابلا	الطلعتہ اہیتہ عا و عید
له خند بوار قفس ترا نا	جهنم کل جب عسید
یقول بل امتلات من الطفا	تقول تمقابل من مزید
نفس یا ایها الملک حمید	بعیت و ائم خصل غید
و فی قرناک قل آیات و عد	و فی صفاک آیات الوعد

قصیده مطلع مفصلی است زیاده بر انجده شعر مرصع از آن  
نظم مطلع بدست نیفتاد

بدا و جہ سلمای ام فردا شارق	آفتشتری الفحک الملاح با
بیاغز من الجحد تحت الذواب	و یا زبیر تیرہ ست منج صاف



و چشم و دایره و زان شمع در	و نشت شهاب و چه مطابق
تو کوئی و محمود ترک کجاش	بترش یکی را و حد مستحق
چه زلف تو شد زده و دلمه از	بریدی پی پیر استن تبارق
دل من بخام خشم طره تو	از ان نیست لایق که وار و طابق
بنجه آنک کیو حد را زهر سو	بندی را و که این بنده آبق
اعوذ برت اعلی چون نچو نم	من از خستق می پانچم بق
بشان قیبت و من بترعاده	بسام فراق و من شد عاق

در ایام اقامت بیت المقدس فرموده اند

تعاطیت روح القدس فی راحه الی	و قرت بجاس الانس فی ساحة القدس
تذکرت فی قدس نخل خستق	بهمه بلا کشت و دود بلا کنش
صباحی علی سکر سائی علی بوی	فوالله لا ادری الا صبح او امی
لمرک لانی متعاضی بقدرس	دان کان حول الله همه عا جری
و عاقبت قیما تر بلفظ	فالیفته رب الفصاحه کا قتر

من نوا در احوال

فان انفسه صابون الموم

الاقم و اغسل و من الموم

و من بیت اکرام اری شوزا	الا فاطمہ لما ثبت اکروم
جبابات اکوس لمارتا	علی شمس مواقع النجوم
و من لبح الحواش لا ابالی	و فی الکلمات تریق النجوم
اتبعنی فی المدارس باب علم	و فی الحانات ابواب العلوم
فقد خمر صافیه ترا ما	وقد غمکت عن کدر الرقوم
مفارج غیبها ایدی الذی	و خزان المعارف و اوسوم

ترجمع بند

برم دوش میمان آمد	برم هوشن نا کمان آمد
گفتم ای هوشن سالما فیه	چشدت یا د خاندان آمد
نفس از بسی بشارت باد	کامچین کنج شایگان آمد
گفت روزی که تا خدی عشق	بهشی با تو همسان آمد
قصه های تو در شد عشق	ای شمره در جان آمد
بیج در یاد داری انکه شبی	دلت از بجز چون بجان آمد
پی بوسیدن و کونه یار	کز صفا غیرت جان آمد
خوابستی مصحف و کرفتی فال	و جان بختین ان آمد

گفتش مثل مرا حل کن

اینهمه نقش مختلف اطوار

یار بست است و از روش

خواست تا قهر پاشی گوید

عقل را چون زبان فرو بستند

گفت و خوش گفت چند کوفی

که ترا خشم مکته دان آمد

چون از آن یار بی نشان آمد

اینهمه حرف در میان آمد

گفتش سخت در زبان آمد

عشق خوش لبه در بیان آمد

کای چنین رفت و انجان آمد

همه طعنه معاینه بین

یکجای از صد هزار آینه بین

شیخانی تو حسد عتق

چنه بایه بسب عشق آید

نم بابر نیستوان آورد

بچه اگر بر ابری کبند

ایزین صیت کردی از ره دست

بسوی سمان زن نیهار

ز خمد لهای دور مانده زیار

عالم دیگر است عالم عشق

خام را تا بخت در خم عشق

که هزاران خم است در خم عشق

شادی هر دو کون با خم عشق

آسمان کیت و دودی در خم عشق

نوا ز فخر بستم عشق

انوشه بکر بر هم عشق

موم روح القدس کجاست که با	عسی آورده ز مریم عشق
دوای توغرازمیان برنجات	کادم عشق کشت خام عشق
بیچ دانی ز غم ده سسار	ناخورد چو کشت لادم عشق
زانکه در ستر هر مسمی دید	کاشکارت ابرم عظم عشق
سوج توحید در بر باد دلم	ناشنیدر قلاطم عظم عشق

عده جالغش معانه بین  
کینج از حصه سندر آینه بین

سج اهی برو بخانه	سوس اری کبر پمانه
از غرابات کن عمارت با	سجدت کرد خانه ویرانه
صیحه نامبروی بنسبر خیز	خوش بزن نغمای ستانه
نیتی تکیه کا حقل اکبر	ناله کن چون ستون خانه
باسیلان عقل هرگز نش	بهر براسد ز دیو دیوانه
بیچ دانی نشان بر جیست	هر کر اجمی است مردانه
ورنه دارند جانور مانینه	ریتس در چانه موی دهانه
جلوه غیب برزند بشهود	خسار از خاک سرزند دانه

<p>آشنا کرد در محیط قفا          آفتاب وجود سر زود ما          طلوع الصبح ای حقیقت بین</p>	<p>هر که از خویش گشت بیگانه          دور شمیم سپهر پروانه          سر وحدت بگویت یانه</p>
	<p>همه جانش معاینه بین          یک رخ از صد هزار آینه بین</p>
<p>ان کل کرده با چمن بدرود          باز این آسمان شعله باز          حقه باز فلک ببردستی          راستی فرو دین قیامت کرد          کل که از دست برد کجیمان          سرش از شاخ رخ برگشته          رجت و حشر را تماشا کن          بهمان زنگ و بو که پاره رفت          سرخ کل را بر رخ که ناخن زد          دین عجب که چرخ و نمیش</p>	<p>بور و دشمن هزار شکر و دود          ان بساطی که بسته بود کثود          یکم و بیش پید سپهر بود          زنده کرد آنچه جز خندان بود          از وجود دشمن تار ماند و بود          باز از افاق غیب سر زود          کلان کل رفته باز گشت نمود          آمد امسال و غرق می افروزد          کاد این گونه چهره خون          هر که دیدار کرد شد خوشنود</p>

باد و صد جلوه روی بگشاده  
 اگر چه با خام طر تان نسزد  
 لیک منی دل همی تابد  
 خریکی نیست خود حقیقت کل  
 غدی بی بگلن و حدت

با هزاران بیک فروش غود  
 سر و حدت نمود گفت و شنود  
 نوان چهره و کل اندود  
 وان کی بود دست و جور بدود  
 سراطوار عمل و خوب سرود

همه جملتش معاینه بین  
 یک رخ از صدر آینه بین

بهیستی ختی است پر اشجار  
 بود اند بهشت یخبر  
 سالم از صده نیش و خار  
 حق بد و گفت خوش بچشم بهشت  
 تا که پیوسته خوب و خوش باشد  
 بود بشر از درخت و نش خود  
 دید خود را چشم و نش خود  
 بنیاد بود بر کسایست

که همی امن و راحت رود بار  
 آوم آن ساد و لوح آینه دار  
 فارغ از غصه کم و بسیار  
 باشد از هر دخت بر خور بار  
 تخوی از درختش زنیهار  
 لاجرم ماند خسته و انکار  
 مکر و اندیشه بر پوشش عار  
 گشت آن زرد را بجای ازار

عقل عارست و بوشندی ناز	رزمین گفسته آنکه نادانی
دوشش رفتم بد که آفتاب	بکلم با عقل عقل زی پای
بکشم داد ساغری سرشار	پیر میانه هم کرات کرد
کوتسستی که بشود اهرار	موشستی برفت باز آمد
زخمه چنگ گفت و نغمه تار	می شنیدم که فاش دی پرده

همه جلقش معاینه بین  
یکمخ از صده هزار آینه بین

خلعت جانان برآزنده	ماسوی مرده عارفان رنده
خواجگان خلعان منده	آفتابند و پرورنده کون
چو که جویند است یا بنده	راه حق بسته اند و یافته اند
جمله کاینات شرمنده	هست از پر تو غایتان
کج رود کر سپهر گردنه	خبر حرج را بزم شکنند
ریشه ظلم را کند کنده	نیشه از و عایتان باده
نور صبح ازل فروزنده	دیدند در هیاهو تو حید
بسوی گلستان شتابنده	صحنم جذب حق کشاندم

سبز و زار سکوگان یدیم

بود کلکهای نغز ز کار نک

من بجز آن که بنکرم بکدام

دست بر کلنی زد در ناگاه

چرخ بر آرد نجوم رخسند

همه دلکش تمام زینده

ز نیمه خسترا نمانده

نخچه شکفت و گفت باخنده

همه جالعتش معاینه بین

یک رخ از صد هزار آینه بین

بروز لعلین او قسار دلم

کار دل ناله بار دل اندوه

اب و ناله است اعتبار کلام

در خرابات منم منکر

بسیرم تا بآب طره دوست

جلوه از جمال شاه غیب

کفتم اندر ره وصال آخر

یکباره نام که یار عاشق کش

ناگهانی سر و شام عشق

تیره شد سخت روزگار دلم

وه چه حبات کار بوردلم

فخر و فاقه است اعتبار دلم

که بود لامکان دیار دلم

بودی ای کاشکی نزار دلم

دوشش آید بر بگذاردلم

تا کی و چند انتظار دلم

غیت در فکر حال زار دلم

اگفت و بر بود خستیار دلم



همه جلالتش معاینه بین  
یکم رخ از صد بندارینه بین

چهره دودست را نقاب کجاست  
غیران کیوی سسل یار  
پیر میخانه خانه اش آباد  
ساغر با ده بیجا بم داد  
آفت مرد هوش بیدارست  
چاره این خیال سودانی  
همه در آستان حضرت است  
قصه بود لب بمیکویم  
روز روشن گرفته شمع بدست  
در خم باد و غوطه و شب درو  
ما بیان ندیده غیر از آب  
دیدات را حجاب کثرت است  
همه جلالتش معاینه بین

روی این شس را حجاب کجاست  
در ره عشق و آت کجاست  
گر کرم گفت انحراب کجاست  
با خرابان حساب کجاست  
داروی بهوش بیدارست  
یک صراحی شراب کجاست  
باز جوان که انجباب کجاست  
یک سخن فحم بکته یاب کجاست  
در میان که آفتاب کجاست  
ست پرسد خم شراب کجاست  
پرس پرسان زیم که کجاست  
در نه از روی را حجاب کجاست  
یکم رخ از صد بندارینه بین

هر که جای در خوابات هست  
فارغ از حادثات و افات

اندر روزگار خرد غوری	باده خور باد به عمل لذات
می چو صبح در جاده جا	کف ساقش همچو شکوفه است
سوسای جان پسای غم نشین	ار یعنی فتم شیقات است
لوح دل صاف و ساده کن نگاه	اندر الواح نقش تو دیده است
شاه خوبان بمن چه تازی است	که دل از جلوه رخت است
ای دور و زاهد ریائی خام	با طنت کرک و ظاهر شایسته است
بتی رستی خافی بخود آ	هر چه کونی خدا احوالات است
لا یجنتی ولیک تا لا	دیر ماندی لای تولات است
لا اله الا الله	فرق من با تو نفی اثبات است
نیک بنگر فتم وجه الله	همه جا جسم که افاضات است
جز یکی نیست جلوه اش مثل	چهره رحمت ابرامات است

همه جانش معاینه بن  
یک رخ از صحنه ابرام

پیش باغیبت و حضور کی است  
 غم و شادی تفاوتی نکند  
 از بیابان امن عشق برو  
 کبریا بی حق چو کرد ظهور  
 دست تقدیر چون تانی یافت  
 جامه کن کو بر آباش بهش  
 کریمه منی تو روی او عجب  
 هر که او دیده نیست در نظرش  
 مشرق و مغرب از میان برد  
 از بنی حوان الا الی الله را  
 نور خورشید ز دبر و زنها  
 و و بین آنکه در مظاهر کون

راستی ماتم و سرور کی است  
 نزد آسمان که سوگ و سوگیت  
 که چراگاه شیر و کوریت  
 با سلیمان مقام سوگیت  
 ضعف در پنج یا که زوریت  
 در بر فسلان عوریت  
 روز و شب پیش چشم کوریت  
 آیه اطل و الحس و کوریت  
 که صفت صداد و کوریت  
 بنجد امج امور کی است  
 روزنه که بر سوز نوریت  
 شمارند، ان ظهور کی است

همه جلالهست معاینه بین  
 کیخ از صد هزار آینه بین

بکار کستی که جمله تو در دست  
 همه در حای خود بجای نکوست

اثر لطف و قهر و میدان  
 شد سیاهی سپید بختی زلف  
 بی جمعیت یزیدانی ست  
 من گویم پاشش تخم طلب  
 تا بچوکان غیب بر بایند  
 یار جانانه سخن پرداز  
 خوش نشین سر و من بچشم  
 سر تو حید ما تو باید گفت  
 کار یکر و کنیم امید من  
 هم ز حافظ تنویم از بند  
 دل سر پرده محبت است

هر چه تریاق و دوست زهر است  
 وین کجی راستی آن ابر است  
 آنچه آشفته گی دهن کیست  
 این قدر دان که جذبه خود است  
 این دل افتاده همچون گواست  
 که ز جانت زیاده دارم دوست  
 سرور جای دایم لب جوت  
 هر کسی زنده تاب این بیروت  
 بر چه بسنی تجی یک روست  
 اگر چه میکی لی سخن زانو است  
 دیده امینه و اطلعت است

همه جالعتش معاینه بین  
 یکرخ از صده هزارین

تا قدم در راه سلوک زدیم  
 در دوان خمیده زین یسین

پای از فرملوک زدیم  
 آب بر آتش شکوک زدیم

فلک پر فلک نزاران بار  
 گاه با جاجان براصف  
 در شب مشعرو بر زمینی  
 گاه با برهمن یکیش سنود  
 بر زردشتیان بما تم زند  
 بایهودان به ببت لعم شیم  
 بانصاری پیشین یکی روح  
 در همه کار خانهای مل  
 مدعی گفت حرف حق نریند

خرقه نادرید و کوک زدیم  
 خیر چون اشتران لوک زدیم  
 غنق لیسیل بر لوک زدیم  
 لافنا از کتاب جک زدیم  
 جان خود بزمک سوک زدیم  
 حکمک حکمک از سلوک زدیم  
 سجد فاشک و چکلوک زدیم  
 هر کسی بر چه بافت و زدیم  
 هر چه خواهد کند بگو که زدیم

همه جالفتست معاینه بین

یک سرخ از سد نزار آینه بین

قصیده شتاسه که در عید غدیر مجلس سہمی آستان  
 فیض آثار تقدیم کرده اند بخوابش جناب  
 غفران باب میرزا سعید خان وزیر متولی بانی  
 و تمام این مسقط بدست نیاید مگر چند بند هر کو

# شعده کتبه در قائل

ای لبر مرغ رخ قو خنده شایل	دای دولت حسن آمده بر روی مایل
خال تونشان تو دیکسوت حایل	دیوانه دل ما و بدیش تو سگسل

ان سلسله را چون دل ما در خور و قایل	
برگردن یک سلسله منت بندایار	

ایحرم کوی تو دل حامی و عارف	ایچهره تو قبله ارباب معارف
تو کعبه محسنی تیان جول تو طائف	و اندر حرم روی تو ای کان لطائف

ز لب تو از ان روی که انجان خائف	
لرزان پریشان است چنان در وسیه	

سر ما بگرتا که چه آرد بر ما	اگر ما بدر نکیم شد مان همه سر ما
زان آتش سیال فروزنده بسینا	کن سینه سوزانم غیرت ده سینا

تا بست بزم اندر این آب شردن	
لها رد لا احسا که عار آید از ما	

از سطوت سر ما چه سوراخ بسورخ	در خانه خریدستی ای لعبت کتبخ
یک ساغی میزن در باغ شوازا	پوشیده بین از عرف زیر و زبرخ

	ای شمع اما مطر و انفس لقه شاخ شیخات که اسپید کند جامه و دستار	
خرم دل آن کو ز طرب فرو نباشد که فصل نستانش دم سرد نباشد	در خاطرش از سر دئی کرد نباشد بی باوه زید مرد مکر و نباشد	
	کرد و نباشد چه غم او در دستان کز بزرگ در خازن است که کو فیما	
این جامه بردی هم بیکاره نشوید پس باوه بدست آرد به مجواره نشوید	سحاب و خزار دارد بیکاره نشوید با یکدگر انگاه که کر مید بچوید	
	ز نهار حریفان زمین این بند نشوید از نیک که بر می سرو در مشیو	
هر چند که در روز و لیسیدی حیدر سهلت اگر بیک روز بی باوه بر م	بخت گشته تیغ وی حضرت داور خیز آب معطر زن بر ناز مظهر	
	باید بجنین روزی با ذیل مظهر در مجلس پاگان شوم و محفل ابرار	
زان غرق دمی که نه هم عصر عید زان می که یکی از ارشن جم امیر است		

زانی که از دانشه انسان کیر است	زانی که کسارنده او حق قدرت
--------------------------------	----------------------------

زانی با ده که خفانه او خم قدرت	یہا قی قدسی کرم سوغر شار
--------------------------------	--------------------------

من گفت به پیغمبر خوش دار و ده	در عالم ذرات که خواندیم ستم را
کفتم استی و شنیدیم بی را	یک عالم قدر و کرامت و بسیار

با خلق بیاتازه کن انهد خدا را	ای سید گل فخر رسل احمد مختار
-------------------------------	------------------------------

بچون کریا ز کلمه ج کنه صوم	بی رف با ازل تبلیغ کن انقوم
بیدار علی باش بر انگیز تو از نوم	این قوم کرانج اب و میر نیز تو از نوم

صلح صایت کن و فرمای که بیوم	اکلت کم و نیکم ای زمره انصار
-----------------------------	------------------------------

او ز تک بجا رنجی است سلطان مجازی	چون صورت رحمن دید که ری جباری
از خوش فراموش شد بر ز فروری	بر خواند کی خطبه تازی بد رازی

کوته نظر از گفت یا خد مجازی	حق خواست حقیقت شود امر و زیاده
-----------------------------	--------------------------------



انگاه علی راز کرم گشت طلب خواه	بگریزد چو از مهر علی جابر بشاه
این نکته عیان شد که بنی مهر و ولی ما	بگرفت چو پیغمبر بارزوی پد الله

براست علی را بقام و رفعا  
هسان که برقت شد از حیطه نزار

فرمود بنی کاین حکم از عالم مالات	امروزیو در رتبه علی از عیسم علی است
در ملک ولایت ولی و ولی و آلات	هر کوه نه تصرف کند او از همه دولتی

بایست بداند که علی سید و مولای  
انگس که مرا مولایمیداند و سالای

ایچو ابراهیم حیدر شاعر نتوان گفت	چو ناکه عیسی بر راسا حزن نتوان گفت
ما ناکه بسی نکته بفاسر نتوان گفت	راز دل فاترید فاتر نتوان گفت

کن بحسین خاطر قادر نتوان گفت  
دم دشمن و یکباره میازد گفتار

نسبت للمهیب

منظومه است که در اوقات اقامت سمرن را می خوانند  
زیاده بر این بدست نیامد شش نه خرواست و کم نیامد

# بسم

بسم الله الرحمن الرحيم

العالم لمقتدر بحکیم	اقر بسم ربی العظیم
ماخ کل نخسته و فضل	کاشف کل کربة و ازل
علمه لبيان و القادرا	بفضله خلق الانسا
قدرة و تم تسبیل سیرہ	قد اخذ البشاق ثم ذکره
و ازل الرسل الا نضاح الهدى	و ترک ذنوب مضاجع سید
فی صحف مره مطهره	نزل للناس باید ہی سفیرہ
ویدع لطیفان و الفساد	ما یصلح المعاش و المعاد
و علم الانسان ما لم یعلم	و اتس الشریع بنظم حکم
استکره تنکر الحجازی نمہ	احمدہ حمد الحجازی کرہ
علی الرسول الصمدی المکام	ثم اقلوه و سدرم الدام
و المصطفی المنجب المحمد	المجنبی المنجب المحبہ
اص و کل لانبیا کافرع	و جودہ فی لوضع ثم اتزع
ستہ اقوم تسرع انبیا	کتابہ الکریم نورہ ضیار

وَاذْكُرْ فَرْغَ الْقَدَمِ  
 وَبَعْدَ مَا لَعِبْتَ الْيَمِّ الْمَرْتَنِ  
 يَقُولُ شُكْرُ الْمَزِيدِ الرَّحْمَةِ  
 اخواني الساعين في الاصول  
 يذاتكم بآلهكم ينطق  
 نور مدى اشرق من صبح  
 فيه لعمري عيت السبب  
 ولم تركت النوم في القلي  
 قل لذي في سبل السجدة  
 جادت فيه فدا في سبله  
 كنت حريصا في العلي بالبيع  
 فاحمد الله الذي هدانا  
 هدي القدر اري مذبت نظير  
 سيمس منقوشه الاصول  
 وفي اصول بفتح القهقري

معاون العلم اصولكم  
 الملتجى برتبة ابو الحسن  
 ثم انشا لا يجديث الشمة  
 ابالعين غاية الوصول  
 باحق وهو نور علم شروق  
 باحق انزلت و باحق نزل  
 به بدت نهاية التهذيب  
 حتى نظمت هذه الساسي  
 ذلك فضل الله يؤتي من يشاء  
 صرت نزيلة فاعلى نزل  
 اجد فيهما وانا بن سبع  
 بفصله من غيره اغنانا  
 وشتت بالكت العظم  
 اوجبت فيها حاصل المحصول  
 رسم اضافي ورسم علمي

فلا يصح يستثنى شي في الحكم  
 والفقهاء يفهمون عند الملة  
 غنية الطريق لا ينافي  
 ويعلم بالكل وان يرب  
 وباعتباره الاضافي اذ علم  
 لعلم بالادلة المفصلة  
 غايته الفوز الى التقيد  
 موضوعه عند ولي الحال  
 وعلمه عند ذوي الدراية  
 ان الذي عرفه كفيش  
 ان لم يت من علمه الا ناره  
 ويعلم لا يجد عند الغور  
 في الدنيا من تريب امور معتبر  
 الظن بالامراة عقدا وراجح  
 مرجوح الوهم بالمساواة

في عرفا دلة الاحكام  
 يعلم بالاحكام و لادلة  
 لقطعة الحكم لدى الانصاف  
 ليكنه التيهو القريب  
 فاعتبار على قدر سم  
 فرعية الاحكام منها حادثة  
 والمرغ عن مذلة لتقليد  
 اذلة لفقهاء على الاجمال  
 كالفقه واجب على الكفاية  
 لعلم شي غيره ليس  
 للظن بالغيرة امانة  
 لا يستلزم للدور  
 للوصول بالغيرة شي بظن  
 معتقد اختلاف معه صالح  
 والشك في المقتضى المتساوي

جل بيط عدم العلم فقط  
 حقيقة العلم لسانات  
 ان خطيباته حكم اشرع  
 احكامنا انتم في المصير  
 وكل ما تاركة مذموم  
 قد وقع القوم الى الهنات  
 وكل ما فاعله مدعو  
 ما فعله مرغبت محبوب  
 ترك الاول ثم بالمحذور  
 وان تساوى الفعل وتركه  
 افضل قد يوصف بالمتعة او  
 او سقط القصار والاعا  
 وصحة وخد في العقو  
 و باطل معنينا فاضف  
 و باقبا يربى ولي العطن

مركب مع تعقاده خلط  
 انجزم و التقيس والنبات  
 والحكم بالتكليف والوضع  
 مرج في الاقتصار والتحسير  
 فواجب ولازم محكوم  
 التقيس بالتحسير والكفاية  
 فانه المحرام والمحذور  
 وتركه جاز فذا مندوب  
 قد اطلق المكروه في المأثو  
 مباح او شاع وامعه قضا  
 توافق الشريعة معه خد  
 هذا معنى صحة لعباق  
 حصول ذاك الاثر المقصود  
 وهو مع الفاسد في المعنى رد  
 يقال للفعل قبيح وحسن

و هو الذي للقادر ان يفعل  
 ليحلب الملام و ليعير  
 للحسن معنييه فاقبلا  
 كذاك بفعل و يا ترك حفظ  
 بالحسن و اتج لينا حاكمه  
 اميزان حق في القضاء ل  
 يدرك حسن العدل و الان  
 و انقل للعقل قمد و معتد  
 لا تخوان خالف الاعوه  
 بذا يقترنكر الشرايع  
 فيسد باب الوعد و الوعيد  
 و منه يستلزم افحام الرسل  
 من انكر العقل منها يستدل  
 مثل و ما كنا معد بين  
 و سمع ند سمعته فاو لا

والشكر للمعم بعقل تب  
 وان خوف النفس منه را  
 حكمة بعقل لحد اكا فيه  
 وحكم الاشياء قبل شرع وان  
 وغد قوم في الضروريات  
 متمسك بنهم خفيف الود  
 رد بان بعقل ذو استقلال  
 وما يداس عقلنا ان كان  
 بفعل ان جاد وحوه تختلف  
 ليسكن ما ياتي بوجه واحد  
 ولفعل بالترط والاجزاء  
 منهاه اسقاط بالتعبه به  
 في الوقت فعل الواجب او  
 ولفعل فيه ثانيا اراده  
 لو شئ بعد الفطن بالموت قد

لو لم يجب معرفة الله نهفت  
 والعلم بالوجوب قهرا حصل  
 وجميع النهم وجوه واسب  
 ابانه عندي على الاطلاق  
 وفي سوانا المحط عقلا آت  
 قبح تصرف بغير الاذن  
 بحسنه كحسن الاستقلال  
 اني جلب نفع ما به اضرا  
 هو بالاحرا ونقص شقيق  
 في مورد القسمه غير وارو  
 يحصل منه صفة الاجراء  
 وقيل اسقاط القضا فافئبه  
 ولفعل بعد الانقضاء قضاء  
 انحل في الاول اعاده  
 عصي ترك اول الوقت لمعد

فعله في ثاني الوقت ادا  
 رد بان الظن خلفه طهر  
 ان اخر الفعل وقد ظن البقا  
 وثبت القضاء في المكتوب  
 في لاصل مع فعه الاداراما  
 حصل وجوبه لما منع قد منع  
 ما جاز فله بحكم الترع  
 فهو غنية وما جاز منه  
 بالوضع جاد لالة اللغات  
 ارادة المختار وضع لمسي  
 الصلح للتخصيص جذا صلح  
 كيف ولو كانت نفس الذات  
 يوحى الى التوقيف في وضع  
 وآية فيما اخذت الانسنة  
 يعطى اصلا حسنها في الكل

وقد قضى القاضي بانه قضا  
 والوقت باق فلا دابة  
 انجاء الموت وحياء عصى  
 عدم وجود سب الوجوب  
 مع الوجوب والترك واما ما  
 في العقل والشرع واما لانه  
 لا مع قيام المقضي للمنع  
 فرضته اذ بعد منع شرعه  
 وقال بعض ائمة بالذات  
 او في حضور القطع للمعنى  
 ميسر ترجيح بل مرجح  
 لما تخفى تبي من اللغات  
 وعلم آدم الاسماء كلها  
 حدثت من الايات ايضا  
 ان سان القوم قبل كسر



والمعاني الداراة اللائحة  
 تكون داع واستقاء المانع  
 و ما سواه ما وضع لم يلزم  
 اللفظ ان ل بمعنى طابقة  
 يا بجزوه اللازم ان ل كذا  
 ما دل بالطباق ان لم يقصد  
 بجزوه مناه فسمه قد  
 ما يمنع الشر كجزئيا دعي  
 وهو الى خمسة اقسام رقي  
 واللفظ ايضا بلحاظ قدسم

الحكمة بوضع لفظ حاكمه  
 مع كمال القدرة للواضع  
 يلزم ما لا يتأهبى فانهم  
 وضعوا فدى دلالة لطابقة  
 تضمن ثم التزام اخذ  
 بجزئه الدلالة في المقصد  
 ونسبه مركبا ان قصد  
 وقل له كليا ان لم يمنع  
 والبحث عنها كمالا في المنطق  
 باسم فعل واداة ينقسم

جون

ديوان مبسوط وكتاب مخصوص دست نبود آنچه  
 از زبانها و بارهای کاغذ دیده و شنیده شد  
 آنمختصر تمییز و تبرکات ثبت گردید و بانه الفتوح  
 و علیه الشکاکان

ز اس در خم زلف توره شانه گرفتیم	کاخچا من و دل خانه و کاستانه گرفتیم
خورشید وجودیم بکرم حجاب را	چون شمع بنالیم که پروانه گرفتیم
چرخ فلک انداخت مرا کج خوشن	ما کج صفت کوشه دیرانه گرفتیم
آسوده بماند بحراب و منبر	ای مسجدیان ماره میخانه گرفتیم
از دوشش ریاضه سالو کشیدیم	وز دست جی سوغستانه گرفتیم
هر راه که مطرب زد در گوش سپیدیم	هر پند که ناصح داد افسانه گرفتیم
با باده پرستان که مرا عهد کن بود	شد تازه چو پیمان همه میانه گرفتیم
زین پس من آن خوشه انکو در غم	صد شکر دل از سبزه صدانه گرفتیم
در ملک سلیمان خرد و خست فکندیم	تا باج از آن آصف دیوانه گرفتیم
بی مایه فرو شید بسی ناز و تجربه	یاران بگرفتند ولی مانده گرفتیم
ایهای زمان از همه اطوار زمان بود	مادامن مردان را مردانه گرفتیم

ای لاله بی کفرونه و بسته نباش

نه نخره بدن شونه گرفتار بد نباش

از نقش پای جبهه تو زیر فرو شوی

از صومعه بیرون شود سیکه نشین

زین پس بی عشق جی ماه حسین باش

یکجده خان بودی یکجده خنشین باش

مانند صرامی چه سوی تیره ببردست	آنچون خم می صاف دل کو نشین باش
مانند پالچه فتادی بماند	چون شیشه بیکای بیاسای و تین باش
در بختن خاص است لاله دارد	در حضرت است مکتف خلد برین باش
در پرتوان میر سخن پر در باذل	با دولت و قبال خدا دقرین باش
خوبش بدان پایه رسیده است که دیگر	با دی نتوان گفت که با پایه ارین باش

چون یاد در سر گشت و کجده ای می کرد  
یارب تو بهر حالش پیوسته معین باش

ای صدف دیوانه اگر طبع تو بختی است	باش منی جنگ کن این چه دیکلی است
لوحی نشینیم مملکی کند آخه	ای روبه شیراز بگو این چه مملکی است
دفع رود و پرس از پر رجه کر بخت	ان خان در غی که از اود نام تو بختی است
باروت مکر کوفه تر بقعه هاست	اکاین طبع تو گیرنده چه باروت بختی است

حق تو بخت است دور دزد کر آری  
روح بدست ساد که خجاق تو دختی است

جصف دیوانه گفته بود خوشان	در نظر من بود مساینه کاشان
لوحی شیراز کاشش تیر آبی	تا که بکاشان کند مغز تو پاشان

یشی و با توج سر بر هر چه گذاری  
ترست آخر شوی نظیر تو چنان

شبهای و شن و شتم امانه تا بان بعل	روزی با هم راه بین دو دست جان بعل
نشب که خورد و نوش او تا صبح در غل	خافل که انبش بود ایام بهران در غل
از چشم خنبارم بین خوابی اگر حین بقیع	کوه خنشت دل بر بعل خشان بعل
ایشاه مردان بکفر کرد دست مرد چشم	دام زن غمیده یک طفل گریان در
ای طرهات راهی جان رویت کرد ز تنه	برشته از باغ جان یکدسته ریحان در

موسی بد بضا کن با قطیان خاکن  
این دست روشن ار کن بکشد نهان در

خوشامی که خواب از شراب ناب شویم	بناباب که داریم تا خراب شویم
روادار که منت کشیم از ساغ	چو زلف ساتی دلم بر پیچ و تاب شویم
طریق حکت است تا فلطون و	بیان خم بنشینیم و خود شراب شویم
چو ذره رقص کنان در هوا می و در	همی بچرخ در آیم و آفتاب شویم

اگر کرد جان طوق خندش نسیم  
زمین بند کشیم با یک از قاشیم

صبر و سر بر دطره دلربای تو	پرده سوش میدغمره خوشنمای تو
من که سیح عالم چاره کد ار هر غم	زندگی آورد و دم مرده ام از برای تو
شاه و شان بجد تنم ریزه خوان نعمت	خسر و ملک تنم طامه م کدای تو

نوشتم چو جان تن باش تو تنم بچون  
جان بنهار بچو من ای من فدای تو

غزل مار که شیر تو تیز است	ابروی تو تا چند کج دارد و میر است
گر بادل غمیده سر صلی نداردی	پس عذرا تا چیست که در جنگ و کبر است
هر ساد که با مهر نو آرایش نقش	از صفحه دل پاک کند امل تیز است

تسلیم شدن به سرکوی تو بخاری  
در دهن من حاصل عمر غریب است

ای برده نگاهت دل صاحب نظر را	طرفی نبود از نعت بی بصران را
آن که سفر با تو کند یاد وطن میت	آری نبود یاد وطن جش کد ران را
آگویند که نزدیک وطن تنه خوش است	یار حسینم دوری این هم سفران را
اناست بزبان ناهرم از بیم قیامت	مقصود توئی که چه بخواهم کد ران را
از دولت عشق است سردار و گردن	آدم چه شرف دست و کرجانوران را

هر یک ز رفیقان بی کس بهری بت

عشق تو کفایت کرد و ما بهیستران را

این آه محرکاه و فغانهای شبانه

ترسم که خبر دار کند پنهان را

اسره که در این روزگار یار ندارد

و ای برونست که روزگار ندارد

وست نگارین آن نگار کیسره

هر که ز خون بر خست نگار ندارد

سنت سارن بشیبه تبسم

سنگ لایتیه اعتبار ندارد

اگر دلم عشق و باره ای همه اندوه

لکس به زاین هیچ کار و بار ندارد

روی ترا ماه کفتم و بخت نمود

ماد جو تو زلف تابدار ندارد

در بسیار ی که گیتی تاب است

در حاتم نه بین به جهان بخش آب است

ای تشنه ده میجوی ایجا که سراب است

در شراب علی بی حمر که صواب است

بر خیزد شرابم ده بر که که شراب است

بر خیز که شایسته بنم می ناب است

تن سالم زور و احوایام سببت

خوش باش و کهر باش می کوش قدح کوش

اگر بحسب الطمان بر خوانده اقرن

آسمان را بر نصیبی رسد از می

ایساقی سرست رازنده خوش است

بیزرمن تا که یکایک بشمارم

یار است و ندیم است و دیب است و منت کش از چرس گرت دست و اندم که گران شده سرت از باد و سبک	چنگست چنانچه است دف و چنگ در دست بگذارد تیم را انجای که آب هست تا خواب که خویش که شایان تو خواب
------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------

زان پیش که بردوش گشت بر دوش  
تا بر تو نهند که این مست خراب است

بر ایما نه پر گشته است و او پیمان میریزد بیا از بنجاک پاک میخانه تیم کن اگر چل سال در مسجد کشیدم رنج بچیل مراد دل بر سر دست او کشیده تیغ از ابر بجان که تم که پیش از مرکب بر و شمع ز تن کاغذ مراد دل بسته موئی است ای شاد جمعی چه پروا کرده بی پروا و جانی که صد بسا غوغا می مشباده رهستانه میریزد ریا را آب روی انجای یک یمانه میریزد کنایه بر معنی خدمت میخانه میریزد نمیدانم که میریزد در اخون یا میریزد تو غافل تا کفانی سقف این کاشانه که از یک تار زلفش صد دل دیوانه بپای شمع نخل کم ازیر و آینه میریزد	بر ایما نه پر گشته است و او پیمان میریزد بیا از بنجاک پاک میخانه تیم کن اگر چل سال در مسجد کشیدم رنج بچیل مراد دل بر سر دست او کشیده تیغ از ابر بجان که تم که پیش از مرکب بر و شمع ز تن کاغذ مراد دل بسته موئی است ای شاد جمعی چه پروا کرده بی پروا و جانی که صد بسا غوغا می مشباده رهستانه میریزد ریا را آب روی انجای یک یمانه میریزد کنایه بر معنی خدمت میخانه میریزد نمیدانم که میریزد در اخون یا میریزد تو غافل تا کفانی سقف این کاشانه که از یک تار زلفش صد دل دیوانه بپای شمع نخل کم ازیر و آینه میریزد
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بسکاک کوهری این نظم را پر د ختم آری  
که از طبع کمر زاکوهر یکدهانه میریزد

خسته ام آنان که بی عشق بخاری گیرند	و امن یاری و در خستگ کناری گیرند
------------------------------------	----------------------------------

بار تا تجسسه به کردیم و ندیدیم خلقی	که زد و شستن محنت ز بهاری گیرند
چشم خوبان نظر لطف کند مردم ری	نشینند آنکه ز ما گوشه کاری گیرند
سر کرانند چو اشب همه از غم خود	باشن تا صبح شود در دهماری گیرند
دل و دلداز نهادند قرار ی فلک	بکجاریست که کند اشتهای قرار ی گیرند
روشن آرایه آن بزرگ من فی القیاس	که ره خام دلالان ز قف ناری گیرند

ان کسانیکه شنیدند سخنانی حکیم  
حاشی به که پی عجل و خواری گیرند

باز کیستی در دست صبا می بسیم	با که گویم که زدست تو چای می بسیم
نقشه حسن ترا از همه کس می شنوم	جلوه روی ترا از همه چای می بسیم
تعب نقشه در پیشهر زمی دزدست	که چه من اینهمه از چشم شای می بسیم
هرگز از کوی خسر ابات نگر و غم ری	که من اینها بیهی روی دریا می بسیم
بای ز دایره در کشان می کشم	صدقش نیست در بخلقه صفا می بسیم
توت باره عشق نبرد دل شک	موسی عصم و در برق سنا می بسیم
بت پرستان حذر آیت توحید	احمدی آید از کوه حسرت می بسیم
زاهد کور دل ویده رقی بسته بود	که تو خویشی من نوز خسته می بسیم



تو بنی من حرف ندارم باز	تو بن بحث مفر ما که چه اسی بنم
مانر سیم ز شیر که عمری است در	من سرخو ز تن خویش جدی بنم
شعر میگویم و اما تو میپندار که	در خور خوف در جامد و جانی بنم
دولت فخر مرزاد که از بهت دوت	شاه زادر خود کم ز که اسی بنم

من جان روز که در لطف تو پابست نم

خوشتین ز بهر قید را می بینم

از با بکر یزید که مات و ملکیم	با ما ستیزید که ما شیر و ملکیم
که پای صفا باشد در نرمی آیم	و در دست جفا آید در سختی تنگیم
از کجروی چرخ گمان شده قد ملک	در است روی است بماند خدگیم
انجا که قاطع که ابواج بلا یات	ما غبطه خوریم آن سپه جنگیم
ساتی چه دبی جام که مانا زده سیم	مطرب چه ز تنی خنک که بی رنگیم
اگر مرکز اسلامیم با و او پر کا	سرکشه تیر و میم تو بر بدو صیم و فحیم
اما طالب صلحیم عمومی تو خصوصی	با حاکم و با خاصه از تیر و بی جنگیم

تا شکفته ز زو ضه اسلام کل صلح  
ما غبطه صفت خون طبری دل شکیم

لب جوئی لب یار و لب جامم هوس است	تا نه جوئی که از این هر دو کدامم هوس است
می و مشوق لب چو کنی و دور خوش	ساده پخته جوشد با ده خامم هوس است
سرخ دل در طمع و اند خال تو پرید	بغضم از طره نو گفت که دایم هوس است
تا کی گوئی تو آن طبل نهان زیر کلیم	نوبت عشق زدن بر لب با هم هوس است
آسمان سستی آید و لار ض نصیب	گفت ته جرعه از هاس کریم هوس است
حاجیان رو بحر من سوی نیخنده رو	بازای همسفران بیت حرامم هوس است

حکمت است که با دوست سخن ساز کنیم

باقی عمریه حکمت نه کلامم هوس است

چون مرا هوش و خرد روح کز انقضای سستی متصل و شرب مایم هوس است

از شهر بونه در ضمن مرسله به نواب استطاب اثر

والا آقا سی سلطان محمد شاه دایم آب لب نمایی

مرقوم داشته اند

هر چند که دور از توره بونه گرفتیم

تخت بسی بونه مانی کل کونه

ابجست شامانه سلطان طریقت

جز در عشقت صنما پون گرفتیم

دیدم که چسکونه دل از آن گرفتیم

اگوئی بره کردون کردونه گرفتیم

بگرفت چو ملک دل را از کرم گفت  
کمتر دل صاحب لی اینک نه گرفتیم

از جمله قصیده است که بعد از غزل و انفصال از  
ایالت خراسان در روضه خاطر مرحوم شاعر  
سلطان مراد منیر احسام استقطه حکمران خراسان  
قلی وارسال شده اند

از نایه منفله نواز است و هر دوین	ستاره شعبه باز است و چرخ فشان
اگر نه سعه نواز است آن حیرانده	مقام جاه سلیمان بدید کوه سه
اگر نه شعبه باز است این جوارم	هر از نقش بر آرد خلاف یکدیگر
اگر ناسته خوف روزگار چیه	کزیده داعی اشتر باک استر
بسی تجربه دیدیم و بازی بینیم	که جز تو کس نبرد و حکمران این کشور
تو هم شاهی و ز بهرستان کردی	که کرد بهرنی ابن عثم او حیدر
مکر نه خنک حراسان فسانه درو	که نه فتح هری در زمانه کشت سر
بسته رایت فوج تبنت ندرت	ایمان آیت نصر عزیز اندر بر
عدو کرت بد کرد از کمال تو بود	که مین و تمن حادس غیبه خوبی بر

کمال غت نقص آورد و دست زمین	نخبد که دوشاخ تجر ز فوط شر
ساره کرده فرون از ساره است بخت	ولی خوف و کوفت غافل نمون
صد و هشتاد و نه و نشت گفت بخت	احسن کلید خجیب نشت غلبه

غزل مرحوم خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمہ را  
تضمین و تخمین فرموده اند

اروت کمانست که تیرش خطاست	هر چند که سهم دل من غیر جابست
بگندل ز کمر زلف تور نیست	کس نیست که ادا دوان زلف دوست

در کندی نیست که دانی ز غایت

در جنبه خسته برابر تو سببی است	مرو ز ادعوی خسته سحر بی است
اظم حال تو مالا یست سببی است	روی تو کمر سبب لطف الکی است

حقا که چنین است درین دنیاست

ای موی تو بگشته بهشت خطا	اراده خطا بگذرد بگذارد احدا را
استه گمن خاطر ارباب صفارا	از بحر خد زلف بیارای که مارا

تب نیست که صد عجب به تاب صبا

ای دل به طاریار رسم نو آموز	آنکه که بدل سوختن خمیر به بیروز
-----------------------------	---------------------------------

بازی زلف و رخت بیچ ندانیم شب  
مازای که بیره وی تو ایماه و غرور

در بزم حریفان اثر نور و نصیحت

اگر ای دل را بکه گوئیم چه دلیل است  
این پس که زلف تو گرفتار و دلیل است  
در راه تو افتاده دلم این سبیل است  
نیار حریفان سبب فکر جلیل است

حاکم اگر انعام ده در شتر سناست

زاد بنده این رسم و بیتی و تهاوت  
مردی کند نزد خدای جبر و تخافت  
گروه تو کعبه شد و قبله بابت  
اگر پر بغان مرشد ماست چه تفاوت

در سجده سر یوسف که سری ز خاست

از منزل هستی بد و صدم حله و درم  
من ذره ما چرخیم و از دست ظهور  
حاکم که باید بزبان حرف غرور  
کشتن بر خورستید که من خیمه نورم

داند برزگان که نمراد اربابیت

از بجز نیت بود هیچ ندانست  
اگر مهر و کرامت کنی ارقه و غامت  
مگر نشود سنک و سبوق و سلاست  
عاشق چه کند که نخر و تیر علامت

بایح و لا و سیر تر قضایت

ایضا غزل خواجه علیه الرحمة را تحمیت فرموده اند

ای لبت تازی و ایشوخ ارمنی	خست باده چارده بنامید ارمنی
خستکی نماید روی تو خرمی	صبح است و در لاله میخکد از ابر بهمنی

برک صبح سازد بد جام کمین

در وین پیاله علی رخ دی بیار	رحل کران بغلده حیک و نیکیار
جامی باده دولت جستید و کی بیار	ساقی - بی نیازی یزدان که می بیار

آتشجوی ز صوف متقی سوانی

ایدل کنو که کردش کتی کمین است	در قدح باده تن غم نشین است
می چاره ساز خاظر اند و کمین است	ساقی بهوش باش که غم در کمین است

مطرب غلامه بهین ره که میرنی

اندم نهال عسب منجی شرد	گر سیر خنود می ثابت خبر د
در شام سیره ماهه فرد غم سحر د	گر صبحدم خاله تور اور د سرد د

میسانی خاله همان به که بخن

تقرم دلی که عشق بود و سمنون بود	ناموس عقل سخره تود و رجون بود
مطرب نوحه دوشن سرود و غوغا بود	خون پیاله غوغا که حال است خن بود

د طار باده کوتس که کایت کتی

بکسته زورقیم و بگرداب غم چا	دور خط حوادث در مانده و نهار
ای کشتی نجات من یاه میسکار	در بحر مانی نیافتاده ام بیار

می تا خلاص بخشد م از مانی و نی

بیل نغمه سازی شب تا صبح نخت	مطرب بدلتوازی مانند گل شکفت
آفتاده تو نقد جوانی زلف بفت	می خور که سر کوشش من آرد و چنگ

خوش بگذران و بشنوا این سخن

ای زلف بی قرار تو دار قصه اردل	ایجران کو تیره مکن روزگار دل
ای سر و سر فراز من ای غمگسار دل	حافظ نهال قد تو در عویبار دل

خون خورده تا نشانده تو خواهی گریختی

ایضا مختصر است

ستاع حسر نزار و بغیر می شتی	بجو حریف ظریفی ندیم مو شتی
بیاد بست بیارید من و منی	دو یار زیرک و تیراده کهن و منی

فراغی و کلماتی و کوتاه جمعی

بشوی ز آب می سرخ نامه سپهر	بیار کشتی باده که غرقه کنسم
چون علامت مود و هیچ روز رسم	من انیمت م بدینا و آخرت بسهر

	اگر چه در ستم افتد غنای نجمنی	
دمی که میگذرد بی می و نغم نشود بیای که رونق این کارخانه کم نشود		بهوش باشنت پایمال غم نشود خس کنده تو سدره کرم نشود
	بر هر چو توئی یا فایض چو منی	
غنیست است دمی روی سبزه غلطه ز تند با و حوادث نمی توان دیدن		چو برک حیش ز بکمن نمی شود چیدن بیای که غنچه ندارد بجال خندیدن
	در انجمن که نمی بوده است با سمنی	
اگر نذر راحت و سود و زلف و داد بر آنکه کنج کج قناعت بکنج دنیا داد		بر آنکه گوشه عزلت بخویش با وی داد نزد تن بدلت هر خواهش و تمنا داد
	فروخت یوسف مصری بکبر تنی	
که نور غیب عیان شد کلیم را از حیب بین در آینه جام نقش بندی غیب		شبان تیره شبانی نمود بهر شعیب بر ز صفحه دل پاک کن کدورت و عیب
	که کس بیا و نذر و چنین عجب فتی	
حدیث طوبی و حسن المآب بگفت بر روز واقعه غم به شراب بگفت		اگر بقامت و چهرش خطاب بگفت رموز عشق بچک رباب بگفت



که اعقاد بکن نیست و چنین زنی	
برود کار جوانی که رایگان بگذشت	سایح باد خزان تا که ناکمان بگذشت
رمان دولت شمشاد و ارغوان بگذشت	اراین بهوم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که رکب کلی مانده است باهنی	
رقب کامروایا رخ بخت کند	من و شکایت از دست او خدای بخند
بنیر صبر کس ایند و را و او بخند	بصبر کوس تو ایدل که حق را بخند
چین غیر بکینی بدست امیری	
ز چشم رحم خود ان خدا ترا حافظ	ز حق دست غنا صبور ادا حافظ
بیجان خواه که خوش گفته و بجا حافظ	مزاج و هر تبسته در این بلا حافظ
کلمات فکر حکیمی و رای برمی	
بنکامیکه در اسبکال توقف داشتند این ماده نازک در تائیس مسجد حمیده که ای محضرت قوشت سلطان عهد انجمه خانیانرا ده فرموده آ	
مسجد استس با تقو و علی اس سدید	ملک صار لا اسلام و انصرشید
و هو من عهد حکیمه	فله ظل مدید

قوسه ذات بال تا قات کاتجوم	رحمہ سلو علی الکفار آیات عید
المشایعین رجوم	و به لادن عید
کفہ تبیط السائل من فیض الوجود	سیدہ نیر الخضر و انزلنا السحید
بحر حسان وجود	وله باس شید
سمه یوم العراء انقذ من ستم لقصا	جله لخصما اقرب من جل الوری
و به ضائق لقصا	و اصل کل لعید
بیت قدس نال فی الفضل الی الابد	وله من ترف الدین علی الاقصی مزید
فی اعلی سبع طاق	له فخر جید
لذت فی السر روح اقدس و طالب	مسح استن تقوی علی اس سید
قال ارثه و قل	و من عید تحسید

ماده تاریخ و وفات م حوم غفران باب منیر سعید  
خان وزیر دول خارج که متولی باشی است  
عش نشان حضرت رضا علیه آلاف التحية و الثناء  
شده بود فرموده اند

و لقد عاش حمید و لقد مات سعیداً	عه البصره وزیر کان فی الله عز و جیداً
---------------------------------	---------------------------------------

غلام و نظم ده ل نامه اش حفظ علی را  
 خلقتش بود ملک و زحاک مدینه  
 شخص سخت جانی بر باینها نهانی  
 تهمش کس فزون علم او و فزون  
 قدرت نیک نیاوش بود انصار از پیش  
 ملک را موافق آمد شمع بر انجمن آمد  
 کان لحد اباه و من الفخر حمایه  
 چون در این بقعه و فخر است حصین  
 فضل و ابرغیش نامه و بزمینش  
 چون از این در فاشد شکم از دیدار شد  
 پی تعریف صفات خوشتر سال تمام

خانه اش و فتح علی را کان لحد سید  
 انکه یکنوی خلقتش صیدان سید  
 بکه نظم فی کان کالدر نصیب  
 من مضی فی طلب العلم قدمات شهید  
 الله الله چه فاداش فوجده فقیه  
 چون اجل از من آمد صار فی القبر حمید  
 بقی الفخریتما ذهب المجد شریک  
 رزق لامن من تمن لمخاف و عید  
 عمل خیر قریش یس فی القبر حمید  
 منع اسیر زبانه و سترای سخن شهید  
 انده حال مایش جل الفکر حمید

سرانده و فخر و دم تاریخ سرودم

و لقد عاش حمید و لقد مات سید

و داده تاریخ نقارخانه سرکار فیض آثار مشهد مقدس رضوی

علیه السلام است

فرشت سرچو بگردون بر این زمین	نمک سرود علی ملک فرود تبارک
یکی ز نو بتیان از برای سال طریش	بطین گفت که نقار خانه ماد سبک

در ماده تاریخ تولد و فاعلی سر حاجی غلامعلی میک  
باله اهر سر موده اند

ولد غلامعلی و فاعلی سر موده از خفا	برصول شد و با صفا که در قلوب لعل
بسکون خال راوش مال حال سنا	تو بگوئی مال و لاش و لد غلامعلی

در ماده تاریخ طاحونه که بهرام آغا خواجه مخصوص  
سری سلطنت عثمانیه در جده خسته بود در اسلامبول فرستاد

بنابر اهرام آغا خیر ما بنیت	من الطواحين اتقانا شینا
و بعد ما کنت فی تاریخه قلف	بنابر اهرام آغا جبار مارینا

یضا  
۱۱

مهاجر علی خاطر الشرف

او یار الله لا خوف علی	هم ولا هم یحزنون یا نبی
گفت ابراهیم از خوش نبی	ارنبا سکت من ذر سیت

قطعه در ماده تاریخ در توحید خانه ارض احدس

# خراسان ستایش علیحضرت صاحبقران شاهنشاه

ایران

بعد ناصرالدین شاه غازی	که بحر جود و فضلش بیکران
کریم نفس سلطانی که یو	برای جود طبع وی هبش
کنه در بخت ما باشد که نبی	بهرس پخش آری مانه
جانانی که با جبریل همرویش	بدر بانی در این قدس شاهنشاهی
شبه یکتا پرستی کا ندزین دریم	در توحید در جسته نماند
علی الا و الا شمر طمان	که بی محرش سخن بکیر فغان
در توحید خانه کشتیمین	ز شه ماند این اثر اندر زان
اچو حیرت خوت نامش پنا	در این درگاه عالی جاود

ازان در سر برون آورد و کفایت

بنا بخش در توحید خانه

قطعه بدلیعه

تا سخن زیبا شود یا شعر سیمو انا که زیر	نکته با بدر رعایت کرد از حال مقام
لا نقل بتری شعر، بلکه و لکن شیرین	از مستراح رقت فاسد کرد حسن ختام

و آنکه ادلی و لوه چون دید یوسف کجا  
ایستاده بود یا بشری پس نه اقام

قطعه

به من فخر خاواده طب	الم از هجرت در تب تاب
از شفا خانه حالت ده	نخستین تار هم زرنج و خدای
بچه و دطره و لبان ام	اکل سرخ و بنفشه و عتاب

هنگامیکه بخار در میان بود و حاجی آخوند که یکی از ملازمان  
و بواسطه دیر رسیدن طعام محرم کرده و بخانه رنجنا می  
رفته بود در همان مجلس قلم برداشته انقضیه را  
نکاشتند

حاجی آخوند باز از بر ما	ضمکین گشت و بی محابا رفت
مهر و مهر و تهنیت و شد زیر	از عجبش بقطر بر ارفت
دست بروی رسامه عارضی	یا غلام علی باد پا رفت
روی آتش کنان سیاه شود	اگر نه این یک پر سو رفت
بیج مانتق گرفت از جیب	نهیج مخبون کوی لیلی رفت
بیج سلمان فسرده شد ز بی	بیج قنبر ز نزد مولای رفت

بهر پست و پس طعنه‌ها	بیج نوکر پست آقا رفت
اغرض کفتم او کجا رفته است	کز روی مرد تلخ بر ما رفت
عارفی گفت یوسف ثانی	تا بخشد تو که ریحان رفت
عیش خود را از او منتیاد	پی انخل محبت رفت
کار دیوانه را حسیج نبود	که بجای آید او و حجاب رفت
و در غنیمت شمار ای عاقل	چونکه باید ز دار دنیا رفت

چونکه فردا زیر خاک رویم  
باید مرد و سوی محشر رفت

از قول عارف علی شاه بنجان چو لای معروف تخت  
مردم فرموده اند

مکر و دستان مکنی با هر کسی و دان لی	احذر با هر سپهر بنجان چو لای مکن
چون خواهم کرد ملکیت در این زمین	خان چو لای بسا اینقدر مولای مکن
لا بلای تو پرست از لای تو ویر و زنی	آب صافی جو بدست غنیمت چو لای مکن
حق چو اودت صورت نیکو در این صورت بی	سیرت معروف گیر و بد بسوی لای مکن
هریدی کا ندر بدستی حقیر ان شد در	با چنین دستی باید گفت طو لای مکن

تیشه تقوی بکیر و ریشه طغوی بکن	برک افرازی بیاز و عیش اولانی کن
--------------------------------	---------------------------------

قطعه

چو غنچه پستان ز قلم بوی خوشین	مکر زبوسه ز کوئی باین که ابد به
بکیر بکشم در دیشم و فقیر و غویب	بخند و گفت که مسکین برود خدا بد

در شهر جارجو از تصرفات جدید دولت روس موده اند منع الحسره

چار جوار رسیدم زبرد و دیده من	دو جوی گشت روان کب چار جوار
فوسن خردم بر حال و دستان چار	چنین مالک شایسته را عدد و بار

در هجرت اولی از مشهد فرموده اند

نایب اسفند بر کوبش پاک شربت	که بی زایل خراسان من این بیت شربت
آشف و ملک خراسان بشا از زانی	مار و عشق کفر فیم چه سجد چه گشت

در هجرت ثانیه فرموده اند

عجب دارم خرابم اگر بشن آبا و	کسی ندیده که کرد ولی ز عشق آباد
صدح کار مجوز من خراب که باز	حریق عشق کفر فیم هر چه باد آباد

یکی از شعرای معروف خراسان ابوالی مملکت قطعه ضرب انیر نوشته اند  
از طرف حضرت و المتقابله قلم برداشته و بی کلفت نگاشته



بغلافی برو بگو حاجب	پاسخ تلخ بنی حجاب مرا
شعرهای تو سخت باطل کرد	حسن تصدیق و انتخاب مرا
در همه عسمر دیدی اشاع	انهم جو و حجاب مرا
بیجا با باره نسرودی	محض قدس مستطاب مرا
تغاضا سوا الهی کردی	اودیده سرعت جواب مرا
گشت آمال تو بسی دیده است	بخشش در ریش سحاب مرا
اگر جوابت دور در شد چهر	زود دیدی سحر عتاب مرا
چو نبات نشد بزر قطوع	منظر باشی پس عتاب مرا
تا زبانت شود بریده دخی	که ملکوت کد حجاب مرا

در باره حاجی غلامعلی بیک که در  
سلک طایران منک است فرموده اند

سلک صحاب کشف که دونا	لاجرم آدمی و دختر رکت
آینه زاده جبین عت	می شایه که کمتر از سکند
اچون غلامعلی و فاوریز	ایسر و فاضلی بیک تند

ایضا در ایام شبیه بطور مطایبه بکاتبه فرموده اند

خدا یار تو گردید و دفع دشمن شد	یا غلام علی دیده توروشن شد
بگو که بیت خزن باز رنگ مشن شد	بسوی یوسف از یکی بستر فرست
گذشت دولت باشتی و نوبت من شد	بگو که برک طرب سازد و ف نواز که بنا
زمن بدن که هم از کرد کار و دلمن شد	زوال نبت او کمال رقت من شد
چو کت بخش با جوتیس دیور نبرن شد	لیکه راه صد دم زدی بحلیه و فن
قیص غت او چاک تابدا من شد	چو ز دیوسف تمت آن زینحسان
هنر در مرتبه بل پسر متسنون شد	حکایت سعد او بنر دیشخ رئیس
و یک سله در حضرتش مهرن شد	ز دمه غریب کرد وینجن تصدیق
سقا من بر او سیور روز روشن شد	ز بسکه باستی نعمت ربود و ناز نمود
بنای شادی امروزه سخت و متقن شد	بعین باش که اوده رخت بیرون

این قطعه را در اس مبول فرموده اند

ترسانگی سپید اندام	دوستینه بر بگزار دیدم
شویس عقب و این خدم	اوسر صفت همی خرمید
با خانم خویش گفت مادام	گفتم بفراسوی حیکوئی
و اندر ره زاده آن منم دایم	گفتم زنده ابر ترسان

ما دام تو کنت بهر مادم	دل در پی دادم تست دم
در مجلس تدریس که بعضی از تلامذه خواہش مباحثہ ہدایہ میسبدی نمودند مرتکبان فرمودہ اند	
تو را اگر کی ساغرمی بد	ہدایت نیجستی از میسبدی
رہ عقل رفتیم نقلی نداشت	خدا را بچو جزہ بخود
مآثری علی خاطرہ	
دیشب صحنی تازه رخی شہرہ پارس	عشق کین بار از محسرنوی داد
گفتم صما من بعد ای لغت تو	مرتب کہ تو آئی نہ روش نام نوی
باجلسیان گفت کہ برودیر کست	اول دل من با پیخ اورا رشوی د
چون دید کہ اشکم رو دازد ویدہ مارا	از زلف بدست من پارا پلوی د
در بنجار حسب المناسبتہ فرمودہ اند	
نرم تن شکدل بنجارانی	باحسری نمود خارانی
اتپ بار ایم پیش آرد	گفتم از دست سد توانامی
من کر سکندر جہان باشم	می نیبارم بر تو دارانی
ان رسا رستخ دل برد	سجدی باز نہ گلیسا س

نخل حسن است قاتش آری	بر او کیوان خستنی
----------------------	-------------------

در سمر قد فرموده اند

شوخ شکر ب سمر قدی	شکفته قد از شکر خندی
عشق او شاه و ماهمه بند	زلف او بند و ماهمه بند
برخ آتشین او کرده است	چشم بد و زلفش پسندی
ماه اگر ز آدمی بگریسد	نزد و جرت و آتش بفرزند

بنحو ایش موتمن سلطنت وزیر که در خراسان بنای  
رباطی کرده بود و در ذیل شرح ان بنا فرموده اند

در این رباط دو درج بنایست	کبر پاید اسی امیرای از من
چو بار بستم و رفتم کمر ساد آرند	از کرد قافله و ناله درای از من

برای شفاعت شخص طلبه بر حرم موتمن سلطنت مرقم  
مرقوم فرموده اند

ای خدایا ندجاه و آل نبال	که تو را خواجگی همی شاید
بر کنه کار وزیرت بخش	تا خداوند بر تو بخت یابد

رباعی

گر باده حرم ز علم خود مضمونم	بی می و سبب مغاضب از تو غم
گوید که می زل خنک است	امروز که من می نخورم محبت غم

من فواد در فکر

خانی تو زلف تو عجب دانه و دانه است	این دل که نیست داده و بد این دم که است
در شرب باکره حلال است می با	لیکن بجز از دست تو باید دست صراست

رباعی

می بلبر سر و قد سیمن تن من	آهن طره طراوت شود در هنر من
گیوت بگردن چو قلعه گفتم	این رشته همیشه باد در گردن

رباعی

هر قطره آب که گفیا زانقد	از خورش آتش برل زار انقد
خنسده دل شفا زوش برید	انکاش بروی من بجا انقد

رباعی

باز لف جی بنده و بت آید ایم	آزاد ز قید هر چه بت آید ایم
از کعبه نه رست آید	جز ما که ز کعبه بت پرست آید ایم

رباعی

کفر که کشتن عدو کدشت از دها	کفر که کشتن عدو کدشت از دها
چندی بودیم یک امروزها	چندی بودیم یک امروزها

## رباعی

تا خیمه لعل می زدیم	تا خیمه لعل می زدیم
زاهد توده رحمت خود خفت	زاهد توده رحمت خود خفت

## رباعی

کفر که کشتن عدو کدشت از دها	کفر که کشتن عدو کدشت از دها
بر جان بی لب کشتا که و ب	بر جان بی لب کشتا که و ب

## این رباعی را بسری مرقوم فرموده اند

سر شک توئی و من ترا سر باز	سر شک توئی و من ترا سر باز
یک بوسه من ده و کن از سر باز	یک بوسه من ده و کن از سر باز

## شکری دوستانه بنجاب

## نایب التولیه محضره فرموده اند

نمل که عصار حبلی گرفت	نمل که عصار حبلی گرفت
از دست شیباک بی حیف گرفت	از دست شیباک بی حیف گرفت

در اظهار عاطفت با قاسم عباس سر خطاب  
حاجی سید حسین نایب التولیه ملاحظه فرموده اند

عباس که نام او بردی است علم  
با حوسنیان برپیش نشد  
مرکز شود جدا و دستش زکرم  
رهاک بر خست آب وینار دوم

رباعی

چون بیت در زیر علم ارسیت حال  
که ساخته داده کبر و که کاسه بک  
فارغ نشین که ننگ تدق مجال  
حوش باش که عمر نیست بفرخواست

رباعی

از طره طر آرد تو ششم  
صداعت من پیش کن صلت اگر  
از عقربه اش بل هزاران ششم  
از محسود قیقه بانی ششم

تاریخ اتمام تفسیر ابو الفتح رازی بامر حضرت  
والا لکن الدوله فرموده اند

این نسخه که نویسنده و کجا آمد  
تاریخ هر زاین کتاب زیبا  
از تبت بنگان دلا آمد  
تفسیر ابو الفتح زیبا آمد

این باغی بدیهه در سلما بمول فرموده

ره پر کل و هر طرف کویان کل	سکل که از این کوه به توان رفت
پای ل من اگر بلغزد نه عجب	برزنج کل پس و بر زن همه
پس از ملاحظه خط مرحوم قاسم حسین خوشنویس	
این رباعی را فرموده اند	
خط بر رخ ماه چهره چن کلفت است	خستان چو دیدن رود کلفت است
گر بپوشد خوش بکیر غیبیان	صد مرتبه حسن را مرتبه تر است
در مصیبت جان سوزی بلا فاصله ماتم دل گذازی	
در تحسینا کاکان فرموده اند	
ناشاید بار غم از دوش کبر	ناکامی شش از او شش کبر
ان تازه عوسی که بریش بری	مجله که از خوشنویس کبر
بکی از دوستان مرقوم فرموده اند	
در دامن سر تو دست کشیده برو	بد چشم و حسود را بدیده برو
در دامن است از پی دیدن	ایکاش سر ترا دید برو
مضمون شعر معروف قالو اجمیک محمود انحرار	
بدوستی که عربی نمیدانسته مرقوم فرموده اند	



کفنه که دست گردانستی	این تب رمناج تو نذر و سببی
من دوست گرفت از خون	از آتش جان من بحسبت لاهی

من نوا و افکاره

بیا ز خرم من تو خوشه بردم	ز بوسه بهره خویش تو نه بردم
اگر چال لب حرف گشته دارم	ولی نه من ل زان حال گو نه دارم

مباحری علی خاطره

چنان رطوبه روی تو عارفان	که نیت جبر دار نیست یا نه
ما بر آن تو خون لم حلال که خون	بیکدگر پی خوزیریم به بویسته

رباعی

ای بی خبر از دج بین مکران	ما مکی و عده و فاما مکران
ایشوخ دروغ و عده حقیقت نام	تا کی ما را انکار داری مکران

در بیان غلبه شوق و خوف فرماید

له جید که جان تیغ و نقاش است	احصای تم تحلیج و مرعش است
و حربه بیه وصل و میرضند	از نیم ریقات لم در طین است

من افکار ابحاره

یا من تعافرا بجا ابر فانتبه	آن بجا اسه کله اعرض
-----------------------------	---------------------

در نسکا میکه مها جرت جاب ستطاب حاجی	سید حسین نایب التولیه عربرا شنیده اند مع
الاسف در کار ده قلمی داشته اند	

تا چشم بطلان سیند زورت	دری فرغ یا بنی اند از دوت
ویدی که جناب نایب التولیه با	جانی که عرب دران فی اندارد

قطعه افونیته

یار فون کسی بجا ختم شد	مرده پرموده در دسته خان
یوت بر سخنان تیده دلی	دنی یوت قوت سخنان
کفتم رسیده کی تو کی گفت	هم یاتی مساکم مد خان
کفتم یار صحابه اخذ د	ایره والد آریات کمر خوان

قطعه

چون تبه سایه ده و	روی ان سیکون غدار آ
رنجی آیه مناسب حال	تویج الیسل فی النهار سه

قطعه

بنبازم دم دو تین باید و	که گفت و دم کرک را لا تدم
آهلا رومی شرب الصبح	سه رطل لبالب به باک شستم
بوجدان صافی نوشیدی	که یکجاره خود را نماسی کم
نصیب من از باد کامل مید	ولا تجو اناس شیا هم
این باغی را بجهت باشی دار الشفای مبار که بدیهه فرموده اند	
باشی که نه مایه قهر آمده است	در بدنی شهره شهاده است
دهری بلفظ منکر صانع گشته	این گونه اثر چنان زده شده است
در حق میراجوز اسعده که بمطایبه فرموده اند	
و انقاد سنبله خور استی	اکندم آبتن شود خور استی
در سرخسار فرموده اند	
تاخذ تراجمت باو بجان است	دن رطلب زانکه باو نجان است
محامری علی خاطره	
عشق بدرون لایخیز فروز	چون دست بخاریت از پرده برز
اخذی ل سو زده پست فزون	بازلف تو یوست کفر فزون

در سر نخستین که از راه جبل مکه معظمه شرف شدند امیر حل محمد  
 ابن الرشید که از اقبال بلند اقبال است فوق العاده صفات  
 و ملاقات ایشان مستقیم و محترم دانسته شد و در محضره او باو  
 در دارالاماره از طرف ایشان قصیده عربی خوانده شد و این  
 رضامندی عموم حجاج از مراقبت امیر سارالیه چند شعر از آن قصیده  
 غایتست افتاد و ثبت شد

فانه فی الدواخی خیر استند

اتنی ایحیح عن الاعداد والعُد

کانه انهم من دخلوا علی الاعداد

تمام استند قد شدت علی عضد

با این الرشید استند و حسن

من بانه است طرق السیر و حسن

تخلو طالع فوق الجوادری

ان فی امر من دوی ایجان منی

در طی مراسله یکی از دوستان قوم دانسته

نخت بهش بن شدید آمد

که ز آهن بسی مزید آمد

و اناله احمده آمد

ترک ابرو دکان که پیوسته

از پی نرم کردن دل او

از پی دوش بزد و نه فالی



صورت  
محاورات تفصیل دعوت بحضور  
همايون اعلیٰ حضرت سلطان عبد الحمید خان که بوزارت  
خارجہ دولت علیہ ایران قلمی  
داشتند

بسم تعالی

بمرض میرزا ششی که جنابان نصیرین کسیرین در حضور مبارک اعلیٰ حضرت  
سلطانی بوسیله مبارکه ایصال نامه همايون فی شرف خدمت دعوت خاصه مائل شده بودند  
اعلیٰ حضرت سلطان آید الله حبیبہ و بدعیتہ در ضمن تفقد احوال حقیر رفیق داعی بهماشا  
کتب فنن حبیبہ و مکالماتی که باز کی یاسا (مدیر کاتب عربیہ) جریان  
بیان فرموده و بعلاصت ضاد قبال خاطر مقدس اعازہ زکی پاستار ایا باز و حقیقہ  
باصق همايون تقریر فرموده بودند جناب معین الملک عرض کرده بودند که از

طرف اعحضرت صاحبقرانی اراده موده باحضار فلانی صادر شده همانا پارچه  
مقدسه قصا کرده که سر بیا باید بر بار سماون صلی بروند فرموده بودند تا  
ملاقات نمایند نروند بموجب اینمقدسه مرضیه از طرف اشرف شاهانه رسماً  
ابلاغ شد

روز جمعه با اتفاق سفیرین کبرین زید قباله العالی در نواحی جامع حمیده حاضر شده  
بعد از شایده رسم شوکت اسلامیست بر سر می یونی رستم در ادعای اظهار  
یاسا خازی عثمان پاشا) میر یاسا پذیرائی کردند خطه گذشت بجنور مبارک شریفی  
حاصل شد ( در حالتیکه قیام فرموده بودند )

بانهایت مرحمت قریب مجلس ذات سلطنت صندلی داعی را معین فرمودند  
جناب معین الملک تم متصل بداعی اذن جلوس گرفتند و جناب ناظم الدوله هم  
بعد از ایستادن

فرمایش سمایونی و جواب داعی بدون تصرف و تعین همین است که محض اطلاع  
حاضر جناب اشرف عالی عرض میکنم فقط محاوره ای مجلس سوال و جواب  
تکلی بود

داعی بخاری ترجمه منیما : درسی کو ریه ترن خوشتر است

علیحضرت بمایونی

شیده ام غنیت حرکت کرده یادموا ناخنی سر دست چگونه خواهم یافت  
داعی

بلی ز طرف علیحضرت شایسته بران موکدا و مکررا امر انحصار رسیده و از آنجا  
که احاطت پادشاه اسلام واجب است با اجارت و خشت ذات شایسته  
همین روز ما بر جراح حرکتیم

علیحضرت

مخصوصا سلام و یکا یکی مرا بحضرت شاه عرض کنسید ناظم الدوله نامه از طرف  
شایسته آورده بودند جواب در اسما میوسیم و فرستاده خواهند شد ولی  
در معنی شما حال جواب بستی که انچه از آنجا و دستهای و خلوص من میدانید در  
حضورت نامه اخطار کنسید

داعی

حال افتخار درم که نیات تقدسه می یونی در حضور علیحضرت صاحبقرانی و علم  
ایام و اخبار باشم معلوم است مع الاقحی رفیقیه دست خود را در عرض اظهار  
لانه ادخواهم کرد

المنهج

وتمان ما علیه اسلام کی تند غلب است این دولت اسلامی بر کی تند

دعی

در صورتیکه کلمه واحد سلبت بیگانی و شجاعت ولی است خداوند

سته تفیق هر دولت اسلام را لا یقصد و باید

المنهج

باید بهمه تر حالات و اوضاع موروثان توسط سیر اباجر بگوید

دعی

و حاکی مخصوص به بشکی و خلوص بنده موجب است که ائمه انما بخور بکار

حسب ال مد

و این بده در هر هم و در ظل رعایت و یقوت رعایت ذات شایسته

زیرا که هر دو پادشاه ر تحت الوع و میانه و هر کز نظر آفتیت ندارم

المنهج

یج شبهه فیت بهین طورت

دعی

بالهیه



المختصر

آوردیم که بار دیگر بوسیله سیاحتی باز یارتی شمارا ملاقات کنم

و اعی

بنده باین فیت تسلیم خاطر میدهم که انشاء الله مع الاجازه و قی تقریرم زیارت  
حرمین شریفین حرکت کرده و باین وسیله خبر باز سعادت حضور جایونی نایل

شوم

خاصه با سال که مقصدم شدم و میرند

المختصر

انشاء الله باز زیارت حرمین شریفین شرف خواهد شد و شمارا ملاقات خواهم

کرد

جناب معین الملک عرض کردند

عوی مخصوص که دایم علیه قسم و زبیرشان اینجا است

المختصر

ادامت عزیزی است پیش من انشاء الله کتب معارف خواهد کرد و از آنجا

خوب بیرون میدهم و همین ایام در آن حضور میجویم

و اعمی

اگر قصوری در قابلیت و استعداد او باشد با وجود این نوع توجه و مراقبت ظاهر  
آن در ستمایونی بفضل اله امیدوار میتوان بود که غمگین و آزارهای عارف شود  
علی حضرت

بعضی گفتند و در بکاتب مکتوبه بگذارم ولی من حربه را بستر دیدم سر بازی شغل  
شرفی بزرگ است

و اعمی

فرمایش ستمایونی مضمون آن که مرید است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین علی الناس  
درجه معلوم است اساس اسلام بحیا و بسته است و جهاد هم منوط به تقبل فزون جریه  
علی حضرت

درست گفتید همین طور است

و اعمی

لاحظه میفرمایید که در فرمان عظیم خداوند تبارک و تعالی نظام سیات عسکریه را با وجود  
میفرماید ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل صفای کائناتین به خصوص  
علم الله امر و آلاء حضرت احوای ستمایونی را در رسم ستمایونی دیدیم ما هر چه

یک نوع التذاد و احتیاط مخصوصی در عالم اسلاست دست او خداوند است

اسلام اسلامی وجود پادشاه اسلام پناه مستدام بدارد

اعلیٰ حضرت

بجای نام دوله توجیه خطاب شد

کی میسر وید

نام دوله عرض کرد

در این نسخه درض می شود

باقیام جایونی بر خاستیم خدای شریف آرد و دست ارادت بنده را در

دست رحمت ملوکانه گرفته برسم تودیع حرکتی و برکتی و اید

نایاب باو طاق تنفس آیدیم غیر پاشا آمد و از طرف شامانه ابلاغ کرد که میفرمایند

بازمانده کان لابد ز شما پاره مدایای اسلا سبیل را توقع دارند

از طرف جیب مبارک بدست مقدشان سبیل برایشان عقیقه فرموده اند

یک توجی سیکاریم بنام دوله رحمت فرموده اند

م جملہ الدار ۱۳۵۳

شیخ ابیر خفیه

## صورت

تذکرات راجعه باتحاد اسلام با جناب جودت پاشا وزیر  
عثمانی و جناب رضا پاشا شیراکرم و رئیس فستیون مهاجرین که  
بخط خودشان بصفارت جلیده دولت علیه ایران مرقوم و شنبه  
و بتوسط سفیر کبیر بدر باره سیونی فرستاده شده است

### بنده تعالی

ماجرای مجلس ملاقات جناب جودت پاشا ناظر عدلیه حسب الاراده انماخذ  
و تذکرات مانعه در تکمیل اتحاد و استین بدلیستین و رفع مواد مغایرت و مو  
بنیای خیریه مواعدت

روز جمعه محبت و ششم مهر ذی القعدة الحرام ۱۳۰۲ بوجب مواعده مخصوصه که از جناب  
رضابیک القا و ابلاغ شده بود با و پور کوچک جناب مغزی الیه که در اسکله سرکه  
ساز دسته گذشته میباشد با شکاش رفت از اینجا جناب رضابیک بهم تفریق  
شده بیایی جناب جودت پاشا رفیق در بدو و روشه لطافت و پند بیانی را  
اکلامی داشته سامعی از حصول نصیه سخن رفت استصحاب و صل برایت  
آید و از محبت قیاس کفکوشه سامعی و مطالب حکیه و مسائل کلامیه سوالات کرد

در سلسله جبر و تفویض بیانی مختصر و جامع و کلامی مفید و نافع خواستند و از کیفیت  
تعلق ارادت جزیه پرشی نمودند بحکامه در مسامحات و سوالات یا مخفی معنی و چو  
منتفع شنیدند آنچه را براج نتیجه مطلوبه بود انیت که مقصود عرض میشود

تقریر حقیر

پروا نیست که در عالم تأثیر سبب است و قوت و امتداد قدرت هر قوی بسته  
بمعانیت و یکاکی و اتفاق کلمه الهی و سپردن آن است و آنچه بقدر یا  
سعادت حال اهلایان و وسیله نجات آنان میتواند بود فقط توجه و تعلق ذات  
شأنه است بقوایده امتداد ملایم و حسب الامر الهی نفق و انجس برای تحصیل  
تسکینات دانه و توسلات یکاکی عثمانی و ایرانی است علم الله تعالی امروز  
برای هیات اهلانیت دشمنی قوی تر و خصمی خونخوار تر و موفقی خطرناک تر از جهن  
اختلاف و مباهلت و دلت نیست و برای محبت اسلام از ده کرد و رشک مسلح  
بغل دشمن بود تا میرستش قسرت

جواب جودت پاشا

بعد از تصدیق و تصویب عقیده حقیر و فرود آمدن سخا و برک سان تقریر آریا چه باید  
که معایرت و یرتبه از میان برداشته شود و سخت کارشکی نظر نیاید

اراده سلاطین نافه و سریع التاثر است این مغایرت که با تجال پیدا شده است  
نتیجه ملاحظات سیاست که در زمان صفویه در مقابل معاوضات سلاطین عثمانی  
مقابلت در میان عموم انانی سرته و الاتب و این صحابه زضر و رت فرب  
شیعه نیست در صورتیکه دو سلطان اسلام خود را برابر و برابر میدانند و قایم  
پیشها و خاطر فرموده اند اصلاح حال خیال جمهور سهل مطلبی است و من و دیگران  
روحانی شیعه اتنی غیری گفته بشوم عقیده خود را میگویم و حاضریم که همه انانی  
مت خود برسانم و در ضمن رساله مخصوصه که طبع و نشر نمایم با اتحادیهات است  
دعوت کنم که ای سیمیان اتنی غیری درست تصور کنید آیا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی  
ابطالب علیه السلام را با آن خصوصیت و خصوصیت که من و شما عقیده داریم و  
انتهزایابی فضل و سابقیت و رجحان که قوی است که حکمی برانده و ادوات که  
در خانه نهند و دم فرو بستند و بگذرد و در خاطر از وضع حاضر و پیش آمدگان  
بر خلاف انتظار بجدال خصومت برخیزند آیا بجز بقای صورت اسلام و حفظ  
اساس دینت جبهه دیگر داشت که نخواهند یکل ضعیف نحیف اسلامیت و مناق  
و دشمنان قوی بخیر مظهر اهر صه حاجی بمصدا و اختلاف و متعاقب و علی و حیار

مخاطره شود چنین چیزی که مل جنبیه اعادی شریعت نبویه در اعدام هاس  
 متفق الکلمه و متحد القول و با این قوتها و حد قسای وق البصویرا مانا حله و  
 تکلیف دین را ملی و شریعت خوا می این است که جملا از مواد اختلاف منحنی کونیم  
 و بنسبت جبهه جامعه بدشمنان دین و عموم معاندین چنان بنمایم که در خط جنبیه  
 اسلام و حجاب حوزه دین مدست و هد ستانیم در چنین موقی که کلمتین طسیتین لاله  
 الا الله و محمد رسول الله و معرض حرمت انصاف مایداد سزاوارست که  
 وقت اسلامیه بپار اختلاف مذمبه برود اند و بجای تحجب و دوا و تعصب  
 عنا و ظاهر سازند

انفس

جودت یا شورش با یک

عجب این جامع ماضی بود حال برای جمل اتحاد و دفع معایرت ملی چه باید کرد  
 و از کجا شروع باید نمود اگر چه کنیم

جواب حقیر

اگر چه آن مجلس فقط حسب الامر بری تصویر آبی و رسم شده فروع و حقوق  
 اتوی خود و و حقوق مصالبات دیگر لازم دارد ولی علی الجمله از اقدانا

لازمه و اصلاحات همه چند فقره بطریقه

اولا

عمومایان روزنامه‌های عثمانی را اصلاح باید کرد که نسبت باین بیان دیگر داشته باشد و پاره‌خوشت تحریر و سود تعبیر آن کلی تغییر یابد

ثانیا

روزنامه مخصوصی باسم اتحاد اسلامیت ایجاد و مستر شود که عموم مردم دولت عثمانیه را و هسینه سلطانیه را در اتحاد با دولت وقت ایران بدانند آید و بحکم الله راجع باینجا

ثالثا

از طرف ذات شانانه برآهده شریعتی عثمانیه ابدی برپا شود و در رسم و عین تبعه تقصیر اجازت موافقه صادر شود که طلب طلبه شیعیان را در کئی ذات شانانه اولین و سید است

رابعا

در حفظ رتبه علمای شیعه که در عراق عرب و مشا بر مقدمه مجامع دارند و در ظل رعایت حکومت سلطان عثمانی مستند علمای مخصوصی لازم است



که ولات و قصات بحرکات متعصانه و اقدامات متعذانه موجب تفرقه نباشد  
 بطله ذی بن الغرضین گذارند  
 خامسا

منع مزاجت از بقعه عثمانی اگرچه معطل بطلب نظامی و سیاسی و بری گرفتن  
 عسکر است ولی در انظار جمله و بخیران برود و طرف چنین بینماید که بواسطه مبتدا  
 قضی است و مزاجت با ایرانها مشاعرا جزیت خانچمن خودم در مورد و آتشی  
 برافشاند نکاحیه بطلب رفیقید ام و ذخیره خالص بود  
 سادسا

احسن معالجه با حجاج ایرانی در حرمین شریفین در تحت یک اعلان رسمی مؤثر  
 و رفع باره تحمیلات و تکلیفات تمایزه  
 سابعا

خدا غنی البید وزارت مطبوعات که مؤلفات راجحه توبین در دوشعبه را ابد  
 اجازه طبع و نشر دهند

خواجه جوت پاشا در ضابطیک تصدیق کردند که جمیع انیمات مواد لازم الاجرا  
 و در صورتیکه از طرف دولت علیه ایران تم تعینر مملوب نحو مملوب داده شود

و اصلاحات راجعه بان طرف را هم جدا انیتی حاصل آید

### نتیجه مجلس

قرارداد جناب رضا بیک حسب الوضیفه صورت مجلس انجنیور اعلیحضرت سلطانی  
آید الله حیثه عرض و زورت کند ثانیاً بر چه امر مطاع و اراده سنیته صادر و خوا  
شد اطلاع بدینند و اطلاع نمایند

مجلس آگاهی بنجاب سفارت پناهی بخله خود تم تقصیل با جراحی مجلس عرض کردم

تبع الکریم

تاریخ ۲۹ ذی القعدة المحرم ۱۳۰۳

چون همه ساله بحسب رسم و قانون خلایع مهرزه و تشریفات متبرکه که چند  
از آستان ملایک یا سبان ضوی مخصوص ذات ملکوتی صفات علیحضرت شایسته  
اسلام پناه خداوند ملکه و مهابت ابد تو امان فرستاده میشود و توقیعات بک  
هم از ان ناحیه مقدسه شرف صدور می یابد انشأ توقیعات فرخنده را حضرت سلطان  
شریفه ارقا حاجی حاجی شیخ الرئیس اطل الله عمره می نوشتند چند نسخه از آن توقیعات  
به دست افتاد و در انصیفه تمینا و تبرکات ثبت شد

توقع مبارکی است که از آستان عرش نماند

## امام ثامن جنان در حق علی حضرت اقدس شاهنشاهی شرف و ریافت

الحمد لله الذي نصير من نصيره يزيد انعم لمن يشكره اللهم سلطان القويم والنايب  
ملكه اقدیم بشت سلاطین الاسلام و جلجسم مرتفعه الاعلام لیسکونوا نصیرین ائمه  
و مظهرین الامر و معینین السنه النبوی و معینین الخلفه العیسیا و اسلام علی من تشریف  
بوجوده البنی و خیف تنبھی الظاهر لمبعوث باسیف الذي جاهد الكفار و  
المعانین و ثبت بیفیه قائم الدین و اصلوّه علی ائمه المجیدین و کل من شرف  
و خیر و اجدین اما بعد هذا الفوج سامی و الروح الامانی تنزیل من صنع  
او المراته و ساعده قدس العظمه و الامانه لتکرم سلطان العادل و النخاعان الباق  
عالمی الخوزه الشریفه الاسلامیه و باسط العدل و الان فی الرقیه المشهوره  
معدته فی الاقطار و الافاق و المذکور بکرامه الاطوار و الافاق ناصر دین فاجا  
اداره سلطه بالوکمه و الانخار و تبشیر و تبشیر سنه جدیده البعیده با  
تشریف المذکور المارک الذي مومن فضل خلق الهدایه جسد الله لیسکله المهد من  
اتمن سبب الحمايه و الوفايه و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین  
و السلام علی عباده الصالحین

صورت توقع رفيع مقدسى است که با فتح حضرت طب  
اشرف امجد والا وليعهد دولت بديست ادام الله ايام شموته  
واجلاله شرفه وريافته

الحمد لله الذي اخذ عهد ولايته لكبرى من بنى اسم قبل تصورهم ووكده بشان تلمذته  
اعطى في ذواتهم حرمه لانه لا سواه هناك لولاية له والقياسات الزاكيات  
على الرسول الصادق في وعده الذي نبى من بعده وعلى علي وعلى عهده المخصوص  
بالشرف والاباحه والمخصوص بالتحافه العائليه وعلى المخلصين الذين تباهوا  
صالحا ليد من مطهره واهل منصورين ولكبره مدبر ورجله منصورين وبعد هذه الوقعة  
الزاهرة المرمزة التي تحبيرة اقبال والبعد منها ثمرة قد مدت من صدره المنقبي  
وجه الماوى ورضيته اهلها تانولها بحسبه والافخار يدوى الشوكة والوقار بنجل ملك  
العال والوشيل الاسد الباسل نواب الاشرف الاربع مظهر الدين ميرز ولي عهد الله  
اهلته الاسلاميه وفتح العبد لبطاحل والآن في ترفية الرعية وفتح شرفها  
في هذه السنة المجيدة جريا على السنة السعيدة بخلعة مباركة فاخرة لقيمة عن بر الوفاء  
وحر الاخيرة وتوصية بشان بعدل وطاعة المحمدى وسلام عليه وعلى اهل المنفردة  
والنقوى في شهر جرب المرجب ١٣٠٦

صورت توقع فرخنده است که با قیام حضرت  
 سبط اشرف ارفع و الاسطان مسعود میرزا  
 ظل سلطان همین فرزند شاهنشاه دامت شوکت  
 شرفصدور یافته است

الحمد لله الذي مد على روس الكائنات ظل سلطانه و مثل على نفوس الموجودات  
 راحته فظنه السعد في كل مراتب الوجود طيل و شمس سلطنته العظمى في عوالم الجود  
 عليه دليل و الصاوة على رسول الامجاد لاكرم منظر سلطانه الاعظم صلى الله عليه و آله  
 و سلم و بعد قد ابدت من بخته اعيانه المباركة خلعة شه نفعه عزيزة تبركه كثر شرفه  
 الاشرف الارفع سلطان مسعود ميرزا ظل السلطان و فقه الله تعالى و لما موطن  
 خلوص تيم و صفاء طوينة ان نعشم هذه الهدية العالية و الالية السامية ادام بقاء  
 و اقباله و اصلح بحال السعادة باله و اسلم على من اتبع الهدى منى الفضل  
 عن الهوى

صورت توقع منع و مبارکیت که با قیام حضرت  
 سبط اشرف و الانایب السلطنة وزیر خبک  
 و ایمر کبیر دام اقباله العالی تشریفاً صادر شده است

الحمد لله الغالب فربما اتقا سر حبه ولا يحصى عدد جوده ولا ينقطع تاجوه فضل التجارب  
 على القاعدين واقام بسيف الحق دمام الدين ايدى العقابتين فى سبيله  
 بنائيد بخصوص وحبب الدين يعاقبون صفحا كاتهم سيان مصوص و اسلام  
 على الرسول المويده الداعى الى الدين الدائم الموبد قطع بسيف كحمية عن الله تعالى  
 ارحام ابحاليته وقهر غواش ظلمات ايجل بالانوار الاسفهبية والله الذين قالوا  
 ربنا الله ثم استغناوا وجاهدوا فى اعلاء مرتبه الحق واستداموا وبعد هذه  
 التوقيع العاشر آية من آيات النصر العزيز الفتح لمبين نزلت من الملكوت  
 الاعلى والمقام الاقدس الاسنى بافتخار نوب الاترف الارفع نايب السلطة  
 الامير الكبير رئيس كل العساكر الاسلاميه ووزير دوار الاركان المحترمة ولقد  
 شرفاه بخير لبوس وعلناه بصبغة لبوس فلبس هذه الدرع القاصية هاهنا بجمل  
 عن كل شدة وصبر واقية رقة الله كمال التوفيق والعافية

صورت توقيع مبارك كه باسم اعلي حضرت قوشوكت شاهنشاه  
 ايران خلد الله ملكه صا در شده

الحمد لله الدائم سبحانه القاهر برئانه تبارك الذي بيده الملك والملكوت التروكا  
 فى غفلة بربوه العظمة والجمهورية ارسل محمد صلى الله عليه وآله ليكون الدين

ناصر العدل باشر بأداء المعروف وإعلاء امراد عن المنكر بما ساد وزجراً  
 وجعله ابن عمه أمير المؤمنين وأولاده المحبوبين نظام سلطنة العاشره وظهر من  
 أيادهم البسوط ثمار قدرته الباهرة وبعد هذا الكتاب الكريم والخطاب العظيم  
 يحتوي على آيات الرقة وحكمات الكرامة صدر من لبعثة الهدية الرضوية على مشرفها  
 آلاف السلام والرحمة ويردنا الله بأخيره والاقبال على مركز سلطنة الاستي  
 وبنو بطنية ويشرف به شريف الذي ذكر بالخبر فيه السلطان العادل والنخاعان  
 حامى حوزة الاسلام ومروج شريعت خير الانام تابع الشرح الحويم وسالك الصراط  
 المستقيم اعدل السلاطين واشرف النخاقين ناصر الدين شاه لازالت يداؤه  
 وارحاه ممالكه في ظل العدل والأمان أنه لما كان المحبوب من خدمته بهذه  
 الساتية وسدته هذه القبة العالمة انهم يرسلون الى الحضرة السلطانية في كل  
 سنة جديدة جباراً ولفته السعيدة بموسماً مباركاً خبثه بخيوط العسرة والكرامة وبك  
 من ساحة قدس الامانة فانفذنا في هذا العالم الى سلطنة الاسلام من فضل خلع  
 الهدية ثوباً شريفاً مباركاً طاهر الجليل بعون الله تعالى شعب التوفيق ولباس  
 والبرج من محامديات السلطان الأعظم والنخاقين الأنعم رفع الله اعلام نصرته  
 يحفظ نظام امور الحضرة المصطفوية بتأييده اخيه الأخوال كرم عبدنا المصطفى

فی قیامه القاهر با علی الدرجات فی عبودیتہ رکن الدولۃ العلیہ والی الملک  
شرقیہ فانا وجدنا فی ہذہ المملکۃ خیر حاکم و خیر قائد و خیر خادم و ظم  
و اسلام علینا و علیکم و علی عباد اللہ الصالحین فی شہر ریح الثانی ۱۲۹۹

صورت توقع مبارک کہ با فتحی حضرت مستطاب  
قدس سرکار و سعید امت شوکتہ شرفصد و یاقہ است

الحمد للہ الذی بعث محمد صلی اللہ علیہ وآلہ بالرسالۃ الکبریٰ وخص علیا بالخلافة  
العظمیٰ وکل دنیاہ بولایتہ محمد و سلام اللہ علیہ وعلی الائمہ من بعدہ و العبد  
ہذا الکتاب البیہ طلع من خیر شمس الشموں علیہ سلام اللہ الملک القدوس وستیضی  
بطلانہ نواب الاشرف الامجد لا یرفع ولیعہ الدولۃ الاسلامیہ وحقہ اللہ لکل بر  
و خیر و دفع عند کل شر و ضیر و انفذ نائیرہ لبوسا مبارکا ليجلبہ بہ ان اللہ حقہ و قیامہ  
و یفوز بعبادہ السعداء باقیہ و اسلام علینا و علیہ و علی عباد اللہ الصالحین فی شہر

ریح الثانی ۱۲۹۹

صورت توقع مقدس کہ بمشرف حضرت اشرف ارفع  
انجم اعظم والا سرکار یمن الدولۃ ظل الشہان دست  
شوکتہ شرفصد و یاقہ است



الحمد لله الذي مآطزل وصيره غيلا ثم جعل لشمس عليه دليلا الذي يسجد له بطمته استلاطين  
 ذو العزة والجلال وظلالهم بالغدو والافصال والصلوة والسلام على رسوله وبين  
 جعله له نزل يمينه وعلى اوصيائه وحافظي دينه وعلى اولاده الماجدين وخلفائه  
 الراشدين وبعد ذلك توقع ربيع وكتاب يبيع من ساحة القدس والامانة  
 وحضرة العزة والكرامة الى نواب الامجد الاسعد محمد قواعد عدل والامان طلل  
 السلطان لا زال للذوق يميننا وللملحة معيننا الله لما بلغنا حسن سيرتك وطيب سيرتك  
 وكما ان هلاكك لنتي في ترفية حال الرعية شداك بخلقة فخره فاجعلنا وسيلة لفتحة  
 ونفك الله لاجر العدل والاحسان والسلام علينا وعليكم وعلى عباد الله الصالحين  
 في شهر ربيع الثاني ١٢٩٩

صورت توقع ربيع كه باغ از حضرت مستطاب اشرف  
 ارفع اعظم والامايه السلطنة مهير كبير دام جلاله صا  
 كرويه است

الحمد لله الذي لا يصبى خوره ولا يقطع جوده والصلوة على الرسول المخصوص بالفتح  
 الحسين المنصور من الله بملكه المستوين والسلام على السراج المنير والامير المير  
 المظفر الاحمدية نائب السلطنة الاحمدية على امير المؤمنين وآله الغر الميامين

لیا یلغا من بخل سلطان لا عظم ثواب لا مجد لا رفیع الا کرم ناب اسطفت  
 لا یر کبیر کرام کثیره و مناقب و فیه فشفاه بشرف فاخر و کرنا و کبوس  
 مبارک ظاهر و زج من صدق نیت و خلوص طوئیه ان یدوم تزینة لباس اتقوی  
 و شعرا التوفیق و اسلام علیا و حکم و علی عباد الله الصالحین فی شهر ربیع الثانی<sup>۱۳۱۱</sup>

### صورت

توقع رفیع که با سیم مبارک بما یون علی حضرت قدر قدرت  
 شاه شاه اسلام پناه خداوند ملکه و آبد الله دولت و شرف و دریا  
 در شانه

الحمد لله الذی بعث محمد اعلی الله علیه و آله لیسکون ناصر الدین و یستغلا مره و  
 ساسا لعهاده و سلطانا علی برتیه و خلقته فی راضه و آید بشریة و خلد سلطانه  
 و ادام خلافته و اعلی برمانه تعالی الله الملک کبیر الذی بید و ملکوت اتقدروا  
 و اسلام علی رسول الله و بن عمه و کاشف غمه علی علیهما و الهما ذات البریه الالهیه  
 الاکرام و الائمة و اتبعه بذکتاب کریم و خطاب عظیم صدر من تقاه عرش العظمة  
 و حضرة الامامة الی السلطان العادل الاکرم و انما حقان الحکام الا عظم الفخر بنجات الله  
 و الدنیا و التاب لشریعة الفخر و اهریقه اشلی حامی حوزة الاسلام و مرجع شریعة

غیر امام باطع العدل والا مان السلطان بن سلطان ناصر له من شاه با  
 شید الله رکن و نه و زاد فی قلوب الاعادی رعب صولته انه لما کان المهدود  
 من خدمت الهبة بعلیة الرضویة انقسم هیدون الی مرکز السلطة الاستیة  
 فی کل سنة جدیدة اجر الله السید طوبی سبارک لیکون یعون الله  
 للسلطان الاعظم حبه و اینه و یغفر لیسب سباده باقیه فافقه و اعلى رسم الخیرة  
 الی خیرة السلطة لباس الغر و شفرا لاقبال و سل الله تعالی ان یوفق السلطان  
 الاعدل الاعظم باداته العدل و الاحسان حسن السیاسة فی عباد الرحمن و اسلام  
 عینا و علیکم و علی عباد الله الصالحین فی شهر رجب الثانی ۱۳۰۰

صورت توفیقی است که با قی حضرت مستطاب اشرف  
 اقدس سرکار و لیعهد دامت شوکتها در کردیده است

الحمد لله الذی جعل الدین محمد صلی الله علیه و آله خفرا و مفضرا و المفضلین و المفضولین  
 ثم اکل دینه و اتم نعمته و اخی امره و اعلى علمته بولایة علی و صیه و خلیفته و صفیه  
 مهد و لایة رسول و هو سیران الرد و القبول سلام الله علیهما و علی بنائهما الطاهرین  
 و امتهم طالع و نوار لولایة طاعة و بعد هذا تو قیع بک من حضرت العالیة  
 و قد لایة الی نواب الاشرف لاسعد الارض صاحب المقاهر الملیة المفضو

بالمواهب المستبعدة وليعهد له دولة القاهرة الاسلامية مظفر الدين ميرزا زید توفيق  
 بكتاب انزاله لال سعادته وتمام شرفه بتراب شريف شريف بورك من فيه  
 وصين من ترين به ونوصيه باتباع الحق وافتقار الرشده وسانعه لاجل وادام  
 الاحسان وخلص النية وترفيه الرعية وامل من الله ان يكون خيرا وعلو  
 احسن واع و اسلام علينا وعليكم وعلى عباد الله الصالحين في الرابع ١٢٠

صورت توقعه که با غراز و تشریف ارفع ظل السلطان  
 دامت شوکته شرفه و ریافته

الحمد لله الذي حفظ بفضله الاسلام وجعل الشريعة مرتفعة الاعلام بتأييد سلطان  
 الاعظم وناخقان الافخم سلطان الحسنة الهادي بنحو النصر فراح العباد في ظله  
 الحمد و دو عمر بسلا في عهده المسعود دام الله ميامن جده و اطل الله بركات  
 ظله و اصلوته و اسلام على محمد ابعوث بالدعوة النيرة البشري و انبوة العا  
 اعظم الذي حمله الله سياتي بالسياف و ايلته و اعيان الى الحق بالقهر و الغلبة  
 و على علي مظهر سلطانه و رافع ميزانه و الله آلاف الاكرام و التسليمات لتصل  
 الى الدوام و ايد هذا الكتاب المستطاب الكريم الذي طبعه بنواع التكرام  
 او بتعظيم صدر من و اتقى انحراف الرضاه و حاكفى لعتبه العلوية الى خواب لاسر

الارض الاسعد ظل السلطان ايداه الله تعالى وزاد قبالة واعانه بخيريه وصلاحه  
 ليغفر ذنوبه ويغفر ذنوبه ونوصيه بآثاره العدل والاعصاف واستحقاقه  
 في رضى العظم والاعتصاف ونازل من الله تعالى ان يجعله في درجه الحسينيه ويحبس  
 فضل خلق الله عليه ليس لمبوس المبارك الذي ارسلناه اليه وشرفناه به وسلام  
 عليه وعلى من اتبع الهدى في تدرج ۱۳۰

صورت توقع ريعه كبايتم حضرت اشرف والامام  
 امير كبير وامام اجلاله العالي صا در كرده است

الحمد لله الذي لا يقطع مدد وجوده ولا يحصى عدد جنوده لا يغتور عن حقيقه سلطانه العباد  
 الا ان حجب الله بهم الغالبين ببيت محمد صلى الله عليه وآله بالعهدة الكبرى وهو  
 اسفله العظمى جعله نبيا بايعوا اطرافه العظم والكيف والصلوة على  
 الذي كان للدين بصيرا والمؤمنين اميرا واعلى الله بحسبه نورا وكما كبير اسلام به  
 عيدها والظلمات تعاقب الشمس والقمر وبعد ان قد كتب مبارك ازلناه على تواب الاشرف  
 الارض المعروف بالماثر المشهور تيسر لنا ان نكتبه نايب الفضل ايداه الله تعالى  
 وشرفاه على ما هو المأمور في هذا العالم المعهود بحسنه كريمة فاخرة التي انوار تسع  
 منها بآبسة واما البركة عنها ظاهرها ونزج من الله الكريم ان يوفقك لحسن

بهر دلسوک و بجلک عین ابنا الملوک یسک لباس التقوی و یرزیک بشار  
 اهل الخیر و السلام عینا و علیک و علی من اتبع الهدی فیه شیخ ۱۳۰

صورت توقع رفیع مبارک باسم حضرت شهاب  
 امجد حسام سلطه سلطان مراد میرزا

الحمد لله الذی یوقی الخیر الی بلادہ و عباده بنفوذ شیعہ و سلطان مراد لا یکن  
 الفراعین حکومتہ الباہرہ و ذل علی شی سلطه القاہرہ غیر من شیأ من الذین سکوا  
 بسین الحق و السداد و یرزل غیث رحمۃ من بعد ما قطب اجبا لیس بحسام سلطه  
 نقول و السلام مرده کلول الذی بعث محمد با رسالہ و حصہ بالاصابة و الالہ  
 صا و عا لارہ و مبلغا حکمہ عا سلا حکام الجاہلیہ و حاکما علی الطریقۃ المرصیہ صلوات  
 علیہ و آلہ سیما بن عبد المومنین الذی بسیفہ جمی الاسلام و قام الدین سلام بہ  
 علیم جمیعین و بعد بذکتاب کریم و خطاب عظیم من خزینۃ اللہ و فیہ المحدثۃ  
 و من سہنۃ اللہ و السنیۃ الخلیفۃ الی نواب الاشرف الارفع الاسعد حسام سلطه  
 سلطان مراد میرزا الی الملکۃ خراسان و قدہ اللہ لا فاضلہ بعدد و الان  
 انہ لما وصل الی خدم حضرۃ الامامۃ لازالت محفوظہ بالسنۃ و الکرامۃ تغلک  
 بحاجۃ حضرۃ المحدثۃ فاستبہر و انعم اللہ و غایۃ و صا و فسرین لہم یامون

أباك في كل حين محمد وأباك الله الذي جعلهم شكورا وقيمهم نضرة وسورا  
 ولقد وجئنا إليك بصحابة عبد من عباده المخلصين معين التولية العظمى نواب محمد وآل محمد  
 خلة مباركة فآخرة تقيك من برد الدنيا وحسرة الآخرة فزين باطنك وخاطر  
 بمسئلتها وتحمل يوم الزينة بهزار قدسها ونوميك باطقة الله وسأعده وأمره تعظيم  
 حرمة وشعاره وإن تولي نياية التولية العظمى من كان عالما بأحكام شريعة الله  
 يعقلم الناس على الحق البصير ويحفظ مال الله على حسن النظام وارتباط وتكون  
 تصرفاته منصوبة عن التعرّض والافراط وفي هذا الله رضا ولك فلاح شريك الله  
 على كلمة الرشد والإصلاح والسلام علينا وعليك وعلى عباد الله الصالحين والاربع

### توقيع عليحضرت شاهنشاه

نعمك اللهم يا من خص الانسان بشريف الهداية والكرامة واختارنا من بين الانام  
 بخلق الولاية والامامة فحن بعون الله سلاطين عوالم الوجود بسنة تحته وحكام ملك  
 الغيب والشهود بحكومتهم المطلقة جعل محمد صلى الله عليه وآله مطهر اسماء اعظم ومفاتيح  
 صمد لا قدم ناصرين لدينه لا قوم على الله عليه وآله وسلم وبعد هذا الورق الذي  
 وبعض الاطراف في فدي من الرخصة السامية والجنبة العالية لازالت قطوفها  
 سيقا دانية وهو توقيع مستطاب وحباب كرم وطاب من سدة المحضر

العلوية وخدمة العتبة المقدسة الرضوية الى مركز السلطنة لاسلامية وحامي الحوز المباركة  
 الدينية سلطان الاعظم الاعل وکماکان الافخم الاكمل حافظا لشريعة طهية  
 ولبجار الشيعية الناجية سلطان السلاطين بالاستحقاق المشهور بمقامه بحارم الاخلاق  
 في الامصار والافاق الملك المولود المنصور ناصر الدين شاه ايد الله ملكه وسلطانه  
 وايد الله حيزه وعوانه ولقد اتفقتنا في هذه السنة اجمعية جريا على السنة السعيدة  
 تبریک العيد اعاده الله بالقبال وخير بعيد ثوبا مبارکا وبوسات کبريتين  
 ايسل المقدس السلطاني وفقه الله لاشاعة العدل والاحسان وقدر في حقنا  
 الراحة والامان بل الحق واليان في جمادى الاخر ۱۳۸۸

توقع مبارکي است که بافتخار حضرت مستطاب اشرف  
 امجد ارفع والانايب السلطنة مکر بيسر ووزير خبک  
 دست شوکته صادر شد است

الحمد لله الذي انجز وعده وغلب الاغراب وحده يزيد انهم لمن شيكوه وينصرون لهم  
 من نصيره بحب الدين يعاقلون في سبيل صفاء ويطهرون كتاب الكفر لكي ايسل لنا  
 خلق العالم على حسن نظام واقين قوام رضى عن المعادين في بقية الرضوان المجابين  
 في حياية الايمان والجهنم لم تردوا غيبت باذن الله على فئة كثيرة الا ان حزنه بهم انما



والکافرون الممنون ناصرین واولئک هم النجاسون محمد و نستظم منه بان  
 بشت محمد اصلی الله علیه و آله لفرقة امره و احدا کلمته و خدنه بفتح لمبین و انصر  
 اسیر و اخانه بالاف من الملکة سون و کفی الله المؤمنین القتال فکما اودا  
 نودا و حرب طغیان و ابادا و کما اراد و کما اراد و کما اراد و کما اراد و کما اراد  
 و اسلام علی علی و اسلم علی و فاز بالمقام الاقدس الاعلی و صی رسول الله بالوصفا  
 انتم کسری و ذیاب السلطنة بتحقیقة الغضی الادی کان بالاستحقاق للمؤمنین  
 کبیرا و جیش السلیم و سرانهم یدیرا شیرا صاحب الایات المشورة و الزیات  
 المنصورة و بعدد التیم الساری من مهب الرضا و التیمم البحاری من مصب تصفا  
 ورق مسطور و رق منشور و فی آیه انور نزل من خضرة قدس الملکوت و ساحة عرا  
 البحر و ت باغ و از نواب الاشرف الامجد الاکرم الالفم نجل السلطان الاعظم  
 السلطنة الامیر الکبیر وزیر الدائر المجریه الاسلامیه اید الله بحمايته بحوزة العظیمه  
 مع کمال السعادة و خصال النیه و لقد شرفاه فی هذا العام المقبل بالخیار و السلام  
 بتزئیف فاخر مبارک لیتبرک قلبه و یسفی بانوار تعدیه و یستتم بذه العطیه  
 و یستظم بذه الکرامه المرسله من حصرة الامانه فی محرم الحرام ۱۳۰۸

توقع رفع مبارکی است که با فتح حضرت مستطاب

## مجدد شرف ارفع والا ظل السلطان دام اقباله العالی صاد شده است

الحمد لله الذي ظهر في كل شيء نور برأيه ومد على الكائنات ظل سلطانه تدور السموات  
على طبقه بادارته وتجري امور الارضين على طبقه بارادته الحاكم العدل في عيسيته  
الغالب في حكومه طله الممدود في ممالك الغيب والشهو وبيط وسلطان  
السعود على جميع الوجود محيط وسعت رحمته شملت كرامته على العالمين تبارك  
الذي بيده الملك وكتايبه بين يدي محمد صلى الله عليه وآله نبيا باسيف  
والكتاب وانا انا محمد وفصل الخطاب واطهره على الدين غملا نواف المعاني  
الابعد هذا الوحي الشريف السامي والروح الكريم الاممي كتاب مرقوم مشيد المعجز  
ولا يسه الا الطهر ون تلقاه بالخير والكرامه نواب الاشرف الارفع الامجد الام  
الافخم سلطان سعود يسر ظل السلطان دام اقباله وزيد اجباله ولقد شرفناه  
في هذه السنة العادة جدت باقبال والسعة بترتيف مبارك وموس  
سارک يزنيه يوم العيد نزيه الله فطوبى لعب يستعجب تعار ملاءه وزجر من الله  
شده المحال ان يحول حاله الى حال ويسهل عليه كل امر صعب المنان  
الله ولي التوفيق جمادى الاخره ١٢٨٨

صورت توقع زلف مبارکی است که بافتخار حضرت  
مستطاب جل مجد اشرف ارفع اکرم الفخیم اعظم والا  
ولیعهد وامت شوکت صادر شده است

الحمد لله ولی المؤمنین الذین اذوا بحسبه و آمنوا بوعده فاستضاء بنور الانوار  
الکبری و آمنوا انما هدایت الیه لعل فی جمیع الیات عده سار و رسول  
و فی کل الایات امره جار و مقبول لا یحص عن احاطه قدره و لا یکن انوار من کل  
جل کلمه ابان الله درجه السابغه و حجه الدنیه و یوم یعلم فی کل رساله محمد و آل محمد  
صمیم و یار امره و نسیه و ترجمه عده و وجهه فی عوالم العلویه و العسریه و الا  
السمیه و الارضیه و ضم من بین الانام جمیع الصفات المرئیه و البه

تحقیقاتی است در معنی وجود و زبان فارسی بی  
کلف نوشته اند

نمایش نخستین در بیان حقیقت وجود و حقیقت شهود باید دانست که وجود من  
حیث به غیر وجود خارجی و ذهنی است یعنی اگر هستی را بطور عدم تقسیمه و لا بشرط شنا  
لا خدسه ای نه مطلق است و نه مقیده تجربی است و نه کلی نه عام است و نه  
از وحدت بوعدت زاده نه بدانش نه کثیر بلکه این اعتبارات لازمه مرتب معاً

وجود است قال الله ربيع الدرجات ذو العرش وقال الله فلات اوب  
 بقدر ما شیخ شری گوید وجود اندکمال خویش باری است تعینا امور  
 اعتباری است پس جمیع این احکام فرامیگیر و غوانات وجود را و بذات  
 حقیقت مقدس از مراتب و منزله از این مطالب است و آلائش این حدود  
 در تک این قیود بحد حقیقت نمیرسد همچنین چون جبر است نه عرض زیرا  
 جبر یا موجودی را گویند که در خارج لافی الموضوع باشد یا مابستنی است که اگر در خارج  
 است پذیرد بی نیاز از موضوع باشد و وجود موجود نیست یعنی اگر ذات را هم در  
 شش ما خود دانی چنان نیست که وجود ذات ثبت له الوجود باشد بلکه موجودیت  
 وجود بخود است و موجودیت باین معنی که عین شایسته آثار و مبدئیت آنرا است  
 حق و ذات و شس سائر است که همه چیز از روغن چرب میشود چربی روغن از رو  
 است و در معنی ثانی جبر مابست ما خود است و معایرت وجود با مابست مطلقا  
 روشن چنانکه از نایش فرق دارد اما اینکه وجود عرض نیست چه که  
 عرض باشد محتاج بموضوعی خواهد بود که قبل از وجود موجود باشد چنانکه شری  
 معروضات که قبل از تحقق عارض متحقق باشد پس لازم آید که وجود قبل از  
 موجود شود و مفهده تقدیری بنفس لازم میآید و نمیرسوزیم وجود جبر در

زاید بر ذات و میات آنهاست و وجود ممکن نیست که زائد بر خویش شود و از  
 این گذشته وجود مآخوذ است در تعریف جواهر و اعراض زیرا که عظم از  
 آن دولت پس غیر جوهر و عرض است و از این تنزیهات چنان تصور نشود  
 که وجود امر اعتباری است و تحقیق ادعایان ندارد زیرا که قطع نظر از اعتبار  
 معبرین وجود نیست تحقق دارد و کان لیه و لم یکن محتمل و از این که تحقیق بشرط  
 شی امری عقلی و اعتباری باشد لازم نیست که لا بشرطی بچنان باشد پس وجود  
 صفت عقلیه نیست و عدم دخل در مفهوم او نتواند بود مثل وجوب و امکان در ذات  
 و ممکن و وجود و عدم استیسا است بموم بهی نه مثل عموم کلی نسبت با فردش و بواسطه  
 همین حالت و سبب بر همه مایات انبساط دارد و در جمیع اشیاء و در کل شیئی  
 حتی مفهوم عدم را هم عارض میشود چه ذهن استیسا زید میان عدم مطلق و مصنف  
 و تا وجود ذهنی پذیرد انجیکم حاصل نمیشوند و وجود حاضر تر از همه چیز است  
 الله و السموات و الارض بطریق تحقق و نیست آید به بیانات و عرف همه استیسا  
 او کم کیف بر یک انه علی کل شیء شهید و مخفی ترین و پوشیده ترین استیسا  
 ارحمیت تحقیق و مابیت ما عفاک حق مغفک و بیج خبر تحقق عقل باخا  
 پس نمیکند مگر نوع پس او محیط جمیع است و قوام و قیام همه اشیاء باوست

برکت وجود شامل نشود شی در خارج بقول حاصل نوازند پس وجود مقوم شبات  
 بلکه عین اثبات چه یک حقیقت است که تجلی در مراتب میکند و ظاهر در صور  
 میباشد آشکارا در حقایق چه در علم و چه در عین پس اثبات و عیان ثابته اش  
 مانند چنانکه تحقیقش انشا الله تعالی بایستد در میان وجود و عدم واسطه نیست  
 بچنان که میان موجود و معدوم مطلقا در هر میت حقیقه واسطه است میان  
 وجود خاص با و معدومش و میت مطلقه اعتباری است و تحقیق و نفس الامر  
 ندارد و از برای وجود فنی دستیست چه ضدیست فرع میت است و  
 شلیت لازم نوعیت و دو موجود متخالف را ضد یکویند و دو موجود متساوی را  
 شلین و یکسانند شی بلکه متضدین، تقوم متسلین بوجود است بلکه وجود است  
 که بصورت ضدین ظاهر میشود و ضدت بلیتیه با اینکه راجع بحد است  
 حایه بوجود است باعتباری چه هر یک از جهات تغایره ارجیث وجود عقلی  
 عین باقی است و زجه بلکه تغایرین مجتمع، عین وجود نه اجناس ان و عقل  
 شاید چه اگر در عین موجود نشد مجتمع نمی شوند، شیکه تغایرین در وجود و خارج  
 آن نوعی از انواع وجود مطلق است جمع نشود منافات ندارد و اجناس انهارا  
 وجودین است مومو و از جمله خصایص و خود است که قبوال لغت و تجزیه میکند

مسلمان در خارج و نه در عقل زیرا که وجود در کمال با هست است نفس و فصل  
 وحدت و قبول اشتداد و ضعف بذاته نمیکند زیرا که تصور شدت و ضعف  
 در احوال قاره میشود مثل سواد و سیاض که حلول میکنند در وصل یا در عرض  
 قاره نیست تو جهش بیک غایتی از زیادت و نقصان مثل حرکت و پهنی  
 وجود قابل زیادت و نقصان نیست و اگر زیادت و نقصی شدت و ضعفی واقع  
 بر وجود شود از باب ظهور و خفای است در بعضی از مراتب چنانکه در قارالت  
 مانند جسم و غیر قارالت مانند حرکت در زمان و وجود خیر محض است و چنانچه  
 روحش با هست و قوام وجود بذات است زیرا که محتاج نیست به تحقق  
 امری که خارج از ذات او باشد پس است قیوم بالذات و ثبات کنند  
 غیر است و از برای وجود است ذاتی نیست و اگر نه محتاج خواهد بود به هستی  
 موجوده بواسطه انکشاف از برای او انتهائی نیست و لامعروض عدم خواهد  
 بود پس موصوف خواهد شد بقصدش یا انقصاب لازم میآید فهو ذاتی و  
 ابدی و هو الاول والاخر و الباطن و الظاهر زیرا که هر چه ظاهر است در  
 عوالم شهودیه و هر چه باطن است در مقام غیبیه همه با و راجع است و وجود  
 بهر تنی و انانت از حجه انکه احاطه دارد باشیان ذاته و حصول علم برای هر

عالمی وساطت است پس او را در تر است بدانمانی و وجود سنوار است  
 همه کالات و فاعلم است همه صفات مانند علم و ارادت و قدرت و سمع و  
 و غیر ذلک فاعلم الحی المبرید القادر السميع البصیر بذاته و برکت و جود حق  
 بشود کالات اشیا با آنها بلکه ظاهر شود تجلی و تحوّل و جود و تصور مختلفه  
 به جمیع وجودات خاصه تشکله در مراتب احدیت و جود ظاهر بند در مقام  
 واحدیت و جود و جود حقیقت واحده است که اصلاً تخر ندارد و کثرت  
 ظهورات و صور و جود صدها وحدت ذاتیه او ندارد زیرا که در وجود متغایر  
 و نیت که اشتراک دارد داشته باشد و چیزی و متمایز داشته باشد و شئی  
 و این مطلب منافی نیت با ظهور آن حقیقت واحده در مراتب متعیننه بلکه  
 وجود اصل جمیع تشات صفاتی و اسمائیه و مظاهر علمیه و عدلیه است

این فرمان مبارک بهم از انشای فصاحت پیرانی ان  
 بزرگوار شمر تصدیق است و امضای خادمی نواب محمد  
 امین میرزا

محمد سنانی بخیر المومنین من یصلح الی النور یصلح الی التوبه من عباده و هو الحق  
 انفسه و یصلح علی من یخلفه بعد له و من یصلح من و اذن من فی الاستغفار للمؤمنین



اشیع اشیع اطاع فی يوم الدين صلی الله علیه و آله انفسه لیا حین و بعد  
 بطیفة مولای ان بنی و بن الله و نوبالای علیها الارضاک هر حاجت  
 بخیری که دست تو سل بدیل شفاعت بازند بمضمون من تنگ بکم منی سببا  
 نجات برای او آگاه است و ابواب درجات روی او گشاده چنانکه نواب  
 احمد والا محمد این میرزا در کمال عجز خجسته عبودیت و طاعت باستان فیض نبی  
 سوده از و اتقین عتبه عرش مرتبه درخواست نمود که در ملک حدم و الامقام  
 محرم کمر تو بی خدم مبارک شرف انسلک حاصل نماید و حصول این نسبت  
 برای شمول مغفرت و قبول معذرت وسیله تنگی سازد انجاما حالاً موله این توفیق  
 رفیع مقدس که ایه خرافه است و مایه حبط گناه شرف صد و رمی یابد  
 که جناب جلالتاب قوالا لسماعة و الابل مؤمن الملک که به نیابت ذات  
 انکو فی صفات سلطان عادل و خاقان کامل سافشاه دین نیا متع الله لمسلمین  
 بطول بقا و تولیت آستان قدس سرور است نواب والا محمد این میرزا  
 ازنده الله در کشیک پنجم خادم تشریف آستان جبریل در بان دایم مقرر است  
 انوب معری الیه قدر انمرتبه را بشناسد و حالات بطنه را با حصول این نسبت  
 این بهره تقسمی توفیق دهد که این جل مقصود نشود و از این فیض ممنوع نباشد و بجا

این ربط مبارک را در اتباع احکام تسرع و تسرئات احسان و عدل و ان  
بخشایان سعادت مابان عال نجسته اعمال آستان ملک پاسبان و کتاب  
و قرقانه حدس شرح یفرمان سعادت عنوان را در فاتر خود ثبت و  
ضبط نموده در عهد هشتاد و نهم فی ثانی عشر شوال المکرم ۱۲۹۳

رقعه است که بمقرب الخاقان میرزا مادی خان نشی بامشی  
مرقوم فرموده اند در خصوص تیول و و قریه و رزق  
و اند و در خراسان

عرض میشود از صد و رسته مبارک در تحفه رتبه تیال و محتاج موجب  
نواب احمد و الا شایزاده معین التولیه اعانه الله و انعم الله علیه  
مستمر بودم پریر و از طرف سامی پیامی آورده اند که موجب مکتور نواب  
امری ایله و بحر تبده است که خدا نخواست ای حکم و الابعار ضمه نین و به اور  
عمده تعین مانده که رزق و اند و وسیله رزق اضدا شود و لا خصلو  
اند اند و ابانیکه سلیقه و وجه از تصدیق انحر اباد است دست که  
شریاف حضور عاطفت طهور و الابدوم متجانه عرض استعلام کردم که  
اگر نسخ آن آیه فرموده به متوقع و مسند عی نخرینها و منها بشیر نفع یسین

مرحمت نایش حکم سابق را تو کید و تقریر فرمودند که فدائی نیامده و بدائی  
 نشده حکم ثابت محترم منقضی و مختم از دارالانشای و الامطالیه کنسید لذا  
 مع التکرر خطار و بلاغ که قسم در حق و انداد را که بالقای شبهه و چار  
 تأخیر بود امر و زبواب و ابرسانید که از این رکبذ رنزد الحال و اسود و خیال  
 شده و حاکوی وجود مسعود مقدس و الا باشند ایام خفایت و روزگار  
 بدایت پانیده و مستدام باد

کارمادی این بود تو مادی	نامت خسران از شادانی
-------------------------	----------------------

۱۲ شرب لاجت اشع اگر

باسلامبول در جواب مکتوب عالیجاه اشرف الحاج حاجی  
 رضا قلی مدیر دبستان ایرانیان مرقوم فرموده اند

ای یار و فادار من ای حاجی حاجی	وی جمله احباب باقبال تو راجی
از روشنی ز منسیره توان دید	باریک تر از منی و اندر شب داجی
مکلی اگر خندم متین تو نماید	بر قلم من موج شود ماکن و ساجی
ان هوش عمیق تو دوان فکر و فیت	مصباح دیبا می شد و فلاح حاجی
تقریر تو نیکو است چه دشنام و چه کرام	تحریر تو خوب است چه داد و چه حاجی

هر کس بجان خود دل از نصبت یاری آید | ایمن و بهین دوستی حضرت حاجی

حاجی جان خد کا خذ از شما متوالیا رسید در حالتیکه در بستر ناتوانی افتاده  
 از دنیا دما فیما و من نصیب پشخ بودم و مقدمات عالم غیب و ملکوت را مشاهده  
 مینویدم بقول عثمان بن مالک بود انفاص معدوده بپایان بیاید و رفع حجت  
 کنم فضل الهی شامل شد و صحت و عافیت نصیب گردید اکنون که با کمال  
 ضعف و نقابت پاکتهای شمارا کشودم و ملاحظه نمودم پناه بر خدا بیکه  
 تحریرات شریفه نامسوار و ناصاف و بالا دست دره نادره و تاریخ و حصار  
 بود چنان صدمه بخاطر زد و مرا حجت بشاع که خوف کس مرض بود و نقص بر من  
 که تو ی حکمت رفقه بودید با نغمه خسری که اصطلاحات منطق باشد

در تنگنای عکس نفیض خیال تو | ترسم که صورتم ز بهیلا جدا شود

بر خلاف مقدم و تالی که شام نوشته بودید وقتی و ایام صباوت و روزگار  
 طراوت که تعلم منطق میکردم بکهره نوزانی و طره غلغلانی صاحبجالی نظرم افتاد  
 این صراع بخاطرم القاشد انشمار طالع و اسباب موجود مختصر با هزاران جان  
 کندن از سنگین رخ مرقومات شمرید و آن همه چیزیکه فیهدم این بود که مطلب  
 بهی و سلم را از خار نسودوده بید کی محروم و نصف جناب اجل امجد اگر م



تضع کل دات محل حلقا حضور و غیاب شما تا وقتی نذار و دلازکی نخواهد کرد  
 انت ائله حال مقرب بدون وضع متعب مانند نکل اول می پویی الاناج خوا  
 بود و نوز سید داش بربر یک تاج سزد که از همه دلبران ستانند باج  
 اگر چه خواهید فرمود قیمت ضعیفی شد و هر حال قیمت از لی بی حضور باشد  
 علی البجالة وقت نعمت است و عمر محترم فراخی و کتبی و کوشه چینی نخله  
 فرصت که عالم می است خاصه و می که باد و در صحبت یاران  
 بگذر و زنجار عنوان انکار و قیام و تخلف زبش اسانه نخبند که حضرت  
 سحاب تیر قیما رقبه الانام آقا و ام لسه برکات وجوده و عده قطعی  
 و علم بی فرموده اند که صبح سه تنبه باید حرکت کرد و سزاوارت که دان  
 مطهرین راسل در داره یا شنه کرد و غیار کنسید و مع ذلک بفرماید که  
 ارسو انخیاط ششم انخیاط میگردم و حال آنکه از هیچ نمیکزید نه از سوراخ  
 سوزن و نه از اعکاف در روزن

حجاب ملک بک سون بقدرت

توصیه در حق حباب آقا شیخ از اسم قی اسان العلماء زبده  
 بحضرت سحاب اجل اکرم عالی قای من السلطان ام قایل

## العالی مرتوم فرموده اند

معرض عالی میرساند شرط خلاص و فرط اختصاص تقصی است که با هر  
 وسیله حسب حالی بخت برآورد عالی بفرستد و آرایش آید امور شخصیه خاطر  
 مبارک را دلیل تنبه و جالب توجه گردد و لی بلا خطه این که خیال حضرت  
 شتاب عالی را تصادم نکند و باطنها قصص و افشای غصص بایه تکذیک صفای غای  
 سامی نشوم در نهایت دم فرو بسته ام و خانه را گشته ام و در زاویه جنونی نشسته  
 بگرد کار را کرده به مصاحبه خویش صبرت و فی الحقیقتی و فی لیلین قد  
 ولی در این موقع که جناب استطاب شرایع نصاب لسان العلماء و ترجمان لفظها  
 آتشخوار ایم سلمه الله از آستان قدس مبارک عنایت مرحمت داشتند  
 بحکم انصاف و حقانیت و صفای قصد و نیت لازم دید که مراتب عاکوئی  
 و مدحی ایشان را از وجود سعادت نمود عالی عرض و شهادت در علم الله تعالی  
 در اینست که در عتبه مقدسه رضویه علی شرفا آلف لاحتیه شرف بودند  
 مخصوصا نایب الزیاره ذات قدسی صفات عالی و نحوه از تذکر مکارم  
 و شکر ماحم طراز انسانی غافل نبودند و در مجسمه کرد و بیان با فصاحت  
 بیان بیشتر از خیریه وجود مبارک اشتغال داشتند چون در آنحضرت با نصرت

که ساحت اقبال و نصرت است حق هیچ ذیجی ضایع نمیشود انشا الله زاده ا  
علی کاغان در باره ایشان لطف و احسان خواهد فرمود که وسیله آفتابان و پادشاهی  
برسد و حاکیان و مخلصین حضرت اجل اعظم دایم غلظه خواهد کردید ایام اقبال  
و احلال ستادم <sup>تجربہ نظر</sup>

ایضا سفارش نامه است که در حق جناب معظم الیه زید توفیق  
بجناب اجل امجد عالی سرکار مخبر الیه و له وزیر علوم و تعلیم  
مقوم فرموده اند.

بعض میرساند  
با اینکه رشته اخبار و رابطه اطلاعات از همه جا  
کس بدست کفایت جناب جناب جل عالی بسته و پیوسته است عجب است  
که از احوال مخلص صمیمی چگونه نمی پرسید و مخصوصین را بمرکز سیم و برکت نسیم  
اعلامی و دست نامه میفرماید و پستی میفرستد غیر مستقیم و مکرر اف مجانی را هم از  
بخطرف در حق کسانی حکم داده و بذل فرموده اند که غالباً بی مایه عرضها می کنند  
و در حق مردمان محترم مایه میگیرند علم در آن ده مجلس که بشرف حضور عالی  
نائل شده اند و ملاحظه است که در مورد یقین داشتیم رشته التفات خاطر بشرف  
لا یقطع خواهد بود و انصاف این عروه محال و مسموع حال هم بر جسم قدی غایت



باطنی حضرت عالی بقضای کمال یمینان و استظهار را دارم ولی خوبست  
 گاه کاهی حفظ صورتی و تصفیه که ورتی بفرمایند باینکه حامل فریبه جناب  
 خطاب شریع آداب آقا شیخ محمد ابراهیم سلمه الله تعالی است و از همه جا  
 بکاهند و تا همه جا سمره شرح حال خود ابلسان صدق ایشان و امیکند  
 که امر و زبالا استحقاق بلکه بالاجماع والاتفاق لسان العلماء استند خیریکه لزوما  
 حاضران عالی میسند مراتب دعا کوئی و مداحی و حفظ انبیا جناب مغربی  
 ایست از حضرت عالی که در ایام شرفیابی با قات آستان بالاخص  
 نایب الزیاده وجود قابل نمود عالی بوده اند و همه جا ذات اسمی رستود  
 و بسته حقوق خلاص و سابق اختصاص ایشان در انحضرت بی نتیجه نخواهد  
 ایام قابل مستدام تیغ غفر

ایضا

در حق جناب مغربی الیه توصیه بجناب خطاب  
 جل عالی آقای امین الدوله منیر علیخان دام قایل  
 مرقوم فرموده اند

بمرض میرطلبند قبیر آگاه است و صدق ضمیر بهترین کواه که ارادت

حاقه تمام و عقیدت صادق تمام اصلی ثابت دارد و فرعی ثابت بوستانی است  
 که بر گزینند با و خشنه اش چیزیکه از ذخایر ملکیه و مایه لایبهاج دنیوی برقرار است  
 و فی امان است از دست برد عالم متغیر محفوظ و محروس همان جوهر نفیسه عشق و  
 ارادتی است که بجزرت عالی دارم اگر تصدیق بعرضه نمیدهم و گستره مرا هم عالم  
 غیری شوم که اش را میداند و نوشته میخواهد ولی در این موقع که جناب ستیلا  
 فضایل نصاب شریع آداب اقا یخ محمد بر اسم با قبس سلیم دان من شیشه  
 لایبر اسم مرتبت حضرت قدس رضوی را تقسیم کرده و در اک محضر انس  
 علویر ایشینا د نموده بودند لازم دید که خاطر مبارک را بحالت ایشان و  
 نرید نمبه و جالب التفات و توجه کرد که جناب مغزی الیه با قضای کمال  
 حق شناسی در حایت مرتب بخلاص و اختصاص در مدت اقامت و تسکین  
 در آستان گزینی پاسبان نایب الزیاده وجود سعادت نمود عالی بوده  
 و غالب اوقات بشر محامذات جمیده اصفیات استعمال سیورر میدید یقین  
 دارم که نزحات شیاطین در ساحت خیال و خاطر عالی سورتا تیری نگرده  
 و از عراض محموله و خب رجحوله قلب امینی و سلب ایتی ظهور ننموده است  
 و الا زیاده بر اینها در انصاح مدعی و انصاح مدعی عرض سیکردم مجاری را

شخصی انجمن را هم اگر متفقدانه طالب اطلاع باشید جناب مستطاب شیخ که  
از اهل صفات و بالاستحقاق لسان العلماء برضی عالی خواهد رسانید ایام قبل  
و شوکت سدام شیخ میرزا غفر

ایضا سفارش نامه است که در باره جناب لسان العلماء  
بحضرت مستطاب مجد شرف اکرم افخم اعظم والا سکر  
نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ و ام اقباله العالی  
نوشته اند

بعض حضور والا میرزا علم الهدی و کفی به شهید اران و مجلس که شرف  
محاضر حضرت ارفع افخم است شوکت و زادت رفعت نائل شده و سعادت حضور  
والا استعداد دیده ام انقدر مرجم و شفاق و مکارم اخلاق دیده ام که ما و  
العصر موجب عا کونی و ناخوانی است و در مجمع روحانیان مدح ذات  
فرشته صفات والا را اولین تکالیف متعه خود میداند این که کمتر عریضه نگارش  
و شرح عالی بان حضرت سیمرغیت نمیرسد فقط بجا خطه بنیت که خاطر شرف  
تصدیع نمند و وقت شریف نصیب دهد

بیت

در نخستند که انوار تجلی است

سخن دارم ولی ناکفایت اولی

کون در ضمن ادای شهادتی عرض ارادت کرد و کسب سعادت میاید جناب  
 فضایل نصاب شریع آداب آقا شیخ ابراهیم اتی ربه قلب سلیم که بطیفه تن  
 من شیعته سالهاست از پروان اراده بندگان والاست و دعا کوئی مخصوص  
 ذات ملکوتی سمات اقدس همیون علی دام ملکه وسطانه و خاطر شرف  
 برایای علم و عمل و مراتب انسانیت و صفای نیت معنوی الیه کمال سبقت دارد  
 در این شهر حدیده که در استان ملایک پاسبان بالاخص خاص نایب الزیاده و جو  
 سع و مقدس والا بودند با اختیار و تصویب قاضی علمای اعلام و حج الاسلام  
 ایدهم الله تعالی از طرف ذیشرف استان قدس سرکار فیض آثار جناب  
 معنوی الیه لقب لسان العلما نامزد گردید و هر یک از علما و اهل بی لسان صدق  
 در حق ایشان تصدیق کردند و انجیستون گفت لقبی صادق تر و موافق تر از این  
 مورد کم اتفاق افتاده از توجهات کامله و غایات شامه حضرت اشرف  
 ارفع والا دام ظلّه و قبالة سلطت میروند که در خاکپای محضر عقلای اقدس  
 بامیون صاحبقرانی خلد الله ملکه و جبرئیل فی بکار بقصر خلعه عرض تصدیق و  
 و توسل کنند که فرمان قضا جریان مبارک تقریر این لقب در باره جناب معز  
 الیه ترف صدور یابد که مایه دعا کوئی و خوشسندی و نرید استان و رضای

عموم اهل علم خواهد بود ایام شوکت و کامرانی در پرتو قبال صاحبزانی مستندیم  
شیخ ابراهیم غفره

در جواب مکتوب خباب اعتماد التولیه و وزیر اول آستانه  
مقدس مرقوم فرموده اند

مخدوم کرامی مهربان      سوابق محرومیت سه کار طور علی هر دو خیر  
خاطر است که محتاج اظهار نیست جزاک الله فی الدارین خیرا پسند ستوده  
صدفش این است بآن خاطر تا زوایا و اطفال کامله که در کارهای آستانه  
مقدس دارند و امروزه در نزد همه کس برکنان مقدم و مسلم و از همه کس البصر  
اعلم ستید غیوایم گفت خواسته اید مجهولی معلوم کنید بلکه تجامل عارفانه این  
سوال را کرده اید چون میل کرده رغبت فرموده اید که احاده ذکر نعمان شود  
که معلومات خودتان را از لسان و تقریر یا بیان و تحریر بنده تلقی کنید  
سید هم بنده با توفیق نوحیه آستان قدس همراهی و هوخواهی داشته  
و بسبب جانب احترام نامرعی نگذاشته ام خاصه تولیت جلیله حاضر که  
دوستی موردش و یگانگی محصل باید بکاربرد و معر بانیه و قدرت انبیا  
مرحوم عضد الملک طاب ثراه زحق شخص بنده در اوایل عمر و مبادی امر

بر شما معلوم و مکتوف است ولی تعجب میکنم اینکجوی حادث و گیرنده است  
 و سبک و بزرگ گرفته است روح و الدش از به کار و واسطه امور آستان قدس  
 شما محول شد که بحکم عقل و ممانت و هوش و خطرات بعد از حلت انفراد  
 قریب سی سال است در آستان قدس فردا عمل و شخص اول بالاستحقاق مرجع  
 و معول ستید ولی از طرف جناب تولیت حاضر و نهاده تعالی این جوان  
 نادان ز زالت عنوان مرکز دایره بد قولی و بد عهدی نماینده اطوار متنبه  
 بکار ناما مور میشود و در هر موردی تولیت معتمد می نماید شما بهتر میدانید که در  
 حرم محترم با عاوم باشی کشیک چارم چه کرد و چگونه طرف شد و اقدامات  
 و ماموریت های بیکش هم مطلع هستید و گناهی های نامی آستان قدس  
 از بد زبانی و سخت کانی و بد کانی او میدنید مع ذلک از بنده سوال میفرمایند  
 که چرا او را محترم مانند بزرگواران یا حریفی سخت با او گفته ام پروردگار که این جوان  
 نادان بد را شرف آید و لا یلغیر آتش یعنی بکشی از او باش که با او خستاید  
 مطلع شنوان که باید من حاضر و ناظر باشم و با وجود دار الشایکان بیکان نمی گزرد  
 و سقط گفته و در جای رئیس دار الشایع جلوس نموده و در کمال زالت و جهالت  
 رفتار او گفتار او کرده است که از اطوار را ندیده و بیکس از محترمین قوم عین می نمود

کرد و آلاشت نهد و اسامی مرضار کسی حرفی نذار و عوض تکفیر هر روز جمیع  
 اویهای آستانه بیازد و ثبت بردارند ریاده تصنیع نمیدهد **ایام حاکمیت**  
**سج اگر سر غفر**

**ایضا بقرب انخافان اعما و الهولیه مرقوم فرموده اند**  
 محمد و مظهر مهربان از کلمات پریر و زبآن تعهدات صادقانه  
 نتیجه ظهور نکرد اگر چه یقین دارم جمیع تقریرات بی تکلف بنده را ببلای جمیع  
 اطلاع کرده اید ولی دلم نمیخواهد نتیجه آن صحبت را کتابالا اختصاص خدمت شما  
 رحمت بدسم که ارایه نماید مخلص شمارا اگر کسی نسبت به هد که وظیفه شناس  
 نیست و آداب نمیداند بلا شبهه خرق اجماع کرده و قرع اسلح زبرا که  
 بفضل اله تعالی امروز اگر مسلم بر دارم حقوق مل و حدود دول را مقبول  
 تحدید کرده چگونه میشود بعد از سی سال مجاورت آستان قدس شون  
 و اختصاصات مقام منبع و موقع فیض تولیت جلیله عظمی را ندانم البتة  
 تولیت جلیله حق اطلاع و تحقیق و تفتیش از جمیع دوا و راجعه بکار فیض آثار  
 دار و سبت و اندام و مخفی و علنی تمام مویات نفرستد ولی ان نامور حق ندان  
 که بجهت و شخصیت ارباب مناصب رئیس یا مروس سجد یا نحو س تجاوزه نماید

مگر آنکه خیانت و عدم دیانت کی از خوا در خدمت او لیای آستان  
 هجس بدرجه نبوت رسد و حکم عزل او در اسما بین و دیگر ایراجای تعیین  
 نمایند این بزد کواری که بسرکشی و تحصیل ملاحات بدالشاف و سنا و  
 چون جفا بخاورد و مقدم بکارهای غیر جائز است از یوم الورود و تصرفی  
 که بریاست این بیت راجع بود در کمال استقلال حد و انابه که گرفت و  
 امریکه بخش تولیت جلایه آستان هجس مخصوص است از عزل و نصب اجزا  
 و اعضای کارستانه او صادر و ظاهر شد و کفی علیک عن القیال  
 مخلص برای اینکه مظلومیت خود را بر همه معلومیت برسانم و باد لیای دولت  
 و سبحان حضرت عرش ربیب تعالی که تا چه درجه در تصنیع حقوق بنده  
 و قصد ضرر دارنده صبرت و اناناکتیم و البلاء عظیم از نمایش کارهای مختصه  
 روزانه و سخا بقائنده بود که انهم بدون اطلاع علی لعمریه فقط رسم میشد  
 و اینو نخستم تخریجی حجه انحراف است تمام تصرفات شروع و مخلص را که حاصل  
 سی سال خدمت بود منقطع و ممنوع کرده اند اما در امور مدسه فاصله شایسته  
 میدانند که مقاصد و امر تولیت عظمی را بخر بنده احدی حق اجری نداشته  
 و کاری بدون اطلاع مخلص نمیدشت این دایره را همه علی از دیانت



بنده خارج خواسته اند و بعضی از مدلتین و مدرتین در کمال آزادی بطلب  
 شخصیت بنده استیلا یافته اند با وجودین اگر وزارت سرکار اقتصا دارد  
 که با چنین حالتی باز صابر باشم و عرض شکوی ننمایم تا تو ابر ناگرم و آلا ناچاری  
 خود را از اظهار نکردن و تسکینی بواسطه شخص محترم شما که می توان گفت در دفتر  
 قدس فرقتب و دواحد کالف هستید و یک لفظ بجای هزار معنی عرض کرد  
 و این آیه شریفه بدلیل معذرت و درمان مجبورت خود تلاوت نمایم لکیت  
 الله بکرمه بالود الامن ظلم سر بیا و صحا جواب را فقط نرم زیاده تصدیع نمید  
 تسخیر کرمه

رقعه ایست که از طرف مرحوم جناب میرزا سعید خان وزیر امور  
 خارج خطاب شراه در آیامیکه متولی باشی سرکار فیض آثار بود  
 در جواب نوشته جناب مستطاب آقا میرزا رفیع صدراعظم  
 آذربایجان مرقوم فرموده اند

نور چشم کرامی و فرزند مقامی      رفع الله قدرک و شرح الله صدرک  
 نقد و انفی کتاب خنک عالی      و کان من الجبال بلا مثال  
 بالفاظ المخطوم اللا      و معنی کان کالتحدر الحلال

نام خودت علامه و نوشته محبت نباسته که حاوی کشف و تفصیل بود  
و نامی وحی و ذیل خط و وصول داده موقع قبول یافت خیال من کتاب  
رفت اشارات و دقت عباراته یذکر فی بابان و العلم و جبرانی بدی سلم  
من یبلغن اجابی تبریز متعین تغزیر و تفسیر سلام کتیب طغوا علیه السلام  
و بنوعی علیه السلام و ان علانی من دونی فلا عجب و لنا فی رسول اسوده  
حسنه فاذا رایت اخطب جلیلا و ما کان لیهبر جمیلا فبحمد تم هجر ادرایت  
فیما جرحی الله و مونا صعبه و عسی ان یاتی بفتح او امر من عنده  
عکس را خواسته بودید آنی من کار نامه بر عکس مقصود و امورات  
بر وفق خواہش نقص و حدود است

الله بر عکس مالی و یقینی      من لغنیمتہ بعد الکتبہ بفضل

الحمد لله نیاج صنعت مغزانی و فکرانی در قف و انی و خاطر صافی موجود  
انظاری آفتاب و ما حواه ما کذب انفراد ما راه از این گذشته کان نمکین  
که اگر فرضا در خراسان عکاسی باشد عکس من قبول از تمام کند و مثل بیا  
جسام تواند بود که کیفیت را بطوری تحمیل کرده باشند که از قلاب  
استانی و جسم خیالی عکسی اثبات تواند کرد قسم بجان تو کرتن نمی ست

پریم در این ماه مبارک علاوه بر کسالت همه روزه گرفتار قسام نوبه بودم  
 که بطور دوستان بخاریارت میکرد و گاه بطریق محمدستان موطنی  
 داشت چنانکه ستری از آن نتوانم گفت در آخر منجر برنج شد و از برنج صحت سببی  
 داشوی نگذارد و الا دمه لم تکلم من ام افنی حال بکماله چند روز است حالتم  
 بهتر است ولی خداوند ارادت پذیر و شکرگزارم که با حصول ترف سببی  
 بوسی نام علیه اسلام جمیع عکاره و ظاهره و باطنه سهل سینما بدین قدر که  
 و فرغت کامل حاصل باشد که در آستان قدس شت شال غارغ البال  
 اینظم امور است کسر فیض آثار و بدعالمی وجود مسعود علی حضرت اقدس  
 سایون رو خافده شرف اشتغال و استه باشم بدافضی رجای و غایه  
 انسانی شمارا هم خداوند عالم در همه حال معین کفیل و نعم الوکیل است  
 بمان است که نوشته بودید تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست البته از  
 مجاری طالات اطلاع داده از نگارش مرسلات مضایقه نماید زیاده  
 بحمت نیدم ۹ مهر ۱۲۹۱

بنوآب والا شانه زاده معین التولیه و ام قباله نوشته اند  
 معروف میگرد که انصاریم یا سه انصاریست سرکار والا در بایر

و در وراست از حالت سرکار والا استحضار نذر مارجو که رخ کسالت  
 تنه باشد و در این برف و سرباطور که لایق و با مزاج والا موافق است  
 رفتار میفرماید از جناب افتد بی باب هم می اطلاع اگر بدنام باز حمام نخواهد  
 بود و بنده تمام نخواهم شد و باقتضای فصل با گرمی شوق وصل برود حق  
 روی نخواهد و مضایقه انشرفیابی نذر مارجو و تصدیق نمیدهم هیچ پیش  
 سفارش

نامه است در باره جناب شیخ الاسلام لایحان نبوب  
 والا امیرزاده اعظم حکمران سبزوار مرقد داشته

بمرض میرساند اگر چه از زمان تشریف فرامی این حد و طرف  
 آنچه توقع بود از طرف دیشرف والا اظهار طفتی نمائیس حاصلی نند  
 انجلیص میرین بسم باقتضای امر دکی خاطر داند و در خبر بحال ان نیام  
 که خدمت سرکار والا تبرکی و ضمانت غایت و التحریری تا به دلی در  
 فریضه دعا گوئی و مدحی و غیره خواهی تعاف و تقاعد داشته ام و مزید غافل  
 پیش آمد مقاصد و امالی سرکاری را از خدا میخواهم در اینم قهله جناب  
 معارف نصاب شیخ الاسلام لایحان حریمت مرهبت و تشنه لرزه

یا الزام بعض ارادت و اخلاص و توفیق عوالم اختصاص مبادرت کرده غنما  
 خاطر و الار الویل آگاهی میشود جناب مغزی الیه از جمله نخبه و محترمین و من جمیع  
 الوجود شایسته محبت و ملاحظت اند علاوه بر آن حتی که همه واردین و مشایخ  
 از ائمه حکومت سرکار دارند چون جناب مغزی الیه مورد رحمت خاصه حضرت  
 والا ایالت کبری دامت شو که در حقیقت کفایت امور شان بر محنت حضرت  
 و الله مورد شعر معروف باین حدیث نهاده تعالی سرکار و اتم  
 با صوره حسنه ایشان معامله خواهد فرمود که در همه جا نرسد بکس ملاحظ  
 و داعی وجود مسعود و الا باشد

مجاور سافرجان پرورد که نام کنویش بعالم برود

رخ از سر خله  
 رفته است که مرحوم مؤمن السلطه در سفر او لیکه  
 بطهران رفته بوده است مرقوم فرموده

معروض میدارد منت خدای که پس از ورود و سه کار اخبار سرت  
 آثار متوثر رسیده و خاطر مخلصین و بستگان اكمال آسایش دست او  
 باشد الله تعالی بحر می و قبایل موبک عالی را در تدارک استقبال

بود و بخت حضور لازم اسرور علی رغم دشمن شاد بیا باید کرد و نیا اندر بخت  
 نصیب سرکار چه خواهد بود پس چایلو سی و یک سالوسی دعوی  
 طاموسی دارند و ادعای کجادی غافل از این که حلفت طاموس این را  
 براهیخته باریکتر ز مو اینجا است نه هر که ریش را سرود و وزیر کشید  
 و در شک ساخت و بکار جبهه پرداخت فرضا مفرو و من ذکی دانست و  
 هیچ و خرجی توانست پیشکار شود یا کار پیش میرود از تحقق تا مقصد فرقت  
 موسی اگر عمل آب کاری و ددیمه اقداری داشته باشد و در بنی اسرائیل  
 گذشت مردم حالا جان بغزایل نمیدهند و کوساله پرستی نمیکند امید که  
 با توجبات خاطر انوار قدس مایون و استیارات کوناگون از خاک پای  
 مبارک رخت اطراف باستان ملایک پاسبان یابد و کاخ خیر لعل  
 باین وجه مبارک شتابند ایام اقبال باستد است و مزاج عالی تفرق  
 بسالت *نیم شهر خمر*

معلوم نیست که مرقوم مروده اند

بعضی میرساند چون کمال آرزو مندی شخص نیست که بنیاسان  
 و مالات در خدمت جد جلالی زیاده اقبال مرصوف است و بسته باستانی

مخصوص خط نماید لذا فریضه دمت دوستی و خلوص نیت میداند که گاه های  
 وسایل و در بر آید و در سال تحاد فرستد تا کشف اعلاص باطنی باشد  
 و منظر مودت و قی و امید و ارم از طرف سامی تو جهات و ستاره مبدل  
 آید و پیوسته رود باطن حسنیه لازم الرعایه دانند و مخلص را مثل انبا، زان  
 که غالباً اصحاب خدر و ارباب کمر ستند بجا نیاورده باشند من اکنون  
 رجال صدق و اما عاهد و اتم علیه وصول مرقوات کریمه و ارجاع تکالیف  
 مطاعه را پیوسته مترصد مایام سعادت و مسرت بکام باد و عاشر صفر ۱۳۰۶  
 شیخ الریس غفر

### در جواب رقعہ محترمه نوشته اند

عرض نموده زیارت خط شریف و نکایش ظریف صبح مار بخیر کرد  
 ولی سه کنده در زیر کفاف بود و مطالبه کنده صرف احجاف و از  
 مقوله ابرام و الحاف سرکار حاجی خان عاقبت محسود سالها رحمت صل  
 کشیدند و عمری بذوی بقول حدیث کردند ثمری ندیدند و نتیجه نبردند که  
 که بحسن خاقان کنده و در بخیر انداختند سوی نادر و ان عت باشند  
 بصرف خاطر دیوانگان را بخطاب خلیلی مخصوص ساخته کندی پای انداز

بجانبین دار افتانودند و تصرف وقت داده اند شما می خواهید این کار خیر  
 بنیاده شود زینهار محرک سلسله طمع نشوید مجبباید زنجیر جانبین مختصر عرض  
 یکدم اگر دو شاخه بخودن بنده بگذارد قیمت کند و تحصیل نستهواید کرد  
 زبیده حجت فرموده شیخ زین العابدین علیه السلام

نصیحه مرقوم فرموده است

مطلبی که در روز قیامت کردی و تقلم کردی و انک مایه تالم شد ولی انکار است  
 سروده است و میگوید و زدیکه باشع و چراغ با خاطر جمع و نسیان  
 سعادت حتی الوتد فی الجدار را خواهد برد و خواهد خورد گن ان نور چشم  
 سوء مراد است را مقابل بحسن مساعدت بخند از شما بزرگتر تا که دقیقه شناسند  
 هزار ساعت را برای یک دقیقه طرف مقابل که ثانیه ندارد و میگذرد و عت  
 الجار سید ایان در سیها علی الجاله شمسار نصره لشرار انجان و نصره  
 با خود بدان و الله نسیم المولی و نعم النصیر سلسله تخمین و حضور و نجمن پس  
 بجایشد شیخ زین العابدین علیه السلام

از باد کوبه نبواسط قطاب و الا ساهرا ده  
 معین البولیة و ام فیه الة نوشته اند



سر و ض میار و آنچه از قاطع کشتی و امواج بول خیزد یا باطل  
 نجات رسیدیم امروزه نظری اعلیٰ نشسته ام و قراقرده شکهای خیابان باد کوه  
 و آمد و شد پری و جن و انس همه جور و همه جنس را سیاحت میکنم و من البجانب  
 آقا میرزا موسی ستونی هم حضور دارد و علی الاتصال اظهار تشکر نماید که من  
 حجت لایحیه بصحبت من نقل شده از راه مازندران آمده غم کعبه دارد  
 و حاج محمد ویرز سر سیمه آمد که میرزا موسی در کشتی است فوراً انصراف شد صحبتها  
 کردیم در این بین کشتی سخت طوفانی شد اعظمه دل دریا گردید موج تو خیز  
 در بوده دلم موسی آب بنش کجی خشک شد کعبه آب دریا دقایق موسی چرا  
 تیرسی و لقه کرتان بنی آدم و خدا هم فی ابته و البحر صدق نیست با غنیمت شد  
 و جوش اگر چه تصفیه طلق و تنفیه سینه و تجدید قصص و غصص و یرینه می پرواز فردا  
 نشانه تعالی باشند فردا و پنجشنبه حرکت خواهیم کرد در استان قدس  
 مبارک از سر کاره و لا و همه مخادیم و دوستان التماس عا درم  
 ۲۱ مه ۱۳۲۲ هجری قمری

ایضا بنوآب و الاسرکار معین التولیه مرقوم موده

تاریخ ۲۶ جمادی الاول ۱۳۰۶ تقریر میرزا علی اکبر خان ستونی از طبرستان

بترت و لا فرمودند بصلانی که چون شمار اهل و خیرخواه خود میدانستیم  
 بشا اعلیٰ بیکم که حدش نیست استخاره مساعدت بخرد با خیالی که ما  
 کرده بودیم و غایتی که معین التولیه داشت از شما میخواهم ایشانرا از غم و  
 طردی منصرف نمایند که اصلا بواسطه و بلا واسطه در مقام اظهار تمطیل نباشند  
 بشا اعلیٰ در همین ایام حکومت جوین باد و اگر خواهد شد از سابقین هم از  
 محلی داریم که اقداماتی شد و نتیجه مطلوبه حاصل نیامد

جواب مخلص اولاً سلام بنده را بلاغ و بعد عرض کنید نهایت  
 افتخار و تشکر دارم که مرا اهل خواننده اید و خیرخواه دانسته اید اگر عیال  
 بسیارند ولی خیرخواه که ما منصرف نباشد در سئله که فرمایش فرموده اند  
 از جانب معین التولیه حضرت والا را چنان میدهم که برخلاف دارا  
 والا استدعای و تمنا می نداشته باشند و اگر اودل خوشتن نخواهم بود  
 غم میل را با کمال تشکر بدل بافت خواهند کرد و عده جوین فرموده اند  
 جوین و جوست اگر جوی رحمت بندگان و ارشاد حال ایشان شود  
 خوش به بجوی خوشه پروین باد و بواسطه خواننده نمود معلوم است هر چه  
 شیوه بزرگی و اقامتی است رفتار فرموده و خواننده است و صاحب این

سوال و جواب این بود که استیضاح عرض کردم و اطلاع دادم علی الحساب بجز  
 نسخ غنیت و کتب را در آنجا نمانده و الا تکلیفی ندارید ان شاء الله تفصیل را حضوراً  
 عرض میکنم

تجیر میرزا

و در باب تدریس خباب شیخ محمد حسین پسر مرحوم آقا  
 ملا محمد رضا مجتهد سبزواری بحضرت اشرف والا  
 رکن الدوله حکمران مملکت خراسان و سیستان و بلوچستان  
 جلیده مقدس استیذان کرد و بی دربان و ادم اقباله العالی  
 نوشته اند

بعرض والا میرزا بزرگوار توقع و انتظار ایوای بر من دل امیدوار  
 دستخطی متعرضانه از طرف والا صادر شده بود که الحق موجب حیرت شد و محال  
 غیرت همانا حضور والا تعالی شبهه کرده اند که حق التدریس مرحوم ملا محمد رضا  
 مدرس بن پسر و داماد من المناصفه بوده است و داعی موافق تصنیف و  
 انصاف حرکت نکردم و همه را در حق پسرش مخصوص داشته ام نخست بابت  
 تهنه خاطر والا عسر و غم میزد بدلول حکم صریح والا مقرر فرموده اید که در آن  
 نسیب سدرک که مرئوسه و متسرک بود حق التدریس مناصفه شود و در سینه آید

با تمام بشیخ محمد حسین راجع باشد موجبات تعلیل و تقویق احکام مطاعه والا  
 باقتضای استنباط و انحراف تولیت اخصیه معلوم است تا اینکه گماهی قبل از  
 غزل و انفصال میراجی مساعدت کرد و داعی جزئی نقد و جنس که از حق  
 التدریس باقی بود باطلاع تولیت جلیلک بشیخ محمد حسین و دم و نهایت  
 فرسندی حاصل شد که احکام عادلانه والا بموقع اجرا رسید و حق بنی که  
 حاید گردید بحسب ثم العجب ثانیاً سیره مرضیه آستان قدس حقوق  
 اهلان در باره خلاف بقسمی لازم الرعایه است که اطفال قریب الیه  
 بعولم همه سند تقدیس میگردد و منصب تدریس بچه دلیل شروع و بکدام  
 میزان مطبوع و عنوان سموع پسری ساله مرحوم ملا محمد رضای محقق بآنجایی  
 از مقدمات ادبیه فراغت یافته و متون فقهیه را غالباً درس میگوید و  
 مجلس مذاکرات علمیه داعی فقه خارج بخواند و رسائل مرحوم شیخ انصاری  
 اعلی الله مقامه میآموزد و انحضرت موردی پدرش محروم ماند  
 و شخص جنبی بعلاقمه سببی رشتن بی برد و حال آنکه ملا صادق معلوم است  
 منتهی است بکلیت ناماعی و وفان حامی ستنا معلم ثالث باشد و شیخ  
 رئیس ثانی نباید بحقوق مشروعه و بکیران تجاوز کند اگر این طور شد و

کلی ذی علم عظیم ثانی چون فطرت داعی از کار یک خلاف قانون حد  
 باقی دارد و از تصدیق حق نمیکند و کوه تا کوه منافق سپاه باشد  
 صریحا بعضی و لایمیرسانم اگر بنا باشد شبهه رسمی و فون نگاری حق شیخ  
 محمد حسین کاسته شود داعی خود از دخالت امور مدرسه استعفا میدهم و قبول  
 انرا از حضور والا استدعا کنیم این هم ضمیمه مدرسه حاجی حسن باشد ادام الله تعالی  
 بام تقواکم علی سیر علی

صورت بکمرانی است در جواب تعارف حضرت  
 مستطاب نجم اعظم والا آقای نایب السلطنه میر کبیر  
 و وزیر حبس دام قباله

جواب  
 حضور حضرت اشرف ارفع والا آقای نایب  
 میر کبیر و امت شوکت ارشاد عبدالمشید و چند نفر تازه مسلمان اتبعوا  
 دولت آلمان نتیجه بیانات صادق و توفیقات لایقه داعی بود که خبر نگار  
 دولت توشوکت اهل شده و باین سعادت غرضی نائل عرصه جناب عالی  
 که در وزارت خارجه اکنون باید مضبوط باشد شاید صدق است مجلس کبیر  
 بنوسط حقیر نیز انصرافه خان نشی باشی جناب مستطاب شیرالد و لاسروده

که با عیضه عبدالرشید که فرانسوی الباره بود بنجابی غیر عثمانی ساکنی  
 عرض و تقدیم بکجه طلسم مخصوصاً در اخریضه درج کرده و بخرج داده بود که بواسطه  
 وزارت خارجه از حضور سیونی بگذرد و هنگام شرف اندوزی داعی  
 در حضور مرحمت حضور مبارک جناب شیرالدوله عیضه جناب معین الملک  
 در شرح حال این نو مسلمان بسبع مایون مبارک عرض و قرانت میکرد  
 انحضرت شاهنشاهی خلد الله سلطانه از داعی تفصیل احوال مشارالیه و بکبر  
 استعمال فرمودند و آنچه اقتضای دو تقوایی و کارگاهی بود مشروء جابجایی  
 مایونی عرض کردم از طرف کامل الشرف بشارت قبول و اجازت شرفی  
 مرحمت شد با این تفصیل از تعارف حضرت والا و ام ظله العالی در حرم  
 برای تقدیم و پیشکش خاک سیونی تقدیمت داعی را بمنزله تراز فلک  
 عقاد نسبه تا  
 تنج الرأس غفرله

رقعه ایست که بنجاب مستشار الملک وزیر خراسان

بعرض میرساند جناب فضیلتنا بشیخ عبدالغنی که از تعریف و تحمید مستثنی  
 و در حقیقت خود را برودده مرجم کامله و برآورده مکارم شاه سرکار  
 عالی میداند و در کمال توجه و تمیزی که بسعده توحید دارند و محاسنه شریک را در جمع

مراتب را خطه نمایند مضمون صداقت شهن و لم یکن له شریک فی الملک  
 یک ثقت از حسن آباد را بجز این بنامی شکیش و واکذا کرده اند که ضمیر  
 اثث و دیگر فرمایند تا گفته تیج الریس صادق آید سئل الناس من خیر  
 غنی لمن الملک قلت للتشار چون جاب معری الیه این اوقات  
 مقروض و پریشان شده اند همه قدر که رای عالی اقتضا کند در حق ایشان  
 مرحمت فرماید شاگرد و ممنون خواهند بود جاب شریعتاب مقتدی الامان  
 العالم للموید من خدامه حاجی ملا عبدالله و ام فضل و تاییده در این خصوص  
 خدمت جاب فحاشا نصاب عالی و ام قباله توسط فرموده اند و رقعہ  
 نگاشته اند که بلا خطه شریفه سرسند است الله در قول انمطلب رضا جوئی  
 خاطر شریف ایشان هم معل خواهد آمد که غنیمت بر کی است زیاده تصدیق  
 نموده لایمکت و جلال مستغنی از سرعتر

از طهر ان تمواب والاسرکار معین التولیه  
 مرقوم فرموده اند

عرض میشود عصر و یکشنبه پنجم شهر ربیع الثانی است در مختصر مسجد  
 آقا می شناسار الملک و ام قباله و زید اجلاله و کمال محبت خاطر و فرحت

پس میداریم مرتب قیامات و ولتی و اختصاصات ملکیتی که در این اقدام  
 مبارک انجام برای جناب فحمت نصاب معظم الیه حاصل شده انشاء الله تعالی  
 عاقبت کوشش و هتاع ایران خواهد شد تا بان سامان چه رسد بلی مکنان  
 نه کان الله له چون بعضی از نفوس ضعیفه بخیالات قاصره و تصورات خاسر  
 کان بگردند که شاید ارادات فایقه و پادشاهات صادق ایشان بطورائی بخیر  
 شرفت کند سبب اسباب من غیر سبب سبب ارتقای اقبال و اعلای  
 احوال را بطوری ندانم کرد که عهدهایران ماند بقول آقا میرزا عیسی مستوفی  
 و فرقت بتو تمیز فرقتن الحمد لله تعالی فیض و فضل عظیم فسترق بنو تمیز را با اتحاد  
 تبدیل فرمود و رقاب صواب را بکله سبب و ذناب را بقسمی تبدیل کرد  
 که طوعا و کره داخل میگویند و مطیع یک فرمان شدند باز سندی عظیم  
 بنویسد که و بی این کردی این پسند از ان خبر سنده که بر روزیاس  
 و بر روزیاس لایفهم ایامهم در حشان صادق آید ولی عفو خدا بشت از جرم  
 تخمه تربسته اگر چه این تخمه بار تر و این رشته داز تر و ولی زیر اگر که در سینه  
 و خیر خواهی جناب آقا دام اقبال چه جرمها که قرین عفو آمد و چه خیانتها که بذیل  
 غایت و بریل حمایت پوشیده شد وقت عصر آمد بخن کوتاه کن



انشاء الله تمید پذیرائی سوکب ایالت کبری و جناب جلالتا سبب بی کمال  
در نظر داشته باشید که همین روزها حرکت میفرمایند و ایستادگی

شیر خنجر

در حاشیه عریضه مقصری نوشته و توسط  
فرموده اند

صاحب این کاغذ اندام گیت و درجه تقصیر و کنایه شست و بشین قد و قامت  
عفو شاستر از جرم است نفوک عن ذنبی اجل و اوسع بجانا بار بار و خا  
حالی خالفتی کرده و در شکایت از عطا الله خان نسبت تحریک و اغوا  
و داده اند و البته پس از نوشته سلب عطا را در خور آمد و تاثرات طاعت و  
و از عواقب عصیان اندیشد اکنون که توسط یکی از مقربان تقریب وسیله نمود  
طبیعت بزرگی و دینت را توان گفت که چه باید بکن هر چه آنچه که شاید

که ترا خواجلی می شاید  
تا خد و نذر تو بخاید

یخداوند جاه و مال و منال  
بر کینه کار زبردست خیش

رقعه است که بعد از ورود بقو جان بجزر است  
اعظم آقای امین السلطان داماد امیر قباله العالی نوشته اند

بر من میرسد تا آنکه اولاً آنحضرت رتب الهیة خوانم که در پرتو سب  
 آفتاب مایه توحید منجاری عظم سلطان و غلب بر ابرار غوث و اقبال جناب  
 ایل عالی دانم لایق اوروز بروز در ارتقا و ارتقا باشد و پیوسته در  
 صراط و هدایت و اوقاف انانیت ثابت القدم و راسخ البقیه باشند  
 انبیا معروض میگردند تکرانی که حسب الامر الای ابلای فرموده بود که  
 تا در خلوت غریبان بنشیند در تحت حکومت، ضایع جناب صفالده  
 نخواهد بود زیارت کرده کتابا عرض جواب خدمت جناب بدو کتاب  
 و ام قبول فرمودت میرساند داعی سلامت در خیران قامت و ام  
 و زهره و عالی دیده و راه اندخته ایم چه وقت بصدایالت آمد  
 بخود و ام و از طرف ایالت هم که هر مرتعی و منافعی غنی روز بخود و نهایت  
 که اگر بعضی از ولایات خصوصیت شخصی داشته اند و ادوات و مسایط  
 فوق الرسم میداد و الا بهمان نظریه خود قناعت کرده و اخشی، کتابی، بشود  
 در خدمت جناب صفالده و به جمعی دارند که بخیال از، قدالی خارج است  
 بلکه خلقت از خارج در تحت حکومت و ضایع بودن فوق و ام  
 غیر و جمیع حقایق از خاک غریبان که اصل است از خاک پیران و حجت

تو اسم کرده در زاویه سبزه که سرمن رای بغراغت خاطر دعاگوی ذوت  
ملکوتی صفات اقدس بایونی خواهم بود همان است که در تعریف ازای  
خیال خود را عرض کرده بودم

درد اگر خرقه صوفی میر منسوب است صرغه با اوست که آسوده سبک بار  
بر شخص جبریکدرد کو هر خویش بر زم زود خریدار و کردلی جناب مستطاب  
عالی و ام قباله در اندیشه اهل ملک عموما و علما و صوفیین عتبه مبارکه نصوا  
باشید که اگر از همه جا منقطع الرجا شوند رو بخدا خواهند رفت ز غم  
نارم کام قلب مندهم سحر

ایضا این مر اسلمه را هم بحجاب جلالتاب  
جل عظم آقای این سلطان و ام اقباله  
نوشته اند

از بجای که حضرت دین داری و دولخواهی ذاتی و اعجمی است بر این زادم  
هم برین بگذرم و دو فقره مذکوره خیر خدمت جناب اجل عالی تقریب  
کردم که لدی لا تقصا بعض خاکپای قدس اعلی خلده ملک و سلطانه  
پاره تحریرات نفعده و تصویرات نامه راجعه بصلح عمومی نه اغراض

شخصی از خا طرف تر تراوش کرده بود ان الله تعالی مجدداً تقدیم حضور علی  
خوایسم کرد خدا که علت مزاج و اختلال خیال مانعت

و فقره مطلبیکه نوشته اند که جناب جلالتاب  
معظم الیه نخی کبای علیحضرت بهایون عرض نمایند  
و از لحاظ انور مبارک بگذرانند این است

پروا فتح است که قطع نظر از نتایج خسرویه و برکات مغنویه که در نظر  
سفای صبر که خود را اعتقادی در میدانند موسوم و غیر معلوم نماید هر دو  
خط شایسته فزیده دمت خیر و امان دولت است و هر کس اندک  
دایت و فراست داشته توکلت دولت را در مقام حمایت و حرارت  
باید سعی و کوشش نماید که هیچ نکته از دقایق تعظیم حرمت الله نامرعی نماند  
زیرا که حسن حصین و حصار رزین این دولت ابد مدت اساس ترین پیرین  
و حفظ نظام شرع و این است و ابقای عقاید عمومی و تقریر تصورات جهتی  
و سیده بنقصود بلکه عین مدتی است و یکی از شعایر عظیمه محترمه می باشد تقدیر  
رضوی علیه و علی آباء اگرام و بهانه افهام آلف انجیه و اسلام  
که در حوزه سلطنت هدیه لازت آثار اشع منها ظاهره و باخت و درخت

ایک مبارک خدائی است و گرامت الهی که مخصوص این دولت مند مخلوقون  
 از مافی فسم بوده و بجهت احسن نیت و پاکی بصیحت و کمال تشیع تشیخ  
 وجوده کس بایونی لازمال لدین ناصر و کفر کاسر احترام است و  
 از لطافت این بقعه مبارکه مطهره پیوسته در تزیید بود و بی دغدغه است و  
 طاری شده که اگر چندی بدین نوال جاری باشد بطور قطع منبت الهی است  
 که برخلاف قصد بایونی حرم و شوکت این مرقه پاک و شسته تابناک و بلیغ  
 و محل خواهد شد و آن دو عیب نوعی است شخصی است اما احوال  
 اتحاد و ازمه ابالت و تولیت است که قهر موجب تخفیف ثنون و محرمین  
 و قضیع حقوق و حدود آستان بشت آئین است و تلیک این دو رشته  
 علی و ملکوتی از لوازم است ولی نه مثل نواب و الا عضد الدوله که بستر  
 ایست بی سبی و از جمله لغز و معما زین میا هیچ و انا در جهان آگاه نیست  
 حتی خودشان میگویند حیان نشد که چرا آدم کجا بودم و چه کار کردم و که  
 روح قدرتی در ایشان دمیده شود که مستغلا در امور آستان مدس  
 اداره و اداره ده رشته باشد بحق با قضای صالت ذات و یکی صفات  
 خصائصه و از این رتبه علیله است اما و کیم بی عسافی و بی عدا

شخص جذاب صیقل الدوله است با حرکات عبیه مبارکه رضویه علیه آلاف التحية  
که بطریق پختن و تخم بخسبون صنفا درج شده شون فرما لغرامی و فون حدت  
نمانی توین مخربین بی با و دست و شکستن حرمت بت را فیهده

در هم شکسته دل خاقانی ازخفا	آهسته تیره رایت سحر شکسته
تاوان بده زلزل که کو هر شکسته	

صفت شیدا و خات مشیهار فانت عقلش بقدری که ناه است و دمن  
در یکش باند ازده ناز سا که تصور نمیکند فرضا بعقیده فاسده و ادو در حکام  
آهسته این اصحابه عکرت و احاطه قدرت بوده است که کسر عزم و صبر در  
توانند که ذات ملکوتی صفات اندس شاهنشاهی اعلی حضرت نقل الهی که  
سلطه قدرت نام و بصدر فوات عامه است تبارک الذی بیده الملک که در  
قرب مرکز سلطنت عظمی از زوایه مبارکه حضرت عبد العظیم علیه آلاف التحية  
نوی خط حرمت و رتبت میفرماید که کار گذاران اندس اعلی متوسلین  
با حضرت را در امان میداند و من در خله کان آسما میخوانند آیا با بجز ملک دین  
پروری و کلداری رشته تحفید عمومی که نتیج عسره خیر و سعادت کلیه است  
محل دیگر در او و لیس و فاسد جمال عجز و تصور در ساحت حدس سلطنت بر تو

و از این کتخت غافل است که در این اوقات بلا خطه هم جاری است  
 بهیمنی برای جذب قلوب و جلب افکار هزار قسم قربات خفیه دارند و بدین طریق  
 و تقسیم استان امام علیه السلام و تحیل و تکریم علای اسلام فرو نه این که  
 بست ریخت و اندر اندازد بروی مردم بست اکنون خائنین یا خائنین را  
 ناچاری و مایوسی خود بر پیش آید و یکشند و شربت امان که اثر ایمان است  
 از دست کفر میچند و اندک اندک این حلق در مزاج مخمرین و معروفین هم  
 سربست خواهد کرد و آثار موشه و دیگر که بران اقدامات متواتر است  
 سربست است بر بوشندان پوشیده نیست و افغانی خواهد شد و بر نفیض  
 و ز راه قریبا

### ایضاً رقعہ دیگر بوزارت اعظم

بیچ نمیتوان تصور کرد که حالات غیر رضیه و اخلاق رویه جباب صف  
 الدوله که مایه حش قلوب و نفرت نفوس است برواقفان سیر  
 سلطنت علمی شیده ارکانها و ایدامه اعوانها با همه وضوح دستور  
 باشد و با عقیده مردم داری و توقع حفظ مراتب عمومی ایشان با امانت  
 مستقر خراسان ناموسیت داده باشند بلکه از جمله مصالح کامنه و حکم مطنه

اینجا در نظر مردمان بوشیار این است که اعیان حضرت شایسته صاحبقران  
 عظم سلطان که وجود ما نوشت برات جلال و جمال و سایه آفتاب بی زوال  
 بل یاده مبوطان چند سال بود که مظهر رحمت ملوکانه و مصدر رافت خدای  
 سرکار والارکن الدوله را باایالت خراسان و فرمانروائی این سامان  
 فرموده بودند که باستقامت وضع و سلامت طبع و کرامت خلق و عطا  
 آسایش خلق در میان ستانها دکان بی نظیر و همه اطوارش مطبوع و  
 بود در این مدت نهادی که مقتدر حکمرانی ایجاد داد داشت یکی از احاطه  
 و محرمین را برشتی نام بر دیکف که دشنام و بد و بغیر از روم خم بار دنیا  
 تا بارقه آبرو چه رسد چون استمدت نعمت و طول آسایش و رحمت  
 بسیار روزگار سختی و شدت است و در حال نفوس سبب کفران  
 و علت خسران شود بعضی از ناسپاسان و حق ناشناسان بضمون چندی  
 بافهم مستحق سلب نعمت و زوال رحمت شدند و بطبیقه و تقواستند که این  
 الذین ظنوا انهم حاصد بکعبه عجمی تولید شد اشفاق بمبدل تقهر گردید  
 تریاق موعض بر سر تار و دم قدر عافیت بمانند و شکر نعمت بگذارند  
 شما اگر کنشی کرده ایم و تقصیری از ان گناه و دصدا توبه و استغفار



در سنگام افتاد قوچان سرکار حلاله  
اجل عالی شجاع الدوله دام اقباله مرثوم بود

بمعرض میرساند      باقبال سرکاری بهار آمد پای سنبل و نای میل تنون  
بست که نرود و نکوید خیر اگر حسب و حسب بودم و در معرض طراک حطب  
نضال الهی و توجه حضرت باری بدستیاری لطف و قوت سرکاری پیرای  
زندگی داد و مایه برآزند کی دیشب از نشاط انجمن عالی غنی از خاطر  
دید تقریب حضور کامل السرد کرد امید انکه به چشم مرحمت درضا موقوفه

از قوچان این تعلیق با فحار غایب نویس  
صدور یافته است

میرای نایب نویس      غایب از نظر مجامعی سپاست ملا محمد آندک  
ناطق است خبر صادق است هر چه گوید با واقع مطابق است و با خیال من  
مطابق جواب مطالب شمار در پاکت لاک پشت خیلی درشت با جا پار  
فرستاده ام ان شاء الله تعالی خواهد رسید اتحی درجه رضایت و خرسندی  
خاطر من از زحمات شما بجائی رسیده که از حوصله تحریر خارج است خدمت  
ظاهر کرده و خلعت فاخره میخواهید خدمت انخواهد جانم که فراق چاک شده

و در خدیشود بشرط آنکه علی الحساب ریشه بار یک پنی صبر را در چشم سوزن  
تسلیم کنید نه اینکه به تنگ چشمی ترکان شکری که حمله بر من میکن یک قبا آور  
در موقی که پیر این طاقم قبا شده توقع عبا کنید خستار دارید  
شهر سبحان المعظم ۱۳۲۲ اشع اکبر غفر

ایضا تعلیقہ است کہ در جواب عنایتہ فرمودہ  
یاقہ است

میرزا غیب نویس پاکت شاد موقی رسید کہ عاقل نجانب  
در شش جہ متوجہ غایت بفرخیت اثر کہ معلوم بود و با کمال غوت و شوکت  
کہ مناسب تہ تبرئیت است از در الجہرہ تو چنان حرکت میکردم مجال  
نشد کہ کتابت شمار انجوانم و مطالبش ابدانم اکنون کہ ساعتی از شب کشیدہ غزہ  
شوال المکرم میگذرد و در قلم معروفہ بکائناتہ علامہ اسلامی و قبال منزل کردیم  
انست خیر المنزین گفتیم با خط معلومات و مرقومات شافعی کردہ جواب  
با عاقل خستکی روحانی و جسمانی تا خیر نیت منویم کہ انشاء اللہ بتوسط  
پستہ تو چنان بشمارسد مجمل بانایت رضامندی و غایت خرسندی ازین  
اقدامات شامیروم و بفضل اللہ تعالی در جمیع اماکن قدس و مشاعر کریم

یاد شما خدایم بود شام در آستان قدس مبارک دعا و توجه نمایند و  
 بخار و اسرار الهام حاکمید که انشاء الله باین مقصد علی سلامت رسیده  
 رحمت کرم ریاد مطلبی نیست *نیج الریح*

بمختصات شتاب اشرف ارفع و الارکن الدو  
 فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و لوت  
 جلیله مقدسه آستان کروی در بان دست  
 شوکه نوشته اند

بمعرض حضور والا سیرند باینکه دخالت دیگران و نجالت این  
 و آن موقعی و بجای نکرده است که داعی هم حسب الوطیقه الترحیم کلمه سموعی گوید  
 و تصرف ترویجی کند محض ایفای حق مروت و ادای شرط فوت لزوم  
 بعرض والا سیر نام چند و قبل داد علی کبیر خان صغیر مرعوم مؤمن بملکت  
 شرح حالی و تکلیفی از پریشانی و تطیل امور معاشیه بپیش گفت که موجب  
 عبرت حاضرین و مرسل عبارت ناظرین گردید که چرا ناظر بر خلاف منظور  
 نماید بجناب تبریز آقا میرزا احمد مجتهد سلمه صدر رحمه نخستم حواله را تجدید  
 کردند و مطلب را ناکید مع ذلک ناظر جواب میدهد و بی که بداعی است

لایسن و لایسنی من جوع از لحاظ اسراف میکند و دیروز علی اکبر خان را نزد داد  
 آوردند بدین معنی و تسلیت خاطر ترس بر داشت و علامه عینی اظهار ساخت این  
 سوال را هم باید از رضا وقت در کرد که چرا دل بکسر گوشه مردم دادم بر عهد  
 محبت و محبت حضرت ارفع والا است تو گفته است که حکم لایروزی  
 و امر ثابتی نه مایند که بفرمانت وکیل الصبایا و کفیل البسیان نقض نشود  
 استغنی یا ستاجری مصارف این طفل صغیر چهار پنج ماهه مادرش و  
 نایدریس دریافت کرده بمصرف معلم و سایر لوازم او برسانند تا وقتی که  
 اموال پدرش تسهیم و تقسیم شود خدا را خوش نیاید که سایر اخوان و احوال  
 برسد و کفایت خود با قوت و وسایط و در اطراف هر چه توانستند ببرند و بکنند  
 و این طفل صغیر از حق خود تنبی بهره بماند با اینکه بعد از فضل الهی بخرید  
 حضرت ابالت مجا و مینا بی ندارد و دواوری و دواخواهی نمیتواند  
 این معنی های شبهه نیست بکلم طبیعت و تقریر شریعت مادر هر که باشد و هر  
 باشد بفرزندش مهربان تر از همه کس خواهد بود و حصان و نگاهداری  
 او را باید مادرش کند خاصه که اولادش منخر منطفیل است و شوهرش  
 تقیم و عقیم است و مرحوم مؤمن سلطه خود تنباین سانسنه منطفیل را

باد سپر بود و از دواج خسیخان میرا در انصوب کرد بچه صرغ و صلاح  
 بکاخان یاد و یو کاخان را باید قلم نصیر دانست و با تلاف حقوق او که هر  
 محل ترحم است راضی شد بلیقه ستقیمه والا با کمال قدرت چو مجبور خیالات  
 کج معوج بعضی باشد یحیی شیر غفر

افضا از انسانی فصاحت برای آنحضرت مستطاب  
 شریفه اوست در محضر جناب غفران باب میرزا  
 سعید خان و وزیر امور خارجه طاب شاه در  
 ایام تولیت او بنماستی قلم برداشته و حضور  
 نگاشته اند

گویند چون خسرو بر وزیر لطیفه لا و بر شیندی و غنی خاطر انجیزه کفنی  
 و چون ظم تحسین بر زبان آوردی نقده می گویند و مبدول افتادی روی  
 بر کهن سالی روده که نهال جز بر زمین می کشد خسرو سری کرم از ایام دست  
 و خاطری در کمال فراع لغت چو نهالی نگاری که در حسم خود از ان  
 بر خور و ارتسوی پاخ و دا عمر ملک یازده باد و دیگران کشته ما خوریم  
 مانیز کاریم تا دگر آن بر خورند بر وزیرانش آه و زده لغت پر با جازیه

معین دادند سپاس یزدان بجای آورد که خصال نوکاستم و بدین آید  
 ترش را بر دستم اینچنین نیز غلام طبع پرور افتاد و صند نیزه گمر شد بر آید  
 خوشی گفت و با خنده گفت که اگر در خان سالی مینوبت بار و نه این دست  
 و خنده در یکدم دوبار در خنده زد و رفت و با خاست گفت که اگر  
 نمیکند شتم باید از خراین خویش بگذرم زیرا که ز خارف خود راضی بود  
 ویدم و معارف بر این غیر محدود من که بخارنده ام میگویم در در کار سلف  
 یا قدر لطایف را نیکو دانستندی و اصحاب معارف را عزیز دانستندی  
 با سخن نغز و کلام بغض گمر تنیدندی که در ازای بذله بدیها میفرمودند  
 و تنید و طریف در بهای سخن طریف میدادند و گمر من لطف کلام در بیجا  
 از دست نمیدادم و از دست و زبان کسی عارفه و احسانی که باید و تعریف  
 و تحسینی که شاید ندیده ام و نشینده ام ویت صدق این و عارف در نظر ام  
 که بیاری خنده و مجموعه در لطایف اتفاقیه ضبط کنم که تذکره طرف باشد و از  
 گفته منوچهری وصف عالی آرم

پرویز کبک سخن نغز شنودی پرویز را دید و کنه در ایام تو بودی	از آن که سخن گفتی گفتی که آن زده بودی همه الفاظ ترا جمله نغز بودی
---------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------

در شب دوشنبه ششم شوال الکریم سده هزار و دویست و نود و چهار هجری

شیخ ابوسعید

این تعلیق در جواب عریضه غائب نویسنده

شرفصدور یافته است

مرحوم ابوالقاسم غائب نویسنده ای از فخارت ضایع ابر

مراسله شما که مختصر بود و نافع و مفید بود و جامع لایحه شد مر جا بر حسن قصد

شما که در حضور و غیاب و شدت و رخا و یاس و در جایی تفاوت است

کرده اید و صدق و وفا نموده اید بحمد الله احوال من در کمال خوبی است

بسمه دوستان و آشنایان و حامیان را برسانید و التماس دعا کنید

خداوند نعمت آستان بوسی امیر فرماید در این شهر مبارکه مرا هم در نظر

داشته باشید ما هم ازستان انی بوده ایم و هستیم ان شاء الله تعالی

زیاده مرقوم نمی شود غره هر چه است حاجت

ایضا از نواد ابکار حضرت مستطاب شریف

معظم الیه دام ظلّه العالی است

جاء البیع بهاره والف نغمه فی هزاره و اثر الروح من النسم باد و غفر

لاورد الی مقام کریم راد فا نور من شکسته خازد الغدلیب و دولته کانه  
 شیخ بنی نزار دخت جنتی غیر باغ فرایت انفعج فی کی بحر غیر داغ و انضن  
 قد شاح و فی وسعه اوراقه الفراح فرایت لما قد اب الی نهره و انضن  
 یساج الموم برنسه و بخر الزمان انار و قهار من خیار الاخیار و من انفق  
 و تحت زیر الاطیار الغدلیب کانه السادی و بالفرح نیادی الاجال  
 یقول الالباتین الودیع انفس القویه زوری و البعیده دوری  
 فان الممشی حدیث ان اول اخلق الله نوری انفعج من فضل الله سبب  
 و لما من حسره ترضب فطلبت من وجهه المحبوب قبله بلا عیوس فرمانی  
 رستم عشقه فی محله الحسم یسوس فاجری من عینی دمع بوس

این رقعہ را بقرب انخاقان سرکار محمد خندان  
 دیوان کی خراسان مرقوم فرموده اند

عرض شود از تباریکه مسموع شد اسناد و اوراق راجعه بخانه  
 استیاعی غلص باسم محمد حسن بیک ناظر که در حضور مبارک بندگان و الا  
 د است شکسته بود بنیاسلم شد است که راجعه کرده مانیا بخلص عاده بنیاس  
 اگر چه حسن فطرت و کمال فطانت شخص شما در تشخیص حق و باطل کافی است



و احسان بجای بر خست افزائی نیست ولی برای مزید اطلاع و بصیرت شما من  
 اعطاء تکلیف شرعی و قطع مادی مفاسد اطهار میکنم که این علی اکبر بخار تشنه است  
 فجار که در دیوخانه حدلیه امروز از مرغهای نر آشیده میگوید شخصی است که  
 خنده قبل مصاحبه ناچه جل کرد و نهر علمای خطا را ساخت و بعضی آقا یا بن  
 بسته کرد و حکم شرعی صادر کرد و تا اینکه مخلص دریافت کرده در علی  
 درجه ظهور و تعجب او را معلوم نمود مراتب بخیر و معدلت ظهور مبارک و لا  
 عرض شد بخاطر احادی حد و شرعیه و ابقای حقوق عمومیه امر بسیار  
 تسبیه و فرمودند در بست تخمین جنت حکم فرمودند بکشیک خانه سپردند  
 و در تمام مجوس بود از تشریف بکوب و الا برض بویایل حسنه مرخص شد  
 و اکنون با کمال تجرئی و آزادی حرکت میکند و طرف دعوی میشود و هر چه  
 بخواهد در حق محرمین قوم در دیوان حدل میگوید عالما بعد لک از  
 فضل شما که ششم امام غت ستم

از دار الشلافه طهران بنواب اشرف امجد  
 و الامعین التولییه دام قبالة مرقوم فرموده اند

عرض میشود این دفعه قسیمه سرکار و الامعین الان بود و ثانی

بختگان فی وفيات الاعيان واقع موقع فموسس است و جای دین مخصوص  
 از رحلت مرعوم خادم باشی رحمه الله علیه که کمال افسردگی دست و او مرد متنا  
 بگانه بود و شوکت آستانه فیض نشانه و با مخلص دوستی و ارتباط قلبی داشت  
 کائنات خود کجایم بدلیل از رسیدن معروضات مخلص اظهار حیرت فرموده  
 بودید حق با حضرت ولایت ولی عذر مر ابرسم موجه بدین ایل ورود  
 و پریشانی حواس و تفکلی اساس را بغیر غت مشهد مقدس عباس نقیبه  
 انشاء الله مکاتیب مفصله که با چاپا قبل فرستاده ام رسیده است و ملاقات  
 کامله از مجازی احوالات حاصل فرموده اید از حالات حالیه ام که رجوع به مجله  
 تعالی و کمال صحت و غت در دار انخلا فیه علی الحساب اقامت دارم  
 چندان با کسی شمه ندارم مگر با حفظ مراتب لزوم و محافظت آداب و رسوم  
 شاه مطلب سبکی که با وجود تبدیل منزل سابق که حالا در منزل بیان الملک  
 رستم متصل بلسان الملک باز و جل فی لسان صدق فی لاسرین میگویم  
 و بخیر رسم رسوم دید و بازدید دیگر اقدامی نشده چند روز بکریه بجزرت  
 سحاب اشرف پهنالار اعظم نامل میوم کمال مرحمت و التفات رازند  
 چند روز قبل فرمایش فرمودند باید در این مدت اقامت طهران موعظه و

داشته باشد رتبه از طرف ایشان بجناب آقای امام جمعه نوشته شد بمقتضای  
رحمت مقرون ولی مخلص بلا خطای خد که شاید پاره را خود تفرس فرماید  
صدور انکاری بخردم ولی بعد از اهل انکاری نمودم بیخ ازین خط

رقعه ایست که در غایت دار الخلافه و اطهار  
رضامندی از موافقت جناب میرزا علی خان  
و آقای حسینقلی خان پیرای مرحوم میرزا آقاخان  
نوری صدر اعظم طاب ثراه بنواب مستطاب  
والا سرکار معین التولیه مرقوم فرموده اند

عرض میبود اگر بنحو امید وضع موافقت و طرز موافقت انخوان  
ضممار با مخلص بداند از احاطه خط شریفشان بخت من قیاس فرماید  
که فیض برای را در هر نکته مثل محیط و نقطه ظاهر میفرماید و از افاق انست  
و محبت جمیع اطوار نور انیت طلوع می نمایند مناسب است استشهاد کنم

نور او ازین ویر و تحت و فوق || بر سر او بر گردم مانند طوق

انرا اینک که نوربان جاذب بنده شده اند و مرا مجذوب تابش انوار  
و نمایش اطوار خود خواسته اند ممنون و تشکر و الحمد لله از نوایم

معاشرت ایشان شد از مسافرت سهل میساید سفر اگر قطعه من السفر است مصداق  
 جای دیگر هست مگر از صحبت ایشان خود را در جنت می پندارم و از این  
 حسن اتفاق بسی منت دارم و از اینجا که تعیش دنیا بی مقصیتی نخواهد بود چون  
 اندیشه بالستنا که مکمل یست مکمل گنم معنای شرب انس خالی از  
 که و رت نیست خداوند عاقبت این سفر مبارک بخیر کند و بکشدین با  
 فراق که تحمیلی است لایطاق قدرت و توانائی دهد و حوصله و کجایی  
 خدمت سرکار ملاطفت آثار آفای نایب الهولیه و ام اقباله عرض اند  
 دارم و از الطاف کامله ایشان شرمندم ام بحضرت خان تقی زاد  
 فی تقاه و اطال الله بقاءه سلامی عاشقانه و درودی خالصانه برساند  
 زید حرمه تیج ابرسر غفرله

از اسلامبول میرزای غایب نویس محرز  
 مخصوص خودشان مرقوم فرموده اند

میرزای غایب نویس به حال الکبعضی از خواص و اصحاب استیوار  
 و اختصاص بر خلاق و طوار من مطلع بودند حالا خاصه و عامه بلکه ملخ خاص  
 یافته اند که من بآن باز و زمانه ساز نیستیم رنگ تزییر پیش مانده و

احسن من المصنفة والا کار با نیجا می رسید که از روی و طوس یروم و روس  
 بیایم و در پناه حق محروس بیایم در هی صورت می دانید و می دانند که از روی کمال  
 راستی و اعتقاد می نویسم بنده کفایت عقل و درایت و حسن معاشرت و  
 تربیت مقرب الخضره علیه اعطاء التولیه بقدری اعمتاد و اعتقاد دارم و  
 وجودش را باندازم با اثر می دانم که اگر خدای مکرره در حق کنان من اسائه  
 کند و صلاح در پی اصلاح مفاسد و انجاح مقاصد آنها نباشد باز بقای او را  
 در آن آستان قدس منلجم و سلامتی و بقای او را از خنده امی ظلم که بلا  
 عوض است و بعدیل علی الخصوص که در حضور و حیات بی حقت از جاده تسقیم  
 محبت و حسن تربیت منحرف نشده اند مخصوصا سلام مرا بایشان تبلیغ نماید  
 اگر مجال کردم نشانه تعالی بالاخص خاص چیزی بعنوان ایشان نمی نویسم  
 اگر چه بعد از حرکت از قوجان و اقامت در اسلامبول ابد امر قومات ایشان  
 ندیده ام یا رسیده است بجدیدم شریع المولود ۱۳۰۴ تخ اسر حله

از حضرت سائره اده عبد العظیم نوشت است  
 والا سائره اده وجهیه الله سیرا امر قوم فرمود

عرض می شود انی وجهت وجهی الیک جعلک الله وجهی فی الدنیا و الآخرة

از اصابت خاطر و فرست فطریه سرکار و الا امیدوارم اظهار شوقی و عرض  
ارادتی خدمت والا شود بخصوصیت قبل از آشنائی و معارف پیش از آشنائی  
محل نمیدانید زیرا که تذکره مراد است سابقه و موافقت صادق را اگر چه خلاف  
فراوانی شمارند از گفته تجنون عامری توانم کرد که در مذاوت غصن خود و  
بدادت حسن عامریه گوید

نقشت یلی و بی عرض میره و کنت ابن سبع بالغت ثمانیا  
و دخلی بلوازم قوم و خویشی ندارد اگر چه معاربت لباس و مخالفت لباس  
روابط نیست و شرایط مناسب را مرتفع نمیشوند کرد علی بحساب تا فیض  
والادست و دراز کمال بر بیت و نهایت قوت سرکار و الا سلت یکم  
که ذریعه داعی را در موقع خاصی از محاذ مبارک جناب مستطاب اجل اکرم  
سپهسالار اعظم دام جلاله العالی بگذرانید و جواب راجع به دست  
مخلص صادر و روانه نمایند که در تقدیم خلعت مبارک آستان شمس  
تخلیفات معین باشد نایه حرمم لام سلسله شمس شمس سر سلسله  
بجناب جلالتاب اجل اکرم سپهسالار اعظم  
دام جلاله نوشته اند

معرض اشرف عالی میرنما جاناب خاطر اصابت اندیش جانب طلب  
 اجل عالی دام اجلاله کاشف باشد که عقیده پاک و نیت تابناک  
 ایضاً قدرت و شوکت شایسته اسلام پناه ابدانه ارکان  
 صولیه و ایدانه ایمان دولت به تبحر در تجسیم شعار اسلامی و احیا  
 و امر الهیه متوجه است و همه ساله در تحویل سال جدید و تجذیه فال سفید  
 بمبوس سعادت مانوس از که بجا و رت مرقد مطهر و مشهد منور سلطان  
 سیر برار رضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه و علی آباء و ابناء آلف  
 و ائمه تبرک یافته فخریه قایدیمت و نیمه ساعده سلطنت گرفته و بقای  
 قبال همایون و ارتقای اجلال روز افزون ز در ضمن محافظت این  
 شعار الهی ملاحظه نموده اند و در این اوقات که این خادم شریعت  
 طاهره و داعی دولت قاهره برای مقصودی مهم غریب شرفیابی است  
 مدلت نیاں همایون داشت اولیای عتبه مبارکه عرض درجه تقدیم  
 بمبوس ممینت لموس و بطنع توقع رفیع مبارک را بحضور بابر انوار  
 ارفع اعلیٰ تعجبه و داعی راجع داشتند و پیوسته معتبره محترمه را بخصاص  
 داعی و اکتفا داشتند و در روز است بجزرت عبد العظیم علیه التحیه و التبرکات

شده است و بکلی ساعت روز بیت و یکم را نشاندند خیال تشریف و از خطبه  
 اعلیٰ را دار و با قضای لزوم و پاس آداب و رسوم استحضار خاطر مبارک  
 مبارک نمود که در شرفیابی حضور محظور مبارک جایون بهر طوری رای  
 صواب نمایی عالی اقتضای کند امر عالی را انقیاد کند پروصحت که بر رها  
 صوابنمای جناب جلالتاب جل عالی پوشیده نیت که تربیت دولت  
 در ضمن تقویت ملت حاصل تواند شد لاخیر و امروزه بجهت امدت عالی خطبتهای  
 سه هفتیه مقدس و پاس احترامات قیمه آن وجه مبارک که بحسن اداره و بین  
 اشاره جناب مستطاب عالی مربوط است نیمه امر السلطان

شیخ اکبر عقیق

انسانی فصاحت برای این فرمان مبارک هم  
 ایضا از آن حضرت مستطاب شریفیما از معظم الیه  
 و ام خطه العالی است در خطبه فرمان خادمی بخواهد  
 عالی زینته السلطنه حرم شاهی

الحمد لله الذی جعل فی العبد ذین السلطنه و نجات السلطان و قال ان الله  
 الامر بالعدل و الاحسان و الصلوة علی من یحب لیسلم الکتاب و الحکم و تبه فی الحق



الصواب و اعتمد و علی اهل بیت الدین از مذهب الله مخمسم ارجس و طهر هم طمیر  
 و جز اسم با صبر و خسته و حریر او علی اصحابه البالغین الی کمال التعف  
 و الفائزین الی اقصی در ارج الشرف صلوات الله علیه و علیهم اجمعین  
 و بعد از آنجا که سلامت عقیده و استقامت اراده ملوک باداد و بن  
 و پادشاهان پاک فطرت نیک آئین در امرانی عقاید خادمان حرم هم  
 شکار و قاهریت و بر ضمایر جمیع اخصا و اجزای سلطنت روز افزون و با  
 و قاهر نواب علیه مخدّره حرم مبارک شاهنشاهی و جنبه رضای الهی بنیت  
 سلطنته توسط بستان آستان فیض نشان تدس درخواست و استع  
 کرد که اسس در جریه بنوبین این عتبه مبارک نوشته آید و حصول این  
 نسبت و وصول باین سعادت زاده آخرت و مایه کمال شرف و رفاه  
 خواهد محض قبول امول نواب مغزی الهی این توفیق رفیع مبارک صد  
 می یابد که جناب جلالتاب تو اما للعادة و الاقبال مؤمن الملک و قصه  
 تعالی که نبایست ذات ملکوتی صفات سلطان الاسلام و مروج شریعت  
 خبر الانام المخصوص تعظیم دین الله الباسه و ترویج شرع انبی اطاهر سلطان  
 العصر آید الله تعالی بمحبود انصبه بتولیت آستان عرش ابوان سه کا

فیض آثار ما سرسبز است از بذر استه نواب علیه زینت اسلحه رسوا  
خادم حضرت سامیه مبارکه دانسته غن نماید که عمال خجسته اعمال  
و کتاب سعادت نصاب دفتر خانه مبارک شرح انیسو ساطع النور را  
در دفتر خود ثبت و ضبط نموده در عهد هشتاد و شش تخریفات ۳ شهر شوال

۱۲۹۳

صورت مکتوب مرغوبی است که از آثار  
قلم اعجاز رستم ایشان است و در هر حدیث  
درج شده بود

و خری تر سا اطوار و غیر بش موزون در سافتنه پیران پارسانیکانیه زیبا  
عبده اقامت شهر همه اقالیم که اگر شمع غنغان یا شوخ کغان و برادریدنی  
ان یک در پیش رویش سلامت و جی کفتی و ان یک در پناه لولا ان  
رای بر مان ربه رفی اگر چه دلمای شتافان از صومعه و دیر کیسه اطهر  
بموی او در پرواز بودی و تقوی از باب تقوی با قدرت غنائی عشق پر  
اعجاز ولی هر کس قات موزونش ویدی جای تم باذن الله زمین گیر شدی  
که در عاشق کشی قیامت میگرد مار بکشت یار باغاسی عبوی قصار با هم

بجست جوانی ایرانی خاکمه افتد و دانی افتاد و سخت گرفتار شد تو از برای  
 یکی زار و صد بندار برایت روزگاری عشق را کتوم ساختی و در پرده نزد  
 محبت با خجی لکن عشق را چنان پوشد و در آتش چگونه بجوشد کار از پرده آید  
 بنغمه نیاز کشید و از غنوم عشق بلند آواز کردید

لا تاخذ ابطلا متی احدا      قلبی و عیسی فی دمی اشتراک

مقصود را بنطور خود ناکریند و لابد بیان آورد و آنچه در دل بود به بیان  
 فراد و ته الی یوفی متعجباً جو از ابا انکه ندوات غصن بود و بدوات حسن  
 با وی عشق با عفاف و زیدی و از خوف فاحشه بر خویشتن رسیدی و از برای  
 همانا با و علی موثر و اندازی نافع قریب العهد بود عاقبت از خواستگار خویش  
 تبدیل آیین و کیش خواست که دوام معاشرت و تهنج بناگفت و از دوا  
 بسته است و اختلاف دیانت این راه را بسته چه شود در سلک طیبات است  
 تا طیبین را همسر آئی

گفتم که کفر لغت کراه عالم کرد      گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

فروغ دین تابناک بر بنیانی عشق پاک در ساحت خاطر ترسازاده تابید  
 گرفت نجر جهم من اطلالت الی النور عشق از این بسیار کرده است و کند

ز تار اسب که دو کمره راستی در نیمه ششم شنبان هزار و سیصد و ده  
 در محضر انجاء دم شریعت ظاهر و داعی دولت قاهر و شهادتین را گفت  
 و اسلام کامل پذیرفت و بهم در آن مجلس پنجج و نجاه با جوان عقد شد و انچه  
 بود نقد خبر بر جهان و قیس رفت خطبه و سپس آمد حب القانون تازه  
 مسلمان را بدائرة نظارت ندایب بردند تا معلوم شود روی از تصریح یافت  
 و نور تبصر از کجای تافته یاران و خویشان هموطنان و همکیشان از در طاعت  
 بر آمدند که از این عیسی و دیر و کلیسا چه دیدی که دین دیگر گزیدی شرف  
 و ناموس را بر باد دادی صلیب و ناقوس را بفریاد آوردی

تو از مریم مکر شدی مذاجی از عیسی بیج آز می مذاجی

ان نو مسلمان همچنان با قول ثابت و عزم راسخ در دین خف و سرخ  
 شریف پایداری کرد تا از وزارت ندایب و رتبه رسمیه گرفته از احق  
 استنطاق و نطاق تخلف و الاطلاق بیرون فرمید که انجا و نظره ای  
 عشق فی دهر سدی می بینند

این رتبه مبارکه را در اسلامبول یکی از دوستان  
 مخصوص مرقوم فرموده اند

عرض می‌بود در حق این بنده از استیلائی غضب اظهار حیرت  
عجب فرموده باید اگر خلاف ادب نباشد و تفرمایند <sup>بکثرت</sup>  
عن موسی الغضب حرکتی هست در اینجات انسان کامل باید اغیر غضب شد  
نه اغیر غضب در این باده نادره که امروز از مخلص ظهور کرد خدا انما است  
حق و معذورم تو بن شرع مقدس و بدربانی از هر ناکس مطلبی نیست که  
کسی تحمل کند مگر ناکس او و بهم من عادت بزبان داری و سرفرازی  
کرده ام حق با شماست عقل و توکل مقتضای عقل است ولی مخلص اجاب  
اسباب را زایل و قطع می‌بینم و سبب و محبت را دائم و برقرار قطع  
پاره علائق و ظهور بعضی علایق با کمال دنیا داری اندیشناک نیستم زیرا که  
ارض الله و استغفر سببی دیگر انچه خواهد شد من حیث لا یحبب و الا در اصل  
مسئله توان بخشنید بمضمون آن میزان که الزامه است انچه الا زان و اف  
شن طبقه از همه انچه گذشته بدون تکلیف و رسم تعارف بنده حضرت  
سفارت را شخص منصف درستی بجای آورده ام البته کار عقل را بهر آن  
عقل می‌سجد و بموجبی از بنده نیز سجد اگر چنان باشد که خواجه گوید و دست  
از دست میرنگذخارم چون کنم از فوائد نایبه صدقت و درستی رقمظ

واز شد اند عالیہ وحشتی نذارم کونوع اقتصادین آیام محبت بکلام  
 رمضان المبارک ۱۳۱۰ شیح سیر غفرلہ

بمیرزا علی نکاشته اند

انادی علیا و هو بالافق الاحلی و فی قدلی قاب توسین اودانی کلم  
 تہ اندی جہلک لی لسان صدق علیا و ترجان حق علیا طوبی لک مستطین  
 لہدرة لافعی لہا و یغردون باغصانہا المبارکہ شوقا و دلہا فی حبستہ  
 عالیہ قلو فہا دانیہ یا حیرتا علی نفس بورقہ منہا قانعہ و تحن شوقا الی الاثما  
 الی انہ من سیلین جمات بطحا تمتعات لبسال و خضراء سلم فاختہ فی  
 فتح کسرت جبا حھا اقیقت فی خج ظلام اذکر فی عذر ربک فی کتبک  
 و ابک و انت تمقط من ارض حبک سابل حبک یاد آید ای مہمان  
 زین مرغزار و فقی اللہ بالصبر و الاستقامہ و فی تطائر اسم الملائکۃ  
 المریدی الصبر و ان کان متینا و یح النخل و ان کان صیتا و سلام  
 شیح الریس غفرلہ

رقیمہ است کہ در طہران بسیف الملک نوی  
 مرقوم فرمودہ اند

عرض شود خط نوزانی عالی که رشته جواهر و لآلی بود و نرین تر از آنجا  
 کاوس و جاح طاوس خط ستیقیم بخل اجاب رسید چون ماه خنثا  
 که بدت اصحاب بین رسد با کمال حبت ان ناه سعده و آینه و عدر اکشود هم  
 نمودم و ماؤم فرو و کتابیه بر قدرت بیان و قوت بنان سرکار هر یک  
 خصما تجیدی کرد و غنی گفت حتی جناب حکیم شافعی که از کسالت روزه  
 این روز مابهوت و مبوت است و لازم سکه سکوت بکلم و ترغم آمد گاهی  
 قاعده تازه زدست تو قلم را مجمل جمعی متحدان حسن خط عالی بودند  
 تحیران خاموشش تخلص حیرت و سیده خلاصی بنده شد که نتوانستم خلاص  
 خود را بنام و ان حضرت صاحب بسف و العظم ابستایم برب جبار و  
 نافذه و مشیت ماضیه جناب جلالت اب آقای مجد الملک لازال صلی  
 و طبعه تجید افزایش رفته بود که شب جمعه من العظور الی السحر بالترام خصو  
 فائز باشم مع الامتسان حاضر و امر جناب معظم را مطاع میدانم

مجدی خیر و مجد دی و کاسع      و التمس راد الضحی کالتس فی الطل

بلکه بقاعده فوت اکنون که از تولیت استان قدس انفصال دارند و  
 بمشیت و استقامت انس انفصال از او امر ایشان بکنی بی ریب و یادام

و ارم بشرط اینکه بار شیخ مثل این کانه غروب همین وارد بار و بنا  
 فغان زان غراب بین و دی او راستی در ذیل رتبه شریفه شکایت از  
 سرفه و در سینه کرده بودند متأسفانه عرض میکنم سیف باید مدوق  
 و مسلول باشد نه مدوق و مسلول غایت وجود سامی را از خداوند مجسم  
 شیخ اکبر

خاتمه در بیان ترتیب و طبع این کتاب مبارک  
 منتخب نفیس از آثار حضرت شیخ ارشد

و عشر اخر جمادی الاخره سال کبیرا و سیه و یازده هجری که خاتمه  
 بران المحققین سلطان المذتقین الحکیم الباع الکامل مجسم العلوم و الفضائل  
 العالم الربانی و الحارث الصمدانی قدوة التفتیین به التالین مرجع  
 العلم و السلوک افتخار ابناء الملوک عماد الملته و الدین شرف العلماء و الخیرین  
 ذوالریاستین حضرت شرف ارفع و الا صاحب الحقوی و تقدیس  
 شیخ الریس ادم الله افاضاته الیه در بند بیسی نزول اجلال نمود و در کتاب  
 بست نشانه خاتمه مطبوعه خاقان فخر اقبال و سین العیان حاجی



حاجی عبدالحسین صاحب دایم مجد و منزلت بسیار فرمود هر روز اقامه بر  
و نشینان و عاظم خردمندان برای درک حضور مبارک آن بزرگوار را  
برکنار و گوشه گوشه برداشته زیارت فارغی شدند طالبان علم هر نامی  
و سبزه یارگان می یافتند و ارباب صلاح و تقوی اقتدا می نمودند  
و ملکات کریمه بختاب اقامی جستند و چون از امکان شریف رحمت  
می کردند آنچه شنیده و دیده بودند گفتند بیکر آن مغیر بودند و در آن  
روزی صیت فضائل و خلائق آن بزرگوار بحمدی انتشار داشتند  
که در اطراف و کناف در هر محفل و مجلس کلمات انحضرت را بر میزدند  
و بدعای خیر یاد می نمودند که خدا داده را خدا داده (من بنده رقم)  
بخر و دکانب این کتاب خطاب (این بن مفضل بنی البرقا) که است  
ارباب فضل مصاحبت اهل کمال را بر تمام مقام مقدم داشته ام که  
فی اهل درجین باشد و خرج سفر از کدین عرب حسین که طلب علم و لو با صیغ  
بردست بهت خود فرض کردم که تا چه که توانم روزگار در خدمت بزرگوار  
انحضرت با خدا و کتاب هر صرف دارم دولت است که  
بی خون لایب کنار یک صبا می بر خاسته باشند و فرادان بسوی آن

کعبه مقصود روان شدم چون بدر رسیدم خادم را دیدم گفتیم که  
برو و بگو که فلان است ارادت دارد و حکایت دارد صاحب درد

و طالب درمان

عزم و یدار تو دارد جان بر لب آید باز کرد و یاد آید صیت فغان شای  
زمانی دیر گذشت خادم آمد و پیام آورد که اخافت فرمودند و اجازت  
دادند در انجمن قدس و مجلس انس در آدم رایت اناس فی رجل و لهر  
فی ساعه و الارض فی دار بزرگواری دیدم بر کرسی غنث روحانی نشسته  
و از هر در سخن با جبار دیو بسته که مرتب طش شیرازان که محاسب و هم  
تواند احصا نماید و مقامات فضیلت بالا تر از آن که طایر خیال ارتقا جوید سیف  
در بحر حرکت و خزنه از علوم شریعت بد کاوت فین و جوت فهم و اصا  
خاطر متصف بتیرین بانی خاطر اهل دل میرد و بحر حلال زینک طلال  
کمال از خاطر نامی ستود امام ائمه صناعت اب و دنا تر مردم بلعات  
عرب فرونی خضرش برداشتم از آن عصر فرونی افتاب بر سار و بحر  
خدی را جامع فون معقول و منقول و حدت فمش برده ترا نسیف مصقول  
سالماد طلب جام جم از پایگرد بجلایه با نچه نامل بودم نامل شدم

می شنیدم که جان جان بود چون بدیدم سزا خندان

تخصیم نمودم و تحت دستا دم تنیت کفتم و بر سلامتی مزاج مبارک  
سکر و شادمانی کردم بار و کشت ده و حالتی افتاده قطف و نوازش  
فرمودند و گذارش رسیدند شمه از کمره قاری در غایت و کربت خو  
شرح دادند فرمودند چنان نذر م که تر حلی از خط و بهره از فضل و بلاغت  
بعضی ساد م حسن ظن بزره است که عویب و معایب زیر دستا  
ادب می بینند و مهر می پذیرند

نارین جمله نارین بیند

نظر پاک یخسین پند

بلی تو انم خطی نوشت که نکته نباشد و بد و ن عراب خوانده بدستی  
بخواند چند سطر که در صفحه نوشته بودم مجاز مبارک گذرانیدم آوین  
کشف و تحسین بیغ فرمودند و پس از آن مجلس اغلب ایام را مراحم میشد مرام  
میدیدم و گاهی که فراغت از کار حاصل می نمودند چنان محالط می کردند  
و ملاحظت می آوردند که کفنی پرورده یک و زاده یک عهدیم و از  
اشاء را بد و شرهای حکمت شعار که در ابداع مضامین بدیضا داشت و  
بر چشم و تره اس بر بیکد اشت میروند و بفصاح غیب قفل غم از قلب کشف

طبعش عیان بر کس بود

نگاهش از عینش شکر بود

هر شب غری بخفته می گفت

هر روز در پی نسخه می رفت

من بنده آنچه می شنیدم شکسته بسته بنجا طریا دواشت می نمودم تا آنکه غزل  
و قصیده چند بدست آمد روزی در محضران بزرگوار عرض کردم چه شود اگر  
کتابی که اشعار و آثار بندگان حضرت و اهل دران درج و ثبت شما رحمت  
دارند تا نسخه کنم و اگر بشود بطبع رسانیده خواص و عوام بهره در گردانم فرمود  
چون بسیار بی اهتمامی و عدم موافقت با تعارف خود داشتیم از نتیجه قضا  
کتابی صورت تربت و ترکیب نگرفته است و اگر چون توفی چنین شایق قضا  
بنکات ادبیه و اشعار فارسی و عربیه در اول مکران بودم بر آئینه و دوا  
متعدد و دوا فراتر متواتر فراهم میکردم افسوس که اکنون نه از آن است  
که سروده ام خبری است و نه مرا در خاطر از آنها اثری بحکم من طلب شیئا  
وجد وجد هر روز در خدش بوشش می نمودم و کوشش می کردم و  
هر ار و مبالغه می افزودم چون ملاحظه فرمودند که دست از طلب بکنند  
و هر روز بنوعی و طریقی عنوان میکنم و رحمت میدهم ناچار و ناگزیر فرمودند  
بنایا مانت نصاب میز احسن غائب نویسنده که محرم مخصوص من بود

و نوشتجات شرعی را با و تحول داشته بودم در اوراقی چند بنده عقل  
و قصیده که از من شنیده و از دیگران بدست آورده نوشته است اگر  
بدست آمد میفرستم در این اثنا بواسطه تمنای جمعی از ارا و تمندان محل اقامت  
از آنجا که بود تفسیر دادند و بواسطه نسبت من بکاتب و نسبت من به شرف حضرت  
ستاب جلالت و نبات نصاب شرف ارفع اکرم و اما آقای سلطان  
شاه ادام الله جلالتی فرود آمدند و نزول فرمودند و بهم چون ماه مبارک  
رمضان پیش آمد بدست آمدن این اوراق پس اقامه در روز مادر مسجد  
مخصوص شیعیان ایران است پس از ادای فریضه بجماعت عظمی  
حسین میرد خستند و هم در حسن آباد که مرحوم مفتوح خست در ضوان آراگاه  
آشیان آقاخان طاب ثراه مدفون است بغير تشریف میردند با وجود  
کرمی جوانی بمسبب خصوص در آن اوقات و رحمت روزه و محنت یافت  
بعیده مردم در هر دو مکان حاضر می شدند و کلمات حضرتش را تصنیف  
بعد از مسلمانان دیگر که از سلسله تشیع خارج بودند و کم و بیش زبان  
عربی و فارسی می دانستند هر روز روزه می بستند و در پای غبر می نشستند  
و بنجاب بنوعی نکات و دقائق کلمات را بیان می نمود که خود و بزرگ

و جاهل و عالم حلی وافر و بھرگیل می بردند و بر شکار یک در اشیات تجدید  
و قوا حدیه بدینک استشهدا و میرود چندان احاطت داشت که انچه در  
مایه خیرت بود و برسانند اخبار و متون احادیث خبر و بصیر و چون خواستی  
بر صدق حکم و صحت قول دلیل آورد و اول بفرآن مجید استشهدا کردی و بر  
در فرقان جید شاهدی بر مدعای خود و بفرنیادری بحدیث نبوی  
آثار اهل عصمت علیهم السلام تمسک هستی و الا از اشعار جاہلیت و فصاحت  
کوته آوردی و اگر نه از اشعار خود و حجت قاطع بیان فرمودی قلب و  
زبانش چندان درستی و راستی داشت که خصم را مجال زبان درازی نماند  
و سخاوت چنان بکلیه صدق آراسته بود که عاده را فرصت نگذیرد  
تا اثر طمات بابرکات و ادراک حضور مبارکشان ماه روزه بدان غنچه کشی گذشت  
که بسالما یک روزش فراغت نموان کرد با بنگه چون ماه رمضان سپری شد  
و فرصت بدست آمد ان اوراق موعود و معود را با چند پاره از کتابت  
بدیعه و رسائل غریبه که مستحکم ان را بکار آید و مقرر سلمان را بلاغت افزاید  
ارسال داشتند روزی و دو تیر تیب اوراق و تیه سباب بر خاتم پس  
برای کتابت ان نسخه شریفه ششم چندی نگذشت که ان نسخه بپایان آمد و بطبع

رسید در محضر شریف انصرت بردم و گفتم که کار این نسخه بانیجا رسیده  
چه شود اگر مقدمه که متضمن ترجمه حال و بیان مجرای انجذاب ملکوتی آداب  
باشد بعنوان دیباچه مرقوم دارند و جمعی را با خود یار کرده بر مدعای خود  
اصرار و مطالبه نمودم تا آنکه قبول فرمودند و دیباچه که در اول کتاب است  
متبعها و بلا تکلف مرقوم داشتند و هم سبکی که بخوبی ایش و ستانه محترمانه  
نواب مستطاب اشرف والا قاضی سلطان محمد شاه ادام الله اجله لهما  
نهاد فرموده بودند با چند غزل و چند قطی از قصاید که در خاطر شریفشان گذشت  
بود و اند چون کتاب تمام شده بود لا علاج آن شاعر در دیباچه ثبت و ضبط  
آمد سخن سنجان و خردمند آن کس طالب نام و شرف اندیشه خود آن دستیار  
که جوایب آب و علف فهم می نمایند که چگونه از کلک کهریز و طبع موی  
و سخن سرائی داده انصاف و خالی از کراف عالمی متبحر و بخوری  
و انواع معقول و با صنف منقول جامع و لغویان علوم و قوانین احکام  
و نویسندگرایع کامل و بر سر تمام مل و نخل مطلع بهر فنی بود چون مرد  
یک فن غناء شکیبش بر ریاض صفحه دیده رمدیده را روشنی داده و بنیان  
نیکبش حل و عقد و کات عبارات را به بیضا فرموده

فَفِي كُلِّ لَفْظٍ مِنْهُ وَضْعٌ مِنَ الْمَنَى

و فی کل شرطه عقد من الدر

اولم الله اياه و اجبرني بالخير اقداره وضا عف حسنة وارفع درجاته

غم از کردش و ز کارش مباد

وزایدش بر دل غبارش

مخفی نماند که مقصود من بنده از تحریر این غامه نبیان هنر و ادب خبر بود بدین  
که شمه در بازار جوهریان جی نریزد و مناره بلند در دمنه کوکالو نیست نماید  
لکن بیم داشتیم که مباد مطالعه کنندگان این کتاب بتطاب اشعار را غیر  
به پسند بر بی موافقتی و عدم کفایت و قاطعیت حمل کنند ناچار بدین غامه که در  
بیان زبان اعتدالست عرض حال و گذارش را نمودم بعد عنده کرام انکس  
و نسل بعد از دی بیدار نه اتوفیق و غنّه التحقيق ان تشرح صد و نمانا و سیل  
و به دنیا سوار بسیل ان حسنا و نعم الوکیل

وہمین مادہ تاریخ ابن کتاب مبارک سے اخذ کیا گیا ہے۔

این نسخه در افتان کجینه درخشان

خوش صفت خنایان بدر

چون شیخ مستهترتد زمین نامہ ناموسد

تاریخ این اترتہ شیخ الرئیس نامی

تم الكتاب علی یہ نقل الكتاب اربعاً مرتضیٰ حسینی ابرقانی غفرلہ



بسی  
و اہتمام من بندہ  
مرتضیٰ حسینی البرقانی این کتاب  
مبارک در مطبع ناصر واقع در  
صورت اتمام و طبع  
اندر

IBRARY

